

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

N SECTION

کتابت

ملفوظات

زبدة المفسرین خلاصة المحققین قدوة الکاملین جامع
علوم ظاهری و منہج فیوض الباطنی مولانا و مفسرنا حضرت

شاہ عبد العزیز صاحب

حدیث و تفسیر و فرائض و عقائد

ب فرمایش قاضی محمد بشیر الدین برقی مدرس مدرسہ

در مطبع و دیباچہ و پرینٹنگ گروپ گروپ

در مطبع مجتہبی ٹریڈر گروپ

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE17018

فهرست مضامین ملفوظات حضرت مولانا مولوی حافظ سید محمد رفیع قادری صاحب مدظلہ العالی

مضامین کتاب	مضامین کتاب	مضامین کتاب
۱. ذکر افتاد شدن جناب کتاب	۱. سوال از معانی نسبت مصطلحه	۱. سوال از معانی نسبت مصطلحه
۲. شایسته است اجازت خواستن بزرگوار	۲. سوال آنکه نسبت شقیه با نسبت کبریا	۲. سوال آنکه نسبت شقیه با نسبت کبریا
۳. کتب شایسته خیریت پیام و سلام علیها	۳. فخر است بایم می تواند شد	۳. فخر است بایم می تواند شد
۴. و همچنین قدوس و رحمت و ولوی عسکری	۴. سوال آنکه توالان و توالیفان که تسبیح یا	۴. سوال آنکه توالان و توالیفان که تسبیح یا
۵. غلام انبیا و خاندان خیر	۵. غریز بر است حصول طاعت با وجود تشنه	۵. غریز بر است حصول طاعت با وجود تشنه
۶. ذکر تکرید و دل سوره ادا بار آورده و خیر	۶. تبیین که محو است عدوت است بخوانند	۶. تبیین که محو است عدوت است بخوانند
۷. اجل آنقدر درو	۷. سوال آنکه آنقدر مردان با پیران آنچنین	۷. سوال آنکه آنقدر مردان با پیران آنچنین
۸. سوال با بیگات قرآن و توالیفان	۸. کلمات یاد دهنده آنقدر تکریم مگر تو الهی	۸. کلمات یاد دهنده آنقدر تکریم مگر تو الهی
۹. ذکر نصاحتی ساده گوئی و سلام	۹. ذکر رخ سیه که غلام می بود و دعا	۹. ذکر رخ سیه که غلام می بود و دعا
۱۰. بی بی و پاره ذکر حال حافظ	۱۰. او بر است طلب یاران	۱۰. او بر است طلب یاران
۱۱. بیان آنکه درون شیرین و حافظ	۱۱. ذکر قصه خشکی با بر یاربان بر چار	۱۱. ذکر قصه خشکی با بر یاربان بر چار
۱۲. قصه که آنقدر عجب غریب	۱۲. که در بود و رحمت در شان او تعالی	۱۲. که در بود و رحمت در شان او تعالی
۱۳. ذکر محبت خود و بنده خود	۱۳. کلمات سه ابدانه سیاحت	۱۳. کلمات سه ابدانه سیاحت
۱۴. بودن خیر و بد و خیر خود و دیگران	۱۴. سوال حضرت علیا علیه السلام از معنی الله	۱۴. سوال حضرت علیا علیه السلام از معنی الله
۱۵. بنای آن که درون هم شده گردید	۱۵. ذکر اسم اعظم	۱۵. ذکر اسم اعظم
۱۶. فکره عالم و رحمت او و درین باب	۱۶. سوال زمینی اطمینان	۱۶. سوال زمینی اطمینان
۱۷. در دنیا و دهر و در دنیا و دهر	۱۷. ذکر ثواب و نمودن خازنک از راه	۱۷. ذکر ثواب و نمودن خازنک از راه
۱۸. ذکر عاوی و طاعی بوی خاقانی	۱۸. قصه عکا و عباد الله	۱۸. قصه عکا و عباد الله
۱۹. بیان آنکه در قصاید و حدیث و درون	۱۹. ذکر حلیفه ملا و پیاده با شاه عباس	۱۹. ذکر حلیفه ملا و پیاده با شاه عباس
۲۰. فردوسی و شریعی مثل پیغمبر بوده	۲۰. سوال از فرق عادات کلمات اولیا	۲۰. سوال از فرق عادات کلمات اولیا
۲۱. قصه طلبیدن سر شایسته برای شوالیان	۲۱. کردن غشت شی علی امار و غیره	۲۱. کردن غشت شی علی امار و غیره
۲۲. خزانیه و جیسا و کلام طغی و نقل	۲۲. ذکر آنکه اولیا را بپیران چه می باشد	۲۲. ذکر آنکه اولیا را بپیران چه می باشد
۲۳. کل آنکه در رحمت از ادا با وجود	۲۳. سوال از عدم تاثیر در اوجیه با توره	۲۳. سوال از عدم تاثیر در اوجیه با توره

مضامین کتاب	مضامین کتاب	مضامین کتاب
۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱
۳۲	۳۲	۳۲
۳۳	۳۳	۳۳
۳۴	۳۴	۳۴
۳۵	۳۵	۳۵
۳۶	۳۶	۳۶
۳۷	۳۷	۳۷
۳۸	۳۸	۳۸
۳۹	۳۹	۳۹
۴۰	۴۰	۴۰
۴۱	۴۱	۴۱
۴۲	۴۲	۴۲
۴۳	۴۳	۴۳
۴۴	۴۴	۴۴
۴۵	۴۵	۴۵
۴۶	۴۶	۴۶
۴۷	۴۷	۴۷
۴۸	۴۸	۴۸
۴۹	۴۹	۴۹
۵۰	۵۰	۵۰
۵۱	۵۱	۵۱
۵۲	۵۲	۵۲
۵۳	۵۳	۵۳
۵۴	۵۴	۵۴
۵۵	۵۵	۵۵
۵۶	۵۶	۵۶
۵۷	۵۷	۵۷
۵۸	۵۸	۵۸
۵۹	۵۹	۵۹
۶۰	۶۰	۶۰
۶۱	۶۱	۶۱
۶۲	۶۲	۶۲
۶۳	۶۳	۶۳
۶۴	۶۴	۶۴
۶۵	۶۵	۶۵
۶۶	۶۶	۶۶
۶۷	۶۷	۶۷
۶۸	۶۸	۶۸
۶۹	۶۹	۶۹
۷۰	۷۰	۷۰
۷۱	۷۱	۷۱
۷۲	۷۲	۷۲
۷۳	۷۳	۷۳
۷۴	۷۴	۷۴
۷۵	۷۵	۷۵
۷۶	۷۶	۷۶
۷۷	۷۷	۷۷
۷۸	۷۸	۷۸
۷۹	۷۹	۷۹
۸۰	۸۰	۸۰
۸۱	۸۱	۸۱
۸۲	۸۲	۸۲
۸۳	۸۳	۸۳
۸۴	۸۴	۸۴
۸۵	۸۵	۸۵
۸۶	۸۶	۸۶
۸۷	۸۷	۸۷
۸۸	۸۸	۸۸
۸۹	۸۹	۸۹
۹۰	۹۰	۹۰
۹۱	۹۱	۹۱
۹۲	۹۲	۹۲
۹۳	۹۳	۹۳
۹۴	۹۴	۹۴
۹۵	۹۵	۹۵
۹۶	۹۶	۹۶
۹۷	۹۷	۹۷
۹۸	۹۸	۹۸
۹۹	۹۹	۹۹
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

مضامین کتاب	مضامین کتاب	مضامین کتاب
۲۳۲ ذکر کرمه اشرف القایل در اجنه	۲۳۲ مردم باعتبار ملاقات چهار قسم می شوند	۲۳۲ ذکر غرض از قرص علاج او و تجربه صاحب
۲۳۳ سوال آنکه چه سبب روح بر آب می آید	۲۳۳ سوال آنکه سبب گرم بودن آب چاه و سردی آن	۲۳۳ علاج رجم عین محمد بن ساسان صاحب
۲۳۴ و چه روح در آب نشیند و چه در چشمت	۲۳۴ ذکر علم سیمیا و سیمیا و سیمیا و سیمیا	۲۳۴ بیان روانی امام ابو حنیفه
۲۳۵ ذکر منبر انوار تجربه و علامات عالم بخرقه	۲۳۵ کیفیت اجل اولیا و انبیاء	۲۳۵ بیان آنکه اگر کسی گوید من مرید غلام دآن
۲۳۶ بیان حدیث خشکی که حاصلت برید شربت	۲۳۶ سوال از باری روزه	۲۳۵ بیان آنکه عیون نیاید درست است
۲۳۷ و چه شربت در کمال از فائده نیست	۲۳۷ بیان مسئله امامت فساد	۲۳۷ بیان طراشانه نجم الحق و ذکر حقیقه نصیب
۲۳۸ بیان مخفی قول شیخ ابوالحسن فی الاذنه	۲۳۸ قصه عیوب و غریب شمشیر	۲۳۸ سببیکه آب اگر گرم می باشد
۲۳۹ ذکر علم تصوف و تجربه و چه در اندیشه او و صدرا	۲۳۹ بیان آنکه در ملک گرم فیضی نماند	۲۳۹ بیان منبع حدیث قتل علی عمارتی رحمت
۲۴۰ و چه در این است	۲۴۰ چند حار و صوفیانه	۲۴۰ بیان مقال آنکه بر بنی و غیره
۲۴۱ تعلیم اسماء با خطبه بیدار	۲۴۱ بیان آنکه قتل در این است و فی قریه غلط است	۲۴۱ ذکر حرکت و چه در بیان تمایض لای الهی
۲۴۲ بیان قصه و از نیکو کتب انبیا علیهم السلام	۲۴۲ ذکر سلطنت و برتری	۲۴۲ ذکر عیسی و سائر عزیزی و عیسی و غیره
۲۴۳ بیان آنکه نوزده غزالی همه صحیح است	۲۴۳ تسلط خارجیان گاه به در ملک نشسته	۲۴۳ بیان سبب شهادت صاحب یکدیگر بخواه علم
۲۴۴ بیان آنکه طریقه را حکما قبول می نمایند	۲۴۴ دانستن حار است به شاه صاحب را شیده	۲۴۴ خواندن خطبه در نظم و کرم و سبب
۲۴۵ تدریس و کاتب علی حضرت میرا حار صاحب	۲۴۵ بسبب بیان نمودن فضائل حضرت امیر	۲۴۵ بیان حکم مال کاتب سرام
۲۴۶ بریلوی و صاحب این لغو ظات	۲۴۶ قصه شاه عباس و ملا و پاره و در بستان خان	۲۴۶ حکم خوردن طعام خانه نشین و سبب ایشان
۲۴۷ تحقیق نوزده کتاب حدیث بیت بلسان	۲۴۷ بیان آنکه موهوب و گله و خوش و گس شهید	۲۴۷ ذکر قبولیت کتاب نواد الفواد و بیان
۲۴۸ عبری بیان چند آیات از کفر و سنی	۲۴۸ و چه در انبیا کشت	۲۴۸ سماع و فرا میر
۲۴۹ گمان بونان را پیش و کوی و کوی و کوی	۲۴۹ بیان از بیله کما جی و بنا بر بیماری صحبت	۲۴۹ نقد و کثیر توان سبب وجه اما چینی
۲۵۰ کار و کال کن	۲۵۰ سوالی از کفره و سر و شطرنج	۲۵۰ بیان فاتحه و سبب اجنه
۲۵۱ بیان وجه چار خان واده	۲۵۱ سوالی نواب نواز شری خان در باب بیدار	۲۵۱ بیان آنکه اجرت توبه و توبه و توبه
۲۵۲ و چه در نمودن بعضی بزرگای رخصا	۲۵۲ ذکر جنگا نیدن مرغ و غیره جاذبان	۲۵۲ و اجرت توبه و توبه و توبه و توبه
۲۵۳ و طوایفان زانیه و منور	۲۵۳ بیان آنکه نوزده یا صاحب پرورش که نام جانور دارد	۲۵۳ بیان شربت و سبب کشتی و کشتی
۲۵۴ بیان طایع نمودن و چه در طلبیدن ایشان	۲۵۴ بیان خواص پرورش کبوتر	۲۵۴ ذکر توبه و توبه و توبه و توبه
۲۵۵ ایشان		۲۵۵ ذکر توبه و توبه و توبه و توبه
۲۵۶ سوال آنکه کمال صلی بر چشمت		۲۵۶ ذکر توبه و توبه و توبه و توبه

مضامین کتاب	مضامین کتاب	مضامین کتاب
۴۰ بیان وقت عصر	۴۰ ذکر تخرید لوی رفیع الدین در علم ریاضی	۴۰ بیان وجه اکل بودن شریعت خوری
۴۰ سوار شدن بر خر عین که در و کلام	۴۰ بیان تولد و وفات شاه ولی الد صاحب	۴۰ ذکر سپردن مرده بر زمین
۴۰ باشد جایز است	۴۰ ذکر سلمان شدن نبیه ملا گوگیر جان با کلام	۴۰ تعلیم دعا بر آیه حصول تقوی
۴۰ قصه شش نفر از بالاسه مناره قطب	۴۰ ذکر شمول عرس بودین قبر فاجعه خوانی و غیره	۴۰ تعویذ بر آیه بند نمودن خون بوا میر
۴۰ صاحب دلی بر زمین	۴۰ بیان آنگاه بخیر و کرامت بود از بی روی صا	۴۰ تعویذ بر آیه پش پش لرزه
۴۰ ذکر دیوانگان	۴۰ بیان معنی و نسبت شمس و قمر و یزدان	۴۰ ذکر منسوب بودن یونین بحضرت غلام
۴۰ بیان قول امیر العجم بر ابل مضان	۴۰ ذکر کوز لرزه در کربلا	۴۰ تعویذ دیگر بر آیه بند نمودن خون از سر
۴۰ مسائل متعلق کماح	۴۰ ذکر خضاب سرخ	۴۰ ذکر دواد و دعا و قصه سیار شدن
۴۰ قصه عجیب و غریب در دو قصه شاه بهیکه	۴۰ ثبوت پوشیدن آنحضرت سر از ابرو حکم	۴۰ موعظ علی علیه السلام
۴۰ ذکر یکی از خون و سلم بودن ایشان	۴۰ نمودن بر آیه نسا	۴۰ امام القم در دادن دوا بر جن جنیت
۴۰ ذکر بهرام جیدیه اصمیت نه مثل	۴۰ بیان فرق معنی گلستان و بوستان	۴۰ قصه صیف الدین و اشعار خسرو
۴۰ ذکر سه عرس کلان	۴۰ بیان آنگاه که جنون از یکا داشتند	۴۰ ذکر فرق میان معصوم و مغلوب
۴۰ ذکر واقعه کلا محل و ملی	۴۰ دیدن زندگی جادو شاه صاحب با خواب	۴۰ بیان حال فیضال شب برات
۴۰ بیان آنگاه از کم خوردن آب آدم	۴۰ قصه کرامت شاه ولی الد صاحب	۴۰ تعریف ولوی رفیع الدین صاحب
۴۰ زمان آوردن باشد	۴۰ آوردن شخصه شیرینی بنا بر تمام نهاده و قصه	۴۰ زور و ریاضی
۴۰ تعویذ مولانا روم	۴۰ تعویذ اولی سبک نجم الدین	۴۰ بیان مسائل نیست روزها
۴۰ ذکر کرامت و طو و خا و کرامت	۴۰ ذکر کرامت شاه ولی علی قلعه و در دفع	۴۰ تذکره سید حسن رسول شما
۴۰ اشعار خسرو در تعریف دلی	۴۰ گمان از دلی	۴۰ و جبرعت تاثیر عمل غفلتی خفوق
۴۰ ذکر معجزه بودن ابن جوزی از	۴۰ ذکر تامل به خدای زبان پندی	۴۰ خطه انصافی و شیطانی
۴۰ حضرت فوت الاعظم	۴۰ ترکیب رام کردن شکر و کشتن کبک	۴۰ قصه آمدن قبطان از هند بر آیه علی علیه السلام
۴۰ بطلب علم حضرت نمودن مادر و پدر	۴۰ بیان انواع سحر و اصلاح آن	۴۰ تذکره سر سیدان قواسی
۴۰ راناراض ساخته جایز است	۴۰ روش کردن چرخ بر قمر و جبر و جبر	۴۰ بیان تعلیم ربوبی آن
۴۰ ذکر در حال کشته گان و مکرین آن	۴۰ و علی بن ادر شرب برات و غیره	۴۰ ذکر حسن عبدالعزیز شکر و خلفار
۴۰ قصه عجیب و غریب مردن زنی باز		۴۰ اصل شایان شکر و امر دلی و

مضامین کتاب	مضامین کتاب	مضامین کتاب
۱. شرح الدجش گنج بخش گده کلبی شیخ	۱. فرزندان مولوی رفیع الدین گدھا	۱. توفیق شاه اجمیر و شاه غلام علی
۲. عبد الزراق ہینخانوی وغیرہ	۲. نشان و ذکر یوم	۲. و شاہ نعمت الدجھا پٹواری
۳. چند اشعار صوفیانہ	۳. مخول شہان و مدد نمودن موسیٰ	۳. ذکر بدین را حاجی محمد رفیق الدجھا
۴. بیان مخالفت جماعت ثانیہ	۴. از رخ اصیار	۴. قاصد نو بدعت انجمن شہل الدجھا و سلم
۵. ذکر توفیق الہی و اصلاح دل و ایمان	۵. ذکر نگاہ نزد نجیب الدولہ صدر عالم بود	۵. حکم دعوت و امید و سائل الی
۶. ذکر بزرگان طامتی	۶. در بند آمدن مولوی فضل بارہ ملک	۶. حکم دعوت کا بیان حرام
۷. قصہ مولوی روم و شمس تبریزی	۷. العلمای دجھا شہان و مباحثہ	۷. حکم شمس دست از آرد اید از طعام
۸. قصہ عجیب عرب	۸. نمودن از عبد الکلیم سیالکوٹی	۸. بیان مقدار اعلیٰ شہد و زنیض
۹. ذکر قصہ نوید القاضی تقیہ سوز و نجوم	۹. اتمام تحریر و توفیق تحریر و تحریر شاہ	۹. ملک بیان ملی کہ زندہ شب در روشن
۱۰. بیان خواندن سورہ انعام وغیرہ در	۱۰. دلی الد صاحب	۱۰. بیان فضل عالم بر حفظ
۱۱. شہد سہ ہوم رمضان بنا بر توفیق	۱۱. عطا نمودن امام حسن علیہ السلام حکم الشاہ	۱۱. بیان انتخاب کلام و تاریخ تاق
۱۲. شہد گونی بہر از حصول دہانیت	۱۲. دلی الد صاحب رعالم خواب	۱۲. ذکر راسخ و توفیق و دہانیت و ذکر
۱۳. مخالفت امتیاز کتابت بزبان	۱۳. ذکر مرغل الموت شاہ رفیع الدین صاحب	۱۳. مذہب فقہاء و محدثین
۱۴. کرامت نبی حضرت مہدی و کرمی	۱۴. ذکر قبر و کتب شاہ رفیع الدین صاحب	۱۴. فضیلت سورہ یسین
۱۵. ذکر خوشن کالی و عجیب کہ از روم آمدہ بود	۱۵. ذکر اذان بر قبر اجداد و غیرہ	۱۵. تعبیر نامے خواب
۱۶. قصہ رشیکہ اور احسن اذیت میداد	۱۶. اتمام شہد اب حکم و	۱۶. طول نمودن نورات و شہد و شہد
۱۷. تاریخ کالج حضرت خاتون جنب	۱۷. بیان اخلاصہ از قرآن و حدیث	۱۷. تاریخ وفات ابراہیم کوردی و ولادت
۱۸. سودگر مقلد ہادون مرد از ہر جا بود	۱۸. مسئلہ تصویر	۱۸. وفات امام الکاتب تاریخ زینتہ المساجد
۱۹. خوشامد بر آجلب شہدت جابینا	۱۹. ذکر تصحیف و حل قمار	۱۹. ذکر سند حدیث شاہ دلی الد صاحب
۲۰. بیان طعام عبد و شہد برد	۲۰. بیان فرق مبنی عصمت و حفظ	۲۰. ذکر درجہ ہائی خلافت و
۲۱. قصہ شصتیکہ عاشق و غافل بود	۲۱. طالع شہدائی نقاب بعد غروب و پائیں	۲۱. ذکر خالین معجزہ و تو حالات ملک
۲۲. قصہ اساک بالان دینی و محمد شہد	۲۲. غامضت علی رزم	۲۲. ذکر ملا جامی
۲۳. طبعی ارجح اقرار بعد شہد ہم نمود	۲۳. بیان کیفیات شہد و دلی و تمام ان	۲۳. مسائل متعلقہ یش = بیان
۲۴. ذکر و شہدندی نمودن بر سر چہار	۲۴. ذکر جمال علی و شہد اولیاء و اصیاء	۲۴. مبارک انجمن شہد و شہد

مضامین کتاب	مضامین کتاب	مضامین کتاب
بیان معجزة و کرامات ائمه اطهار علیهم السلام	بیان قدوسی خوار و دلایر و سنجیده	ذکر قصه زیر کی و فطانت فیل
ذکر تفسیر رسول شاهی	بیان تحلیات الهی	بیان آنکه آدم صید را گرفت بنشیند
ذکر قصه چهل غزل میر علی جمالینی	عمل بر ارفع بیماری معصب	اگر چه سین کار صحت جا در کند
بیان نبوت نبی از اح حضرت علی	ایستاد لال الدین شاه علی صاحب	ذکر قصه کاخ و کسب و بیان
تقصیر نمودن علی بن ابی طالب علیه السلام	حکم درج نمودن بزرگوار بنام درج	چند روایه عجیب
در شب برات	ذکر ختنه نو مسلم و لیاسی ب	ذکر تاثیر علم نجوم
تاریخ تولد غوث الاعظم امام غفری	سوال از صحت حدیث من عرف نفسه	ذکر آنکه حضرت علی الدین در کربلا
قرآن الکریم تاریخ و فایده و احادیث	داز حدیث انا محمد و آله	و صفاتی او در بیان حضرت علی علیه السلام
تاریخ تملیخ خوانید و شاه صاحب	سوال از معنی سخن اقرب	ذکر کرم و کتب و مسائل آن
کرامت صاحب لایل الخیرات	قصه شاه مدار سلج الدین سوخته	ذکر جا جانوران که فصوص کماله
ذکر آنکه بدن حافظ محفوظ و مصون	بیان معنی جنایات علی قرب علی	ذکر عدم تحقق در سلطان و در سید علی
بیان در قصه متعلقه آن	استوی و بسط علی الله	بیان معانی بیع و صفت غیره
ذکر تملیخ و در بیان علی امیر	بیان صایا و ممولات بگرام گور	جبه ابیات ملا شمس قی و غیره
ذکر استخراج نمودن شخصی نام یحیی	بیان آنکه در عهد محمد شاه در بزرگ	ذکر سنت که در بیان و کلام الله
شاه صاحب از آیت قرآن	از سر خانواده و در دلی بودند	ذکر قصه حجاب اقم و فقه عایشه
بیان مسئله امامت لساو	قصه خریدن شاه دست محمد قادری	شبهت گذاردن نماز بیلباش و غیره
ذکر قصه غوثیه و قصه زنده بیل	را یک خر مهره	تعلیم و توفیق و با مقام فنی شخصی را
ذکر تفسیر تاریخ بر صفر و غیره	تذکره مظهر باخانی و جهت تبیین	ذکر توصیف نیک و بد و توحید امام غفر
بیان کرامت شجاعت رسم فاخته	قصه و کون آن غم و بیان لای	ذکر آنکه در بیان و کلام الله
بیان جنایات و افعال شاه صاحب	تذکره آنکه در کتب و کلام الله	ذکر نیاش شاه علی و دیگر بزرگان
بیان آنکه لوده خون خط بر آنج	ذکر آثار دینی بزرگ و در کتب	بیان مسایل و کلمات
و کرم و طوایف ان و نه و دان	ذکر شیخ علی خرب	ذکر شرف و کرامت و شکر در آنکه در آن
بیان آنکه طوطی و سبب خط کوفی	گفتن بعضی بابت شاه صاحب و	سوال آنکه در کتب و کلام الله
حضرت علی	بیان درجه و سبب	شهر بعضی و در بعضی

فی آخر کتاب - الغرض چون اقرار این دولت سلب بهاء و نعمت بطنی محمول نبویست
 گوئی که روح نبی آن دو نعمت غیر مترقبه رونمود و نصیحت کانه مسلمین حکم الدین انصیحة لقامار
 آن کرد که این گوهر سلبی بسیار احمق نباید داشت - و نیز بعض احوال واجب را اصل فرمودند
 که ازین چنین فیض عام خلق الدرا محروم داشتن کار دانش نیست - پناه علیه نظر افتاده
 عام مسلمین بر اسس طبع کرمیت بسته معرض طبع در آوردم و در طبع نسخه موصوفت محنت
 شاقه کشیدم گزینام بسبب دریدگی و بوسیدگی اصل کتاب بعض بعض جا شکوک باقی ماندند - سر
 دستی آن قلم برداشتن و کلام خود را بکلام بزرگان مخلوط ساختن سوراخی پیدا شدم مجبور بجال خود
 گذاشتم علاوه برین بعض بعض اغلاط از انالیان مطبع هم روداده - از بیخیت غلط نامر باخر
 کتاب ششم ساختن ضروری افتاد - اکنون از ناظرین توقع آن دارم که اگر جائی غلطی یابند
 اقرار جامع را بدست سهم ملائت سازند بلکه موجود را غنیمت دانسته جناب شایسته صاحب و
 مولف را و نیز لطیف این بر دو بزرگوار ما حتررا که با عشت اشاعت نسخه گردیده بدعا و خیر باد
 فرمایند و بگویند **اللَّهُمَّ عَفِّرْ مَوْلَانَا وَلِمَشِيدِهِ وَلِمَنْ سَعَى وَابْتَسَى**
بَطْنِهِ وَلِوَالِدَيْهِمُ أَجْمَعَيْنِ بِجَمْعِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

<p> است تمام طبع برو و حسن کا بختان چشم فلک هم دیده هم گشته در قیام امکان نظر شد جو منتقوشش از مصنف یادگار حسن طبعش نیز چون حسن کلام </p>	<p> گشت از تابید رب ذوالنور نسخه اش با مد تلاش آمد بهم هر قدر بود دست امکان نظر الغرض نقشه زن در روزگار یا الهی یاد مقبول کرام </p>
<p> که میل اشاعت بخاطر گذشت که این حرفها باشد ز من یادگار </p>	<p> من سر صد و الهت بود و هفت بقیض بزرگانم امین دار </p>



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله وصحبه أجمعين -
 ان بعد فقير چون بار دیگر سنه ۱۲۳۳ هجری سپیدم ماه رجب روز دوشنبه بشارت ملا دست زیده الفیر
 خلاصه تحقیقین جمیع علوم ظاهری و باطنی فنون باطنی ستیفا و مرشدان و دنیا حضرت مولانا
 مولوی شاه عبدالغفر صاحب دخیوی قدس الله اسرارهم مشرف گشت و بعد چهار روز استیجاز
 کتابت بعضی از نوایده قوی و نعلی آنحضرت که احصای جمیع آن دشوار است کرد یافت و از روز
 جمعه شروع نمود و با قدر التوفیق روز دوشنبه بعد عصر در آنسایه بشی که معمول حضرت است مشرف
 قد مبسوس حاصل کرد بعد استفسار خیر و عافیت جسمانی و روحانی و اهل و مالی از کسب شغال و غیره
 پرسیدند عرض داشتم که الشاء الله الغفریر عرض خواهم داشت و دور و ز علی الاکثر بیغام و سلام علماء و
 مشایخ و اشتیاق قدسوس و محبت اجداد خود مثل مولوی عسکری و غلام انبیا خالص صاحب خیر و محبت
 و جان نثاری اکثر عقیدت مندان صوب کجاست نسبت بحضرت و مردان خصوصاً منشی نعیم الدین خاکی
 صاحب محبتی و عزیز شیخ لطف علی شیخ مبارک مد و غیره آنچه بیاد می آید مجمل و مفصل گذارش میسازم

و در تجوید مکان سکونت و آوردن اسباب صاف نمودن آنگشت ارشاد شد باعتبار سوره آخر سوره
اذا بان که آنرا سوره نصر و فتح میگویند است خبر میخاطب آنحضرت معناه بود و جهت آنکه چون انواع نصرت
بحضرت رسید و آنچه مطلب از آنست بود و مجهول آنجا مید حالانیا ارشاد شد که آنحضرت مصداق خبر
خلافت حضرت آدم و تمام آن از چهار نوع بود و قریب به عرض داشت که سوره تفسیر ظاهر از آیات احادیث
و اقوال بزرگان نکات و لطایف که ارشاد میشود و بزرگان سلف فرموده اند مقصود گوینده هم
بوده باشد یا از قبیل همید عشاق از اقوال و احوال مختلفه شعر اشعار خسرو و سعدی و حافظ حالت قفا و بقا
و راز دنیا خود است ارشاد شد مطلب قرآن که علم الهی است حادی جمیع معلومات ازلی و ابدی است و
او تعالی بے شبهه است که فلان این مطلب خواهد فهمید آنچه بنده می فهمید خواهد بود باقی بخیر درین
صحن دگر سعدی و فصاحتش و اکثر سادگی و کثیفیت دور و در شعر عاشقانه اش و نوع بیان و
بعضی مضامین خویش بالبیار شعر سعدی و قدر علم آن بزرگ ملاقات خسرو در پیرایش در وقت
شباب و کرامات سلطان المشایخ با سعدی و خسرو در مقدمه طعام در دلی و باز طلبیدن سلطان خلجی
سعدی را از شیراز و نیامدنش و جوابش که مقصود طلب من بود از خسرو حاصل است و پاره ذکر حال حافظ
که اکثر فوائد سلوک در شعر میگوید و عالم متقی و مرید شاه بیرنگ نامی بود و شراب نمی خورد و چون امیر
تیمور بعد فتح شیراز گشتن شاعر شجاع نام آوردان شهر را بطوریکه به بخارابر و حضرت نقشبند حیات بود
ملاقات حافظ ثابت و معررت اما استفاده اش مجهول ارشاد شد که یاد دارم و بر وجهی ملحد ماجرا شخصی
حال خود بیان کرد که در شیراز بطور سیاحت زخم قبر سعدی اندرون شهر و قبر حافظ بیرون است اکثر زندان
و نه خواران در آنجا جمع میشوند و جائی خوب است حافظ خود گفت سخ که زیارت گه زندان جهان خواهد بود
مر دمان شهر مرا حجت نمود مرا به خوش آمد مانندم و گفت من حافظ امروزم همان تو ام و خراج راه ندادم
و اگر صد هم هستم قریب پر شرب باز یافه گشته بود که دیدم یک شعل روشن همه کیخوار بر سر آدم یک
کس به آید اولی خطرناک شدم آخرش چون قریب به آواز داد که همان حافظ کجاست چون همین من
بودم در باز کردم و حقیقت پرسیدم گفت همین که پرسیدم دیدم حافظ میفاید شخصی همان من شده گشته

الحسنه در ذیل از احادیث است
سوال در باب نکات قرآن و حدیث و غیره

که بعضی از اینها را
بیان میکنند

است و خرج ندارد چیزی بر دیده بعد بیداری هر چند طعام تقسیم شده بود تلباش آنچه بهر سینه است
 بخور پنج اشرفی بهم داده باز گشت در جواب سالت هر شاد شد چنانچه سالت از قسم فلان خود
 و مضروب در زمان سابق راجع بود و تنگه از قسم شدیات چنانچه حالا هم راجع بخار است هر یک
 عرض داشت که محبت غمزد و یا شیخ را اقیس است از شاد شدنی الواقع خبر و فرط محبت و فطما با شیخ
 داشت و شیخ را هم رافت و محبت بحالش بسیار بود و فرمود که در وقت حلت شیخ که مشغوف جماع بود
 پیش جنازه اش غزل سعدی - **س** رویا بصحرای بی نیکی عهدیکه که بیاوردی
 بخوانند چنانچه جنازه متحرک گشت و دست هم کشیدند برون تذر گردید شیخ رکن عالم پیر خند و هم بایان
 بنیره شیخ بهاء الدین ذکر یک که نماز جنازه هم خوانده بود و قالان را موقوف ساخت و شیخ را ندون
 کرد درین ذکر مرید را وجد در گرفت درین ضمن ذکر قدر علم خبر و و فریت او از چنین مسابقه
 در صنایع و بدایع و تعریف اعجاز خسروی و اشعار و الفاظ آن فرمودند و در جواب پرسند فرمودند که
 علم جامی از اینها زیاده از تصنیفش معلوم میشود که محقق بود و در فنون عربی تصنیفات ایشان معلوم
 نمیکرد و ذکر نظامی گنجوی و خاقانی و انوری و غیره شعرای سلف بود و فرمود که در شعر نظامی و در
 معلوم نمیکرد و در عثمان که از اتمون و باطن بهره داشتند خوب با فرمودند و فرمود و انوری در تصانیف
 و سعدی و در غزل و فردوسی و رشتنوی مثل پیغمبر بوده اند یعنی اتباع ایشان میکنند درین ضمن -
 فرمودند که وقتی که چهارده ساله بودم و فرامیر می شنیدم خبر نبیده که شاگرد و خلیفه و الدم بودند فرامیر
 می شنیدند روزی در عین مجلس سرود و فرامیر نبیده را طلبیدند زقم دیدم تحمیر گشتم ناچار شستم نبیده
 از وجد بود و این غزل مذکور می شد **س** از دس بکعبه و م یا بیکه به ای پیره بگو که طریقی و صلیب است
 درین اثنا شاگردی از شاگردان که فاضل بودند یا طالب علم جده پیش آمده پرسید که ما شاگرد و فرید شما
 ام حالا بفرمائید که بعد کتیل علم کجایم و فرمودند که اول بمیکه بعد از آن بکعبه بایدر رفت نبیده هم بعد
 آنکه والد ماجد بنبیده طعام می خوردند آنحضرت میدادند حالا هر چه معنی باشد فرمودند که بفرست
 شنو ایندن جماع طلبیده بودم که خوش می خوردند حالا اختیار است چون بخانه آمدم عند الطعالم

حضرت دال قتل کردم بسیار تبسم کرده فرمودند آئین لطوت همین است که اول بسجده بعد از آن بکعبه
باید رفت فرید بن غرضداشت که نسبت مصطلحه چه معنی دارد ارشاد شد که همین کیفیت حاله را می
گویند بهرنگی که باشد باز عرض کرد که حضور چه معنی دارد همین یکسوئی را میگویند فرمود که شما خوانده ای
علم حضور بی و علم حصولی میدانید و با سون علم ذات صفات خود علم حصولیت علامه آنچه کاتب
نمیده بود و نیز این لفظ گاهی شنیده آنکه بعد فنا و بقا خود را هم مظهری از مظاهر سید اندر شاد شد
کینوشدن طبیعت نوعی از حضور است یا مقدمه آن ارشاد شد آنچه در ابتدا از این قسم میشود چندان
اعتبار ندارد و زوایل میشود و در انتها زایل نمیشود بلکه زوال التفات میشود بلکه کامل ترین آنها را که
کتر میباشد التفات هم زایل نمیشود ارشاد شد مقصود چشتیان اخراج قوت عشقیه است و در اول غلب
بازی کنند آنچه ممدات نیست از ذکر چهر و سماع و غیره میکنند و آنچه مضرات است از آن اجتناب نمایند و
میگویند چون عشق حاصل شد حضور و انکسار همه خواهد شد و مقصود عشقند پان حضور نقش دلدار و تصور
گویا تصحیح خیال لهذا آنچه ممدات است از خاموشی و اجتناب از مضرات مثل ذکر چهر و سماع و غیره می نمایند
میگویند از استقرار حضور فنا و بقا و عشق همه خواهد شد و مقصود قادیان تصقیل و انکسار نقش است
میگویند چون صاف شد آنچه مقابل است جلوه گر خواهد شد فرید بن غرضداشت که نسبت عشقیه با نسبت
انکسار صفت با جمیع میتوان شد ارشاد شد که جمیع میتواند شد چنانچه در کمال محبت پیش معشوق ملحوظ
عظمت شان او خود را ناچیز و حقیر میدانند و گویا نیابت **س** بلیله برگ گل خوشه گوی رنقار و
هر زمانه بانگ و نوا صد ناله زار داشت بگفتش در عین وصل این ناله و فریاد چیست **س**
گفت ما جلوه معشوق درین کار داشت **س** باز عرض کرد که این چنین حالها عاشقان را تصور و
خیال این معنی با دست میدهند ارشاد شد بلکه حائے دست میدهند به تصور چنین امورات لاکن
باعث همین است اگر چه علمش در بالفعل نشده فرید بن غرضداشت که در کفر و محبت و اعتقاد و موم خلایق
از علما و صلحا و راهب و عباد بلکه رفاصان و قوالان و طوائفان که تسبیح یا غزلیه بر لب حصول مطلب بخور
با وجود شازع و تباین که مورت عداوت است بخوانند و عوام و خواص توسل بخانید عر خدا شد شاید که

سوال است نسبت عشق و فنا و انکسار

موانع آنحضرت که حال محنت معلوم نیست که اذا احب الله کما یعنی چون دوست میدارد و تقاضای
 بنده خود را میفرماید یا جبریل ندا میکند در آسمانها که فلان اولوالقالی دوست میدارد تا آنکه دست
 میدارد همه اهل آسمان و زمین و چرخه و پرده خواهد بود و فرمود حدیث صحیح است لیکن بر بنده احسان
 کند لیاقت ندارد و حدیثی است که محبت با بنده گان خاص که تشبیه بالباری کرده اند محبت خدا
 میتوان گفت سوائے این یعنی که بنده باشد فرمود ای سرور عین کرد که بعضی مریدان یا پیران
 این چنین کلمات در فرط محبت که میگویند مثل شاه سپید و پادشاه حسام الدین مصرغ پنهان
 از کفر سے ترسم مگر تو الهی و گفتن ساجد حاکم شاه مگر راجه دخل در غلبه حال بوده باشد فرمود آری
 باز عرض کرد و از غلبه حال زوال عقل است گفت نه بلکه نوعی از غلبه حال است که به یک طرف چندان
 توجه شود که جانب دیگر بخواند نماید یا در سر و در لبسط کلمات بے ادبانه گوید یا آنچه قصه شیطان و دشمنی
 باز عرض کرد صحیح است فرمود خلاصه اش در حدیث آمده برخ سیاه که غلام حبشی بود باران اسالیخ
 بارید پیش نبی وقت رجوع کرد و فرمود این طور غلامی است اگر دعا کند بارش میشود و دیدند که در راه
 میرفت طلب نبی گفتند گفت خاوند خود را سیاب داده است آیم آمد در خواست کردند در صحرا رفت
 خلقه ابوه بغرض باران و نیز سخن عجیب که غلام حبشی خود رسال چه میکند و چگونه باران سے آید
 الغرض گفت ای خدا یا که گناه نمیکند و یکم که تو ما را احاطه نمایی یا تو حال باخیل شدی اینچنین
 گفت باران آمد و نیز در حدیث آمده که شخصی در میان بود و هوای خوش و سبزه دلکش و یا بوکه
 داشت بر لے چارها کرد و میچید و این خوش خوش می گفت ای خدا اگر تر یا بو بودی چرا به بوکه
 خود میچیدیم نبی وقت گفت اینچنین کلمات بے ادبانه نمودی آمد که ما هر کس موافق عقل و خیر
 سید احمد از سادات قطبے ساکن بر لے بریلی بزرگ زاده مرید و خلیفہ حضرت که در حقیقت حضرت
 میفرمودند که در خاندان مجددی نسبت آدمی باستقرار خدا و را که امت کرده و بسیار کسان در دلی
 از و منتفع میشوند عرض کرد که اسد چپ معنی دارد و فرمود روز سه شنبه در تفسیر قل هو الله گفته بودم که
 نام ذاتیست که جامع جمیع صفات کمال باشد و آنحضرت حق است و از حضرت خوش الحانم

گفته اند که بنده را با اسان کلمات

عقل و حال

فصل در بیان حدیثی که در باران اسالیخ

عقل و حال

در حدیث

در حدیث

و دوست که هم اظم همین اسم است که اگر در بول قایلش بوی امد نباشد باز عرض کرد که بنده را از حلیه
 اسما ازین اظم اطمینان و تشکیک زیاد حاصل می شود ابرشاد شد شیخ ابو نجیب شهروردی تخم دیر شیخ
 شهاب الدین شهروردی را همین معمول بود که مرید را بعد در خواستش از شغل باطن پیش خود نشانده
 تلاوت نمود و نه نام با معنی و حاصل آن بوجه حسن ترفیق و تحقیق میگردید و بهر نامه که ملتذذ و
 نموش نسبت از دیگر اسما بسیار می شد تلقین همون اسم میفرمود و رفتنه رفته باشد میرسانیدند و
 الا میفرمود حال در شیخ و تلاوت و نقل و خدایت فقر اشغول باشد فرمود همه اسما داخل درین
 اسم اند الا ان بنده که اطمینان القلوب مرید عرض کرد که معنی اطمینان چه باشد فرمود آرام گرفتن
 و از خطرات پریشان کیستوشدن یعنی خاطر جمع گردیدن در هر امری سنگریزه یا از نهنگام مشی دور
 میگرد و فرمود تا که نقد لیه نفرایند و تیر فرمود که در حدیث موجب ثواب آمده و بعضی را بیک
 امر و در کردن خار خشک آن فریزش شده جوان رعنائی در مشی وقت شب تلقی کرد و شفقت ملتفت
 حالش شدند که اگر نه لطیفه بمیان کرد ابرشاد شد که عبد اسم نامی اسپرے رفیق شجاع الدوله و
 مصاحبش بود و در مری در فوج جو پور سگ در پی خرگوش رها کرد و گشت و چون آموخته بود
 بوی میگرد و بخورد و نواب گفت ای عبد اسم به بین که سگ هم بخورد و جواب داد دیدم که سگ
 بخورد و باز فرمود ملا و پیازه که خوش گوشت بود با بادشاه عباس صحبت ها داشت و روی در
 شکار جانورهای را در پی صید رها کرد چون در میان این قوم ناچارهای خوش طبع و هم به
 شتی شعی منسوب اند انرا گفت که این سنی است تلا در جواب دیگری که نام قبیح داشت گفت
 شعی باشد مرید عرض کرد که خرق عادات و کلمات سلف که نقل میکنند از زر کردن خشت
 و مشی علی الباد و علی الهوا و غیره راست است یا از جهت اعتبار و زمان و اختلاف ایات باین
 نوبت رسید ابرشاد و فرمود و مبالغه هم راه یافته لیکن خرق عادات بعضی مثل غوث الثقلین بتواند
 رسید که بخارش پنهان تواند شد و در زمان سابق بسیار بوقوع آمد و همیشه آنکه دخل در خرق عادات
 ریاضات شاقه را بسیار بود حال اینچنان ریاضت کم میشود مرید عرض کرد که کمال همین جنود و

سازگار

معنی اطمینان

نقد لیه

نقد لیه

سازگار

فتا و بقا و اتباع شریعت بعشق و شوق بہت فرمود آنکے ارشاد شد اولیا چار قسم سے پاشند بعض
 متعمرن مثل عبد الحق رود لوی و عبد القدوس گنگوہی ایشانرا توجہ بطرف اشیاء کمتر میباشد و بعض
 اہل خدایات همچو قطاب و بعض اہل تجرید و تفرید بعض عرفاء کہ مشاہد حق در ہر نظر مینباشند و تحقیق
 اشیائی نمایند مثل شیخ اکبر و حضرت مجدد مرید سے عرض کرد بعض اعمال کہ در حدیث ہم آمدہ اند برای
 دنیا مثل صلوٰۃ و ادعیہ یا امور دین کہ واقع اند و تاثر نمیکند ارشاد شد جواب آن علما از سہ وجہ ہستند
 یکے آنکہ شرایط مفقود اند اذافات الشرط قاتلہ مشروط دویم آنکہ در حدیث چنین آمدہ کہ درین
 دعا اینهم خواص ہست نہ آنکہ خواہ خواہ چنین خواہد شد اگر اجابت چنین میشود محمد و عظیم لاحق ہے شد
 یکے آن دعا کردہ آئے بارش میخواست دیگر برے مصلحت خود نید آن میخواست علی ہذا القیاس دیگر
 جواب تحقیق و آن آنست کہ بسبب بعض کثرت ظلمات نورانیت دعا نتیجہ بخشنی در چنانچہ در شکل اسباب بجا
 میسے ہند تر میشود و مہیوست چندان کار خود نمیکند و برعکس آن در موسم گرما چنین چون جوار ظلمات
 معاصی یا دیگر وجوہات تر میشود و اجابت و عاکم میشود یا میشود مفہوم بگیرد و نیز اجابت قدی ہے خدائے
 فرماید یا بسبب بعض مصلحت دیگران یا بدعا انفراید در جواب شخصے فرمود سعدی میگنید
 من آن نیم کہ تلال و حرام بشناسیم شراب با تو طلال است آب ہے تو حرام
 میرا احمد علی شاہ عرض کرد کہ حضرت بعد ختم قرآن یا ز شروع کرد از چہ راہ است ارشاد شد در حدیث
 آمدہ کہ خوشی است مکنہ چون بنزل رسد باز بار بر بند معنی آن شد کہ چون قرآن شریف تمام کند باز شروع
 نماید ہذا میخواند ارشاد شد مولع الدماجد آن بود کہ بعد ختم قرآن ہم حدیث میشد انجا بہر دو تلفاض
 شود و مردمان چنانچہ در قرآن متلذذ میشوند در حدیث نہ و ما را ہم چنانچہ در قرآن معنی ہائے عجیب
 غریب دست میدہد آمد میباشد در حدیث نہ در حدیث موافق کتب بیان میکنم شخصے سوال کرد کہ چیر
 یاز روپوشیدن مرد آن را درست است ارشاد شد حال حیر و زری بان یکسانست بقدر و و چہا گشت
 اگر تشبہ بزنان نباشد چنان است اگر چہ برے زینت باشد و چون مرد آن وزنان یک چیز را میکشد تشبہ
 بزنان باقی نمی ماند باز فرمود بالتبع جائز است نہ باستقلال چنانچہ کسی نقرہ یا طلا اگر کم ازین مقدار پوشد

اشیاء و صا

سوال نمائید در باب امور دین

بند ختم قرآن یا شروع کردن

حرام است باز فرمود در معنی تیج هم خلاف کرده اند بعضی تیج را می دانند این صحیح نیست بگفتیم آنکه
 از کلماتی که سازند آن بعد چهار انگشت اگر چه در بار چوبه خود مثل کلاه بود و یکی آنکه مثل چمن و پایو
 و غیره باشد بالکل هر قدر که باشد جائز است مستثنی عرض کرد سه روز گذشته جناب حضرت را بصورت
 شریف دیدم و گویا که توجیه فرمودند و بسیار ملتذ و گشتیم و قلب من از انوقت سبک گشته و محبت از ان
 صورت بسیار پیوسته ایم هر یک که عرض کرد دیدن آنحضرت بصورت دیگر چه حکم دارد ارشاد شد درین
 مقام مذاهب مختلفه اند نزد امام غزالی بهر صورت که بنید لیکن صورت آنحضرت دیدن اوست و اگر بصورت
 دیگر یعنی سیاه تمام بس محتاج تبیین میشود در صورت ادل نه در حج همین مذاهب است چنانچه شخصی بگفت
 سیاه آنحضرت را دیدم فرمود شگفت در دین و ایمان تو نوسه خلل است و نزد محدثین در صورت
 غیر داخل حدیث ابن رابی شد آنکس عرض کرد تقیر رویا یک حسیت بصورت حضرت ارشاد شد من بگفتم
 آنحضرت را دیدم و جو دستار را نسیم باشی چون مشتم به بدل از صورت او و قباب طرفه دارد و هر یک که عرض کرد
 که فرات باشی و اولن یا سندن جایز است یا نه ارشاد شد علما و ابراء النهر قایل کفر و ارتداد آنها
 اند هرگز جایز ندارند علما و دیگر قایل بدعت و فسق نزد آنها جایز و نیز ارشاد شد بسیار مشکل در هند و قصبات
 است شاگرد پرسید که در جامه فلان مسی بخاست افتاده و شخصی بران مطلع شد و آن روز بآنست گفت چنانچه
 یکروز آب در سجده و محله چرخ شد فرمود او ندانم آنکس عرض کرد خیل و دشوار است که همه او ندین
 کنند و اختلاط با هم واقع اگر یک کس دور کند باز از اختلاط نجس خواهد شد اگر عمل بحکم افقه فلیتین را پاک
 داشته شود که عند الضرورت جایز است البته نجاست میشود آنحضرت فرمود که نزد حنفیه ناپاک شد و چون
 دشوار باشد عمل بحکم شافعی که نیز حق دایر است فی شخص سوال کرد که عقیقه فرض است ارشاد شد نزد
 ابو حنیفه و شافعی و مالک سنت است لیکن تاکید بسیار آمد تا نزد محمد فرض است بر یک صیغه یک نذر نراوه
 بر یک کبود و دو استخوان نشکند و گوشت سه حصه نماید یک با قره و یک بخانه و یک بمساکین برسد
 که مادر و پدر و خود یا نه ارشاد شد در کتابی ندیده ام اما بر یک زخم خورده مهر است بعد هفت روز است
 یک تاجیل یک بالهرگاه یک خواهد بود و اندیشه نیست بچون قربانی کند لفظ عقیقه گوید یا قربانی واجب

بیشتر نصاب است و عقیده بازار شاد و عمارت قربانی هم آمده نوشته باید برو وقت ذبح
قبل بسم الله بطور قربانی اگر یاد نباشد هم میشود مثل نیست نماز بهتر است که پدر ذبح کند اگر
نباشد بعد اعم یا مادر یا نایب ایشان ارشاد شد به تجربه رسیده و نیز در کتب شافیه آمده که
شک بوافی نون که در وقت پزیدن در دیک اندازد و کودک خوش خلق میشود ارشاد شد معنی الله بسیار
گفته اند صوفیه پسند کرده همین معنی اشتقاقی میدهد اما آنکه بوی هر کس دلیه بنامدار شاد و شاد
یک نزد ما قداد اجل بسین و شهر مقرر است نزد جوگیه بغوس پس او شان از دم کشی عمر خود را بر عمر خود
زیاده بنمایند چنانچه بنشیند من قریب العصر شایه میفرمودند که در نهایی قلعه دو جوگی مثل
چوزه مرغ بر آید بعد تحقیق عمر شان معلوم شد که در عهد حضرت عمر نه صد سال نرآمد فرید و عرض
کرد که پس تحقیق مطلب شان شد ارشاد شد همین قدر مقرر بود چنانچه شاه منور و غیره عمر دراز
یافته اند نقل سید علی محمدانی خانقاه معلی در کشمیر با جوگی و بحث آب شدن هر دو بنی و اثبات و
همچنان آب و بوی خوش و خوش و کی اعضایش و اثبات فریت اسلام فرید و سید محمد شریف
که از چاره کمی اعضا سید نشد ارشاد شد آنجا محض نتیجه ریاضت بود و آنجا به و حضرت حق ارشاد
شد نزد محققین شیطان از قسم اجته است ذریت و غیره همه دارد و همراه هر اداد آدم فریت او
هم توله میشود و شریک در اداد و اطلاق میباشد و جواب عالمانه مطابق معقول و منقول اطباء العلم
مباشته توجه حسن داد فرید و عرض کرد که همراهِ او را میگویند صلح چسبیت و حقیقت آنکه ام
ارشاد شد که در حدیث همین قدر آمده که همراه هر انسان نجانه شیطان فرزند متولد میگردد و او را
همراهش می ماند و با سایه آدم او را رابطه محبان باشد و از تصور و خیال سایه بطور عکس چسبند و او
سفر میگرد و سایه چیز دیگر است و او چیز دیگر و در حدیث صحیح آمده که هر کس را شیطان است همراه
نیز لیکن مراد العزیز از شر او سالم میدارد و بعضی مراد میگویند که او را سلمان ساخته دیگر حدیث
بیحد دین مقدم است که شیطان آدم علیه السلام سلمان نشد و شیطان من سلمان گشت لیکن بعضی
سخت تر رسیده اگر میرسد نفس بشده ارشاد شد سابق این شخص شیعه وارد درگاه حضرت سلطان

المشايخ بود چون خلقت شهر فضلا و علما و فقرا عوام و خواص حاضر میشدند یا بعضی فضلا که شهر سواری
 ترا شنیده گرد که مثلاً نویسم بعد قبول اسلام کدام ندیب اختیار نماید و از کجا تحقیق شود که ندیب
 حق کدام است اگر طالب علم نماید مدتی نمی باید و انجام هم خطرناست بعضی خبری بکجری فرمودند
 مثل آنکه مختار فریقین اختیار نموده تحصیل کند و بعد تحصیل هر چه خوب داند عمل نماید آخر تقویض بر
 نیند نموده چون آمدند و آوز و دین پرسیم هر چند دین شعی است درین برده الزام نموده بگفتم از شش
 وجه بداند که حق کدام است اگر عمل داشته باشند اول آنکه کعبه خانه خدا را آنجا کدام دین جاری است
 و کدام ندیب پنهان همچنین مدینه سیوم قرآن که محفوظ میشود و کراخی شود چهارم بعد نبوت ولایت
 است کدام فرقه جاری پنجم اعیاد و جمعه که طریق اسلام است گنج ششم جهاد در هند از که جاری شده
 و سلطان محمود و شهاب الدین غوری و غیره که بودند و هستند و خریدی که در حد حفظ
 قرآن سخن کتابه است ارشاد صریح در کتب نیست لیکن به تجربه رسید و سمع ام از اکابر شده چنانچه
 دو کس یکی فلان و دیگری فلان که همین دعوی فصد یاد کردند سول یکد و سیپاره و ستوره بیاو
 نه آمد تا که بعد محنت و چهار سال مروند بلکه بعضی از حفاظ که بطبع مال شعی شدند فراموش شد
 نام آنها هم گرفته این قصه را باید نگاشت بکار خواهد آمد و خریدی که عرض داشت که سسی دار
 نجش قوال جوان خوش رو و خوشگو و خوشو خریدان خریدار جهت محبت و خلوص که وارد هستند عا
 غزل حضور کرده است ارشاد شد از غزل والد صاحب و بعضی از ان خود بر آورده خواهیم داد و غزل از
 والد صاحب من ندانم یاده ام یا باده را بچانه ام یا عاشق شوریده ام یا عاشق با جنانه ام یا
 مبتلائی چه کنم جان گویم یا جان جان یا صطلاح شوق بسیار است من یوانه ام یا میل بر عنصر بود و سوسو
 صلیش به جذبیه اصل است سرشورش مستانه ام به شوق موی در ظهور او روانه طور را به در نه
 شمع آتش بنیزد پروانه ام به ایمن بر ستم نام خجده و تهت است و سائل پیش از زمان تمیز شد
 میخانه ام به از حضرت به گر گلشن بگذری گل بهرخت مفتون شود و بدو عالمی قامت خود در
 را موزون شود به کار با معنی است و انارانه یا نام نشان به خدایلی نادرید اگر بخون شود به

مرد مفلس را چنان بیکسر محل آفت است بد شیشه چون خالیت گریادت رسد و اندرون مستخود
ارشاوشد غازالدین خان که شاعر خوب بود میگفت هر شعر را که حتی در دنیا باشد در عالم تصوف
برو معنی پیدا میکند و اقیسبت چنانچه معنی اشعار ارشاوشد هر مدیسه عرض کرد تلاوت سوره
عم را مخصوص بجز عصر نریگان مورث محبت الهی بی نویسد در حدیث هم آمده یا تجربه ایشان است فرمود
در حدیث نائده ارشاوشد که لاله اتم چند مراد افشا پرست و مسلمان بود هر مدیسه عرض داشت کرد
که این چنین کس را مسلمان میتوان گفت ارشاوشد اگر از جهت خوف تو به اظهار برادری خود کند
بهمی نیست والا فاسق و عامی چنانچه او نماز پنجگانه فرست و تنهایی میخواهد و تلاوت کلام الله اقرار
و حدایت رسالت مبرک ثبت پرستی و غیره کرده بود و دیگران را هم ذکر فرمود که هستند بگر بآن قوت
در سلسله قادریه ذکر هم میگردد و در حق هر مدیسه پیدا احمد صاحب از خلفا ارجل حضرت اندوسا
ذکر خیرشان گذشته از حضرت عرض کردند که از جهت فنا نیست عشق که با حضرت دارد و هر چه بسا
محبت پیدا گشته ارشاوشد که محبت خالص با بنده دارد خدا خیر را خیر دهد و این امر اختیار است
چنانچه گفته اند **مصلحت** نادل بکه باید داد یا دل ز که باید بداد دل را دل بر دل بر دل بر دل بر دل بر دل
ارشاوشد اگر عیقل و علی علم یا دیگر نعمت که است کند ترویج آن باید کرد و قیام کرده هر مدیسه باید
منورع بکنیک کردن از پیکردن است مولوی امام الدین صاحب که از روضای که از روضه
طلب برادر خود مولوی نظام الدین صاحب آمد بودند سه سال خیر که زیاده شده و دیگره تشییر
نایب مادر ایشان ارشاوشد چون یوسف از پدر جدا شدند فقط قلی شان چندان جذب بدشت کشید
چون با قلی برادر دیگر همراه گشت قوت گرفته هر دو را جذب نمود کشید و زن که ارشاوشد که مثل مادر
ساحبه صاحب فطنه ندیده ام مگر شنیده چنانچه شیعی که ذکر او در بخاری و عید المکملین در آن
حاکم وقت آن حالش که در دین میقت خود طلبیده کافه جمع خرج معه تفصیل و بیات و چرکنایت
و نیز چهار صوبه جات بک عراق که آباد آن ترین ممالک است بود یکبار پیش او خوانده بعد چند می طلبیده
سالش پرسید به مطایق و قدر بیاوشن مانده بود و تیر میگویند که تیر میگویند که تیر میگویند که تیر میگویند

خوردی مرفع چنگ شد بود جاس میرفت شیربان گفت که سرفرو کنیدی یعنی شلخ درخت است بعد
دو روز چون باز اینجا رسید سرفرو کرد و شیربان گفت چرا جواب داد که ایادرخت و شلخ نیست گفت
نه گفت اگر در حافظه خلل رسید روایت حدیث از غیر و زکد استم از مردان قریب جوار بود بعضی معلوم
معلوم گفت که سه پنج سال شده که درخت اینجا بود با دار از اینجا انگند گفت خیر مضایقه ندارد
و من فهمیده بودم که لسیان بمن راه یافته **درین ضمن** شخصی ذکر مولوی را شد بنگالی کر که آنقدر
ملکه دارند که سبق هم میدهند مسوده هم می نویسند ارشاد شد این امر تعلق از کثرت فراولت باشد
اگر چه حافظه و ذهن بهم شرط است چنانچه در وقت صبح تا شامی گامین را دیدیم که در تهالی خورد و میرقصید
و او را با جامی بر و خیال چمن بچمن فرس هم میداشت و بر سر آئینه میداشت و بر آئینه بازی هم میکرد
و در دست چیزهای دیگر میداشت و از آن جدا بازی میکرد و از دندان دریا پوت در رشته سنت
یک پوت و یکد رغر منیکه ابطال سکه حکما که در یک آن توجه نفس ناطقه بدو طرف می شود و میگردید
که شاه محمد عاشق صاحب که شاگرد و خلیفه اجل والد را جد بودند صاحب تصنیف بحیل ارشاد و خیره شاگرد
با کمال وقت بخواهند و نسبت در عین شهنشال ملاحظه کردم که در غایت جوشش بود هر یک
عزم کرد آن نزد حکما که میگویند ارشاد شد که نزد ایشان آن جزو غیر منقسم بود و آن پیش از مفهومی
نیت مثل نقطه یا جزو تجزیه خلاصه اش آنکه ادنی جزو وقت چنانچه شاعری گفته **شعر**
ای آنکه جزو تجزیه و همان است ۴ طوی که هیچ غرض ندارد میان است پادروی بخند نقطه و هم او نیم
پس شطرنج کلام حکیمان و هایت **دارشاد** اصل استعداد شرط ثبت است **مصرع** در
مرد چون کور است تنیک بعین است ارشاد شد که در وقتیکه در دلی کهنه می ماندم در کوچه ابنیا
در خانه سیدی کنیز کی پور بی جا بله بود و نماز هم در عمر خود گاهی خوانده و چون مسند بود و حق پرورش
بر همه محتاج بودگان خود داشت بسیار خدمت و خاطرش میکردند قریب موت آذاری بلجه مشرقی
میکرد و بفهم کسی نمی آمد حکما و صلحا را طلبیده می پرسیدند آخرش نوبت بجمع من که شاه اهل اندام داشت
رسید ایشان در یافتند که بیگمید لا تخافی ولا تخزنی از محبتش گفتند پرسید این لفظ بر سر چه

ان بود

کلامه در و

بیرون می آمدند و خلایم با بر لے تلاش سیفر ستادند و بهم نیر سید فرید کے عرض کرد بشربت مرتضیٰ
 انگیزد و ارشاد شد ماے تکریم همان مے باید عرض که تلذالی انجا بود از خادم پرسید که باعث شایسته
 نزد خود دارد و بار بار می آید و می رود هر چند ستر فقیر بسیار منظور بود لیکن خادم از بچگی او گفت همانان آمده
 اند و ما حاضر نیست ایندا التولیش است آنکس نان و نهاری طیار کرده پیش خواجہ برو کمال لباش مشد و
 بهمانان لغتیم فرمود در سبط وقت فرمود ندیے ناوا بیا و بخواد که دعائے در حق تو کنم گفت التلذات
 الغریز خواهم خواست برو وقت خود استند عاگرد که خواجہ مثل خود فرموده و بهند هر چند عذر نمودند پذیرا
 نکرد و آخر بعد ظهر در حجره بیرون چون وقت عصر برآمدند هر دو یک صورت و یک پوشاک شده بودند فروغ
 بهین که ناوا بیرون و خواجہ با بیرون بود بعد هفت روز بگردین منن ارشاد شد که کتبخانی مے
 باشد که بے مرشد ظاهر هم نذیب میشود چنانچه حال احباب کهت که بے مرشد و بے پیغمبر هدایت یافتند
 چنانچه تلاوت آیت فرمودند که خود مرشدی و خود بینی و خود خدای در حق آنها کرد بے و سنا لطف قبول
 فرمود این را عجب گفت و نیز ارشاد شد در مشکل سخت منت شان بسیار مجرب است هرید کے
 عرض کرد بنده هم سیکرده باشد فرمود در وقت مشکل لیکن بطور خلاصه که خواهم گفت بهار فرمود که پاؤکم
 چهار تا آرد و گندم و بادکم چهار آنگار گوشت برو لطف آن روغن زرد و مخمبین پیاز و جفرا ت بوج طیار
 کرده اگر پیاز زیاده باشد جدا نگا داشته نصف نصف تار را هفت حصه ساخته به هفت کسی صلیح بدو
 شان تحفه داند خواه خود خوردن خواه بکسی بدهند و سگے را یکروز اول نوید بدو اگر آید بهتر و الله سرگ که باشد
 پاؤنار که سگ بدو هرید کے عرض کرد که معنی سگ احباب کهت روزی چند بے نیکان گفت مردم
 که چهره باشد باو شاد و شاد بعضی میگویند که باید بر صید از اهد بدل کرده در قیامت داخل بهشت خواهد
 کرد که سگ در بهشت معنی رود و وقت بر صید با حضرت موسی باین طور است که حضرت موسی را حکم شد قوم
 حاطه را که قوی آنچه بودند اخراج کرد تسلط نماید چون موسی رفت با مردم انجا عالمی که مردم نزد صید
 که بلعم با حویر باشد رفته دعائے خواستد بیرون آمده ملائکه را که دیگر و لشکر دید جواب داد که عاوجل من
 پیش منجا هر رفت آخرش زلفش را که محبوب بود و سگے را با شرفی عاده فرشتند او بمبالغه تدبیر کے

پرسید گفت عورات زنانه را در لشکر بفرمایند چون عورات جوانان لشکر دیدند بجهت در عین
خواستش یافتند مرگب شدند و وقت عمل و دعایش اثر کرد مردم موسی مغلوب گشته موسی و عادی بدر
که هر دو بیگ شده بپیر و باز گشت همچنان شد باز موسی از فرزندان شان فتح کرد هر یک که عرض کرد
در قیامت تبدیل بدن بهم میشود فرمود آری کمتر مگر پیش از دخول بهشت بعضی بصورت اطفال و
اعمال چنانچه در حدیث و تفسیر آمده بعضی سیاه رو بعضی بطور دیگر ارشاد شد بزرگان چهار قسم
میشوند سالک مجذوب که اهل نوبت مجذب سرفراز شدند بعد از ان سلوک اختیار کردند چنانچه حضرت
موسی که بر کوهی آتش رفته شعل تجلی گشت سیوتم سالک بت که هرگز مشرب و مجذب نباشد چنانکه
مجدوب محض که در تجلی سلب عقل شد آنها مثل عقیم از هر یک که عرض داشت که معنی سلوک مجذب چه
باشد فرمود سلوک همین اجتهادات کسب است و مجذب عنایت خاوند چنانچه گفته اند مشرب
تا که از جانب معشوق نباشد کشته به کوشش عاشق بیچاره بجای نرسد به
هر یک که عرض داشت که معلوم میشود مجذب هم در جهاد دارد بعضی را محض توفیق طلبت محبت تا
تجلی که اعتقاد غلط است ارشاد شد آری هر یک که عرض داشت که با کمال حرکات خلاف شرع و سواد
سلوک است یا بعضی ارشاد شد البته نیکوتر از همه حاصل میشود لیکن بعضی قطع تخم نسبت می دانند
چنانچه مکروه غل و غش و غیره و نخوت و تکبر و خود نمایی و طلب دنیا و جاه و مثل اینها و بعضی اگر بطور مدبرانه
بود چندان حرج نمیکند چنانچه شرب سکر یا زنا و غیره لذا اند بعضی قدری ظلمت میسراند که نسبت نوبت
با محسوس بنظر می آید چنانچه بعضی هفتاد و بیصد و اراده ارشاد شد شخصی از حضرت جنید سوال کرد
عارف زنا میکند خاموش ماند باز تکرار کرد فرمود اگر مقدر باشد چرا نکند باز ارشاد شد که بسیار مقبره حیات
است دخل نیت در هر امر است خصوصاً سلوک ارشاد شد بزرگ عباد القادر نامی بود که نخی خود دهنی
آشامید مگر هر که آسید به نوبت میگردید بلکه در روز و بار و مردمان تنگ شدند میگردیدند بعضی سبب
این شوق پرسیدند فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم حضرت علی را فرموده بودند وقت رخصت نیمه که
یا علی اگر از دست تو یک کس هدایت یابد بهتر از گنج میخ است که بقصدی کنی قصه عالم دیگر که هر کس را

شما بدانید از در قیامت
شما بدانید از در قیامت
شما بدانید از در قیامت
شما بدانید از در قیامت
شما بدانید از در قیامت
شما بدانید از در قیامت
شما بدانید از در قیامت
شما بدانید از در قیامت
شما بدانید از در قیامت
شما بدانید از در قیامت

کمال کوشش کردند از ان مجلس رسیدند و این است از آنجا که مجذب سلوک

میگفت که علی با معاویه در جنگ اند صلح کنیم تذکره و بس یعنی عرق تار و کجور از بعضی علمای بیان بود ارشاد
 شد که شنیده ام تازه مسکرا نیست پس حرام نباشد تا بیک نرسد یعنی دیر نشود و هر یک عین کرد
 مولانا عبدالمعلی فاضل مشهور قوی حرام بودن با و نان که در خمیرش و بس تذکره اند از خدمت نوشته
 اند فرمود آنست احوط همین است که نخورد و چونکه بحد سکر رسیده اند از پند اگر چه نزع خفیه آن هم مضایقه
 نیست بس فلسفه گفت فطره مسکر حرام است فرمود آب و رخت بپوش نیست حرمت اوبی آنکه بحد سکر
 رسد نمی خواهد شد و نیز ارشاد شد که بعضی زمین اثر هوا سکر یا پیدا میکند چنانچه نام شهره از ملک ایران
 بود که آنجا این گندم سکر پیدا میکنند مردم همون تازه نان بریده بخیخه میخورند پس گندم را حرام نباید
 دانست دیگر در ملک پنجاب جفرا ت که آنرا در آن زبان چاچه میگویند سکر میکنند پس آنرا حرام توان
 گفت همچنین چند چیز نامی حلال را فلابان فلان شهر نقل فرمودند و باز فرمود مصلحت وقت سخن دیگر
 است ارشاد شد که بر نان الدین ابو انیسر بنی و طفلی همراه پدر خود میگذشت بر نان الدین مرغینانی
 صاحب هدایه هم میگذشت تیر تیر در بر نان الدین دیده گفت خداست من میگویند که این پسر مرج
 غفلتین خواهد شد پدرشان آیین میگفت تاثیر خاک قبر اوست که هر که بخورد زنده شود و حافظه درست
 میشود و بصیرت میفرماید که اگر گزشت عام شد ز بر نان عذاب بود و اهل رشد ده که چار دیدنی است
 ارشاد شد در هر دین رعایت احوال خمس و واجب است حفظ عقل حفظ نفس حفظ دین حفظ
 نسب حفظ مال از سبیل ارشاد فرمود که بر لے ترس خواب یا شنید لب یا خوانده باشد
 ارشاد شد خانقاه مغرب خانگاه یعنی جائے بنایان در جواب ارشاد شد در سجده درجه هم هر
 شود چنانچه در سجده نین سو درجه اند و در عرب سر لے شاه جهان ابا دهم سه درجه در جواب سایل
 ارشاد شد که فرما باشد با مسلمان محتاج گر سینه و اطعام باید داد هر یک عین کرد که طاعین خواجه
 معین الدین بیافته و شنیده ام خلافت حضرت غوث حضرت نظام الدین و غیره بزرگواران ارشاد فرمود
 آست باعث این شد که در هندوستان علماء امت کم بودند و هندو آیین هم منقذ گشته بود باز فرمود
 در وقت نظام الدین اولیا سینه صیاب و صیاب کشتی منکر حضرت و صیاب کشتی نه منقذ نینکه

تذکره حضرت نان پادشاه

نان گندم تر از آن بیان سکر پیدا میکند

باز تیری درین طایفه درین حال بر نان الدین

ببینی قانع است که این بیان از حضرت

در کتب معتبره

دنیا کز یرنی صاحب تاریخ الهند میرید حضرت دبیر کے نظام الدین بدرجہ رسیدہ کہ این لقب
ولایت صاحب نہا ہے بگریم میگوند ارشاد فرمود کہ اقرار اکثر بد اعتقاد می باشند و بعض
حضرت نخواہد نخواہد تنفر می کنند از جهت آنکہ ہر گونہ اراعمال خیر و شرعی بعینہ و معاند ہر نوع می افتد
از جهت ناخوش میگردد گفتہ اند المٹا صرہ اصل المنا فرہ چنانچہ در ہنگام خوردی وابتدا جوانی
روز و ریس بعض ہم محلہ بالے سقہا باد از بلند میگفتند یاران دروغ میگویند و مردم از گروہ ہا
گروہ برلے امتاع می آمدند پس حصہ کینرک و بیداری اود گفتگو با خداوند خود و تفریق کتاب سلک
السلوک فرمودہ در جواب میرید ارشاد فرمود کہ آیات قرانی مشتمل بر مدار فرمن بہتر است کہ
بر طریق قرات اقل خواندہ و بہ نیت دعا خواندہ باشد چنانچہ در تہجد آنحضرت تمام شب آیات دعا خواندہ
اند و نیز نماز و حافظہ دو چار جائز ادا کی تواند ادا کی سنت ہمہ پا خواهد شد چنانچہ میان یعقوب فرزند
پنجین میگند کہ در ہر شب یک بارہ در در سہ خواندہ باز در غانہ معہ جماعت ہوں پارہ بخواند تا کہ دو قران
شریف معابا پس پیش یکد و در ختم میکند ارشاد فرمود کہ از دوازده پاس خوردہ ام دن سہ فرمود
امراض و ضعف بسیار است علاوہ ازین بسیار عورات آمدہ آند سوال ہا بسیار خواهند کرد از قبیل -
اذکار و مسائل فقہ و غیرہ عرض کرد کہ عورات کمال خوش عقیدہ و محبت شعار اخلاص و ثنای می باشند
فرمود آئے چنانچہ قول سفیان ثوریست علیکم بدین النجایز یعنی چنانچہ عورات بر دلیل و بران
رسومات خود را در شادی و ماتم و غیرہ نمیکند از شدت ہم اعتقادات خود را نگاہ مید و حکم بگیرد ہر یک
سوال کرد کہ اینکہ گاہر بیعت در حشبی و گاہر از ہون شیخ یا شیخ دیگر در قادری و نقشبندی مینماید جائز
است یا غیر جائز ارشاد شد کہ اول در طریقہ کہ بیعت کند بعد سلوک کن اگر چه کہ باشد جائز دیگر
در طریق دیگر اخذ فیض کند مضائقہ نیست بر سلوک طریقہ اول انہم ہم غیر جائز بگر بیعت را یا از بیچہ
طفا ان نکند و آنکہ بیعت بتعدد از پارچہ یا پر خود میکشد چیز دیگر است تا کی است شخصہ عرفی و کہ از
و کین بنا بر آن حاضر شدہ ام کہ چیز از زبان مبارک رسا و ایم مستفید شوم ارشاد کرد کہ بعد نماز صبح لا
اللہ الا اللہ کہ می گویند خواندہ باشی فائدہ ظاہر و باطنی ملاحظہ خواہد شد باز فرمود کہ سلسلہ بہتہ خواہد

کتاب التائب المتقوی

تاریخ توفیق حافظہ در خدیوہ

بین حضرت عیسیٰ و مریم

سوال و جواب

ادعای برائت فائزہ نظام الدین

اندر هر یک شعر با میکند و ادب و تواضع ساخته اند لیکن بر رگان نقشند به قواعد سلوک که را خوب
درست کرده اند سلوک ایشان مانا بکجنگان مگر نیران است بحال بند و بست چنانچه در ابتدا که طعن
هم میشد جای غرض گفته **۵** نقشند به عجب قافله سالاران اند که بر نه از ده پنهان بحرم قافله
باز فرموده است سماع می شنید و وجد میکرد و در آن گفته **۵** نقشند به عجب پستید این وجد و سوزش از کجا
گفت چنانکه که خدا شده ام چشتی اند وجد و سماع در چنین آمده بهرین ایتا ارشاد فرمود که در هر فرقه قصه
به عجبی واقع شده چنانچه نازک لولی مشهور است و سالی گفته ام و نوشته باشد همچنین قصه نقالان که
بسیار شهرت و قریب تر از اهل کشمیر شنیده ام چنانچه در کشمیر این قوم بسیار خوب میشوند خاصه آنست که
صاحب برفن خصوصیت بشهر و جای دارد ارشاد شد که طایفه نقالان بطرف تبت از کشمیر رفته بودند
چون اینجا مردم عقل کم می باشند زیاده تر عجیب تعلیقات ایشان را فهمیدند و بسیار اکرام و انعام کردند و چون
بحال خوشی و خوبی مراحت کرده قریب کشمیر رسیدند و در محله ای هوای خوش و سبزه دلکش که شگوفه و
طراوت کشمیر شهرت است ایشان اہم خوش آمد با هم گفتند تمام عمر برای رضا و مخلوق تماشاها کرده ایم انوقت
محض نیاب رضا و خالق تماشا کنیم و بعضی انقایت عهد نیامیم و دقیقه از دقایق نامرئی نگذاریم چنانچه همچنین
کردند بعضی دقایق هم از دور تماشا می کردند که یک گاه بار چو ایشان ماندند کام طایفه ناپیدا گشتند
مکانی هم در اینجا بنا کرده اند بعد اجتماع توجه شنیدن سماع و نقل و نقل حسین زبانی مرید از فرزندان
ایشان فرمود که اگر همچنین بود بر ناخانه هم باید رفت باز فرمود فیض باشد باز ارشاد توجه جانب مرید کرده
فرمود هر چند در محفل و مجلس عرفا دیدی و شنیدی میشود چنانچه در تماشا بهر وسیع عجایب و دیدہ اند نزل
حضرت حق در تماشا نقالان اتباع پیران و در تماشا و قصاصان حسن و جمال شعشان ذات صفات
در شونایت چنانچه با وجود انچه تقوی حضرت مجدد در اوایل حال در سلطه نایب فرست می دید و کیفیات بر مر
داشت **۵** بیادیکده و چهره ارغوانی کن و مرد بصومعه کاغذ سیاه کلا تندی لیکن سوا ای جاها
مباح نباید رفت چرا که التباس بدگران می افتد هر چند با و فرزند دینی رسد شخص عرض کرد که در قریه
مردہ خشت پنجمی چند فرمودند و نیا یاد کرد مگر از پیران مضائقه نیست و تخته سدره از دیگر بهر دال

نقشند به عجب قافله سالاران اند که بر نه از ده پنهان بحرم قافله

نقشند به عجب پستید این وجد و سوزش از کجا

خسبت تمام بانی آنچه خالی باشد فرمود در حدیث آمده که بریدن دست سده بسیار بدست بلکه فرموده
که در روزی سرنگون انداخته خواهد شد پس بجه ضرورت بناید برید و از بریدن نهیم سلاخی کن هر آید
است اگر چه بقیه فتوی برین نمی دهند لیکن احتیاطا و به باز آنکس عرض کرد که شهید را به پوشاکش
و فن باید که در حکم موزه و پارچه پنبه و دستارچه فرمودند و پارچه پنبه و موزه باید گرفت و باقی باید گذاشت
شخصی عرض کرد که شخصی تمام شب مشغول بسجاده فرامیر باز سه ماند و صبحی طهارت کرده پیش امام شد حال
مفتدیان نماز چه باشد اگر کسی را شب افتد باز گرداند ارشاد شد نماز میشود اگر باز گرداند اختیار است
عرض گردانیم هر کدام فرق است یا نه ارشاد شد زانگاه عظیم است شخصی پرسید که بعضی میگویند که با
یاد و آب استنجاء از کلوخ پاک نمیشود ارشاد شد که اگر از سوراخ ذکر مثل مردم یا کم از آن بخارج زد و آب آتش پاک
نمیشود مگر بصورت والا از کلوخ هم جایز است در ایاز قدر درم شفق علیه است و قدر درم هم باید شست
و کم ازین بخوبی است لیکن شستن نه است باز عرض کرد که چون نجاست بیشتر شد حکم درم دو است بعضی
سه نیم باشد و بعد گفته است که این را ن مقام کند مثل روپیه کلا در هر یک عرض کرد که کس اضافه میکند
جائز من و عقل من و جسد من این اضافه است گفته که شد ارشاد فرمود که روح باز عرض نکرد که روح
من هم میگویند فرمود روح خود بطرف خود اضافه میکند روح الریح همون وجود خواهد بود که من عرف
نفسه فقد عرف ربه چنانچه جامی گفته رباعی رحی جان جهان است جهان جمله بدن با توحید پس است گرشیدن
باز فرمود که اینهم یک رتبه توحید است که بیان کرد مگر متغیر ناقص باز فرمود خود قول جنید نقل کرده که
توحید فرض خواهیست که دین او داد اگر نمیشود باز فرمود که انشاء الله الغیر تر روزی خواهد هم گفت عریض
در مقدمه نیت مسافر پس امام میفرمایا حالش غیر معلوم پرسید ارشاد شد اگر حال پیدا اند پس نیت
مثل او کند والا با قصد نیتش همجو المم میشود اگر نیت رو کند و چهار گذارد آن هم میشود و کس که هم میگوید
ارشاد شد تمثیل قول لمحمد امواج و تجم واحد اعداد و سیوتم صورة خطی الف رب با غنی
دل گفت ما اعلم لدنی هو هی است یا گفت که الف گفت که اگر گفتیم ایح به تعلیم کن اگر ترا دوست رس است
در خانه اگر کسی است که نیت است تو چهارم شعاع و اشکال از والد را حدیث و در دین چنانچه میگویند

در حدیث آمده که بریدن دست سده بسیار بدست بلکه فرموده که در روزی سرنگون انداخته خواهد شد پس بجه ضرورت بناید برید و از بریدن نهیم سلاخی کن هر آید است اگر چه بقیه فتوی برین نمی دهند لیکن احتیاطا و به باز آنکس عرض کرد که شهید را به پوشاکش و فن باید که در حکم موزه و پارچه پنبه و دستارچه فرمودند و پارچه پنبه و موزه باید گرفت و باقی باید گذاشت شخصی عرض کرد که شخصی تمام شب مشغول بسجاده فرامیر باز سه ماند و صبحی طهارت کرده پیش امام شد حال مفتدیان نماز چه باشد اگر کسی را شب افتد باز گرداند ارشاد شد نماز میشود اگر باز گرداند اختیار است عرض گردانیم هر کدام فرق است یا نه ارشاد شد زانگاه عظیم است شخصی پرسید که بعضی میگویند که با یاد و آب استنجاء از کلوخ پاک نمیشود ارشاد شد که اگر از سوراخ ذکر مثل مردم یا کم از آن بخارج زد و آب آتش پاک نمیشود مگر بصورت والا از کلوخ هم جایز است در ایاز قدر درم شفق علیه است و قدر درم هم باید شست و کم ازین بخوبی است لیکن شستن نه است باز عرض کرد که چون نجاست بیشتر شد حکم درم دو است بعضی سه نیم باشد و بعد گفته است که این را ن مقام کند مثل روپیه کلا در هر یک عرض کرد که کس اضافه میکند جائز من و عقل من و جسد من این اضافه است گفته که شد ارشاد فرمود که روح باز عرض نکرد که روح من هم میگویند فرمود روح خود بطرف خود اضافه میکند روح الریح همون وجود خواهد بود که من عرف نفسه فقد عرف ربه چنانچه جامی گفته رباعی رحی جان جهان است جهان جمله بدن با توحید پس است گرشیدن باز فرمود که اینهم یک رتبه توحید است که بیان کرد مگر متغیر ناقص باز فرمود خود قول جنید نقل کرده که توحید فرض خواهیست که دین او داد اگر نمیشود باز فرمود که انشاء الله الغیر تر روزی خواهد هم گفت عریض در مقدمه نیت مسافر پس امام میفرمایا حالش غیر معلوم پرسید ارشاد شد اگر حال پیدا اند پس نیت مثل او کند والا با قصد نیتش همجو المم میشود اگر نیت رو کند و چهار گذارد آن هم میشود و کس که هم میگوید ارشاد شد تمثیل قول لمحمد امواج و تجم واحد اعداد و سیوتم صورة خطی الف رب با غنی دل گفت ما اعلم لدنی هو هی است یا گفت که الف گفت که اگر گفتیم ایح به تعلیم کن اگر ترا دوست رس است در خانه اگر کسی است که نیت است تو چهارم شعاع و اشکال از والد را حدیث و در دین چنانچه میگویند

جانه بخشید و در بانی را کرد و بیکانه نموده آشنائیها کرد و در کسوت بیکی خدائیهما کرد و دیگر
 البحر بخود علی امکان فی المقدم و ان احوادث امواج و انهار و لا یجذبک اشکال بشکلهما و
 این تشکل نهایی استوار و خواهی اگر از نکته توحید مثال و دیگر تبانی سوی فانوس خیال
 یک نور بیست است میر از صور و ظاهر شده در صورت چندین اشکال و پنجم هیولای عناصر با
 بسایط و مرکبات است چیت دم عکس و بی لم نیل و چیت عالم موج بحمد لایزال
 عکس رکن باشد از نور القطار و موج را چون باشد از بحر افضال پنجم کلی طبعی با امراد و
 کلماتی الی کون و هم او خیال و او عکس فی المرایا و ظلال و لاح فی ظل النور و تسلسل المهری
 لکن حیران فی مینه الظلال و هم ملک جن با صور متشابه یعنی هر و همیشه ششم شخص با لباس
 و بید مگر شود لباس بدل و شخص صاحب لباس اچیز خلق نه روح با قوی و اعضا قطع جان
 جهانت و جهان جلد بدن و ارواح لایکه جان این جن و افلاک عناصر و موالید اعصاب
 توحید بین است دیگر با همه فن و دهم مری و مرایا متعدد و کما دال الشاعره و بالوجه الا واحد
 اذا انت عدت المرایا تعد و ارشاد شد که درین تمثیلهما نقصانهاست خلطی که در تمثیل و است نیست
 که حدوث امواج بسبب تکرک و بالعین فلان که در جزر و مد میشود ظهور نماید و اینجا غیر نیست که در
 بحر قائم تاثیر کند و باعث حدوث امواج گردد و خلطی که در تمثیل و یکم است که ظهور مراتب اعداد غیر
 تناسله از واحد بسبب تکرار واحد باعتبار معتبر است و در اینجا تکراری نیست و نه اعتبار معتبر را و خلطی
 خلطی که در تمثیل سیوم است که صورت خطی الف فی حدوده نشاء حروف دیگر نمیشود اما انضمام
 و در ویر دور اینجا انضمام نیست لیس فی الدایره و یار و خلطی که در تمثیل چهارم است نیست که اشکال
 بر چیز دیگر قایم اند که غیر نور است مثل کاغذ یا جامه و نور فی نفسه شکل ندارد و نه اشکال قایم بدو میشوند
 در اینجا از نور چیز دیگر نیست که اشکال با قایم باشند و قایم تمام کاغذ و جامه تواند شد و خلطی که در تمثیل
 پنجم است است که هیولای محض متعدد دارد و فعلیه در ویت و در فعلیه بلکه در وجود خود محتاج بصورت
 است و در اینجا چنین نیست بلکه ذات حضرت حق نشاء فعلیه و تحقیق هر چیز است قیوم هر ذات است

بیان
 فصل در تمثیلات
 و غیر

و خلل که در تمثیل ششم است اینست که کلی طبعی معرازا افراد وجود ندارد و اگر گویند کلی طبعی موجود
 است بجهت وجود اشخاص پس انحصار وجود کلی در وجودات اشخاص لازم است و اگر گویند که کلی طبعی موجود
 است بمعنی وجود اشخاص پس در حقیقت کلی طبعی موجود نشود و اینهمی بهر دو تقریر درین مسئله محال است
 و خلل که در تمثیل هفتم است اینست که بهر پدید در آن واحد تصور متعدد به تمثیل نمی تواند شد و در
 ملک جن این خلل نیست پس این تمثیل چشتیان تر است پس نسبت تمثیلات دیگر زیرا که روح ملک جن قریب
 جمیع صورتهاست پس توهم احتیاج در انحصار درین تمثیل واقع نمیشود و چنین مکتوب در آن واحد
 شکل نمی افتد و خلل که در تمثیل هشتم است اینست که لباس مغایر شخص است فی الحقیقت پس نسبت
 غنیت ندارد و اینها بر غنیت است غیرت اعتبار و خلل که در تمثیل نهم است اینست که روح را با قوی
 و اعضا مطلقه معین نیست بلکه روح را با قوی و اعضا تعلق تدبیر تصرف است تحریک و تسکین و بسج
 خلل که در تمثیل دهم است اینست مریع و مرات مغایرت کلی دارند هم در وجود و هم در ذات اگر مراد صورت
 منطبقه در مراتب است پس آن عرض است تا کیم مراتب از صفات مراتب است و شخص جوهر است تا کیم
 بنفسه در رفع این خللها است که به تمثیل بیان حال مرتبه است از مراتب حق و ذات حق در احاطه کسی
 نمی آید پس هر تمثیل در مرتبه از مراتب عاقل است چنانچه گوینده آنها گفته است **شعر**
 هر مرتبه از وجود حکمی دارد و اگر فرق مراتب نکنی نسبی بقی هر مدیعی عرض کرد و شریعت محض محض ناب
 مصلحت ظالم هم آمده ارشاد و بعضی جا البته در قرآن شریعتی احل و یا مصلحتی که از اربابین هیچ علم
 نباشد بخرنوا یا طاعت یا مریع توقع که رفع آن ضرر بود آمده باز عرض کرد که بجمعه فرامییر و شریعتی
 باشد داد از خویش جایز بود و نایع مجرم و چهلنوزده و طیل غازیان که عبارت از تقاره و دلیل بود بوقت آنها
 جایز بود و نایع عراقی و سازنگی و ستار قانون چه تقصیر کرده اند و چه قیاحت دارند که حرام شدند و ارشاد
 فی الواقع درین بسیار گفتگوهاست در اغیان سماع و قایلان اباحت فرامییر گفتگوها کرده اند و رساله درین
 باب نوشته اند و محمد غزالی هم درین امر بسیار صلاح نمود و بسیار آلات را خارج از فرامییر کرده و فرحت نیست که
 اینوقت گویم خوب درین باب دیده و شنیده ام بعضی گفته اند هر چه از آن ادا و جزوتی هزوات نیاید مثل

جنی که در مرتبیت با بر مصلحتی ظاهر آمده
 بیان مضامین

سارنگی و ستار که خوب بخارها معلوم میگردد مذکر طبعی که هیچ آواز نمیدهد حرام است مگر وجه آن بیان
 نکرده روزی شخصی سوال کرد بود من بهم حیران بودم یکایک اتفاقا کردند که سبب حرمت فرا نیز نیست که
 فقط آواز خوب نباشد الفاظ یا معنی و نیک میخوانند خوش کننده حمل است و همین آن قلب هم حرکت
 می آید این جهت مباح اند و آواز فرامیگرد که محض صوت یعنی نه طبعیت را غالب نیسازند و در همین آن قلب
 هم مسرور میشود لهذا منع گشته که چندان قالب کردن طبع در شرع مراد نیست و وقت و نباتی و چلغوزه
 و طبل غازیان و غیره را آنحضرت شنیده یا از شنیدن آن منع فرموده ازین جهت مستثنی است ارشاد
 شد که حکمت هم در خانه آن ماحول بود چنانچه جد بزرگوار و عم فقید و داماد و داماد و بنده و موافق
 ساخته مگر سنجو انهم شرح داد و طای و غیره بعضی کتاب که در شهر مشکل میشد حکماء تحقیق می نمودند حالا
 کتابی انی موجود است که ازین امر بجات حال است هر یک در حق آن کرد که علم را مشکل از تصنیف مطلق
 بنمایند چه فایده است فرمود بعضی بسبب اختصار و بعضی را سخن بهم خوش می آید چنانچه سید رکن الدین نامی
 که شیعه غالی بود و بر نام من لفت میکرد و در فکر کشتن من بود کتاب صول الکبری میخواند که بخواند چون به
 شرح کس نمیتوانست فهمانید مردمان را نشان میدادند قبول نمیکرد که صورت ادعوی هم دید چون شوق
 غالب شد بیایند پرسید و خوش شد آخر رفته رفته شاگرد گشت و روزی گفت تحقیقات شما و فهمیده شما از
 همه ما خوب است گفتیم که از جمله تحقیق من اینهم است که صحابه را محترم میدانم و سبب نیکم پس قبح کرد مگر در جناب
 معادیه گاهی به ادبی میگردد و وقت به وقت صحبت تمهید و تکفین بمن کرده بود و هر رین در گذر شاه فرمود
 که بنمود صدها بدست بنده مسلمان شده اند لیکن شعبی غالی همین دود دیگری ولی یک دود چهار کس
 دیگر هم حالا قریب اند که شوند شخصی سوال کرد که در فضیلت و قریات فردا نیکه کلام در دست منی و نام
 و بیجه نشان درست است یا نه ارشاد شد اگر انکار ضرورت دین نمیکند جایز باشد چنانچه ارشاد فرمود
 که در صحابه کتیر کسی بود حایض که برای چراغیدن بران رفته بود بزی بمر دآن کنیز که از سنگ پاره خبر
 را بچ کرده آورد و صحابه را در حلیت داخل آن شک کرد پیش آنحضرت بردند آنحضرت از کنیز که سوال کرد
 که خدا کجاست اشاره طرف آسمان کرد فرمود که درست است خلاصه آنکه خدا را موصوفت بعد از صفات کمال

بازن لاجرم است از این

در کتابت در خانه آن

در بیان آنکه هر کس از این صفات مطلق

بود و صد بدست بنده مسلمان

نیز مردمان را بکلام

نیز در بیان آنکه

دارند گوازه حقایق و دقائق انفاضل باشد هر یک عرض کرد که بعضی عوام پرستش تبان می نمایند
 باز کلمه هم میگویند و خدا را واحد و بتا را مخلوقش میدانند ارشاد شد تا بر آنکه مسلمان نشوند حسب
 تذکره ارشاد شد پس محمد طایفان از کاتی ترجمه تحفه اشاعشریه عبری از مولوی سلمی کنایه در ملکه
 فرستاده قصه در سال یک پنجم پیش مصنف دشت اتفاق ناقتا و تاریخ تحفه که گفته قطعه
 تحفه را یک فنم بدان که در و پد سوئی هر معرفت سراغ آید پد سوئی الفاظ منامیشین بنگرند
 هست در یکا که در ایام آید پد بسکه نویسه هایت است و یقین پد سال تصنیف او چراغ آید پد
 حسب تذکره فرمود که گفته قطعه جامع علم و عمل شیخ الورا عبد الغزیز انکه و اندر جوانی کاپیر
 بسکند پد بسکه ستاده در از صاحب مثنوی پد بجز معراج است چون تفسیر قرآن میکند پد در تذکره
 ارشاد فرمود که در حدیث آمده که اگر ریمانی از بالای هفت آسمان در زمین بپای اندازد و هر آئینش
 می افتد بر خدانه تو در مکانی نه مکانی از تو خالی یاز ارشاد شد که جان در کدام افتد
 است سر پادشاهان یا سوخته سوال کرد که اصل نقش پای شریف که از امشتهر بقدم شریف
 کنند در حدیث آمده ارشاد شد محدثین صحیح نمیدانند مگر جلال الدین سیوطی نوشته
 است هر چند بیت آنرا تلاش کردم نیافتم مگر نقش قدم حضرت ابراهیم صحیح در که موجود است و نقش
 قدم بغله آنحضرت که عند الوحی بسبب بار دمی در جای افتاده بود باز آنکس سوال کرد فاخته
 خواندن در چنین جای بوسه دادن جایز باشد فرمود فها تجوز نمیکند مگر بحسب اگر در دو خواند مضائقه
 نیست یا آنکس پرسید که بوسه دادن به قبر باور و پدید دیگر بزرگان و گل انداختن چه حکم
 دارد ارشاد شد که در مقدمه زیارت قبر بسیار بدعات راه یافته فها از این منع میکنند میگویند
 اگر بر قبر باور پدر مختصا لمس و بوسه کند مضائقه نیست اینقدر در حدیث آمده که در راهی آنحضرت
 نه گذشت دو قبر بودند قبر سودا و اینها عذاب کرده میشوند بگناه خود که یکی از بول چسبیدن
 بر ریسر نمیکرد و دیگری نه حمایت نمیداد پس چون طلب فرمود میگویند که از درخت بیلا بود
 و پاره ساخته بر هر دو قبر بزرگ گذشت و فرمود تا خشک شود عذاب بزرگ اینها خواهد شد این

سواد با آنکه هر دو اندر بیت
 سواد با آنکه هر دو اندر بیت

سواد با آنکه هر دو اندر بیت
 سواد با آنکه هر دو اندر بیت

سواد با آنکه هر دو اندر بیت
 سواد با آنکه هر دو اندر بیت

سواد با آنکه هر دو اندر بیت
 سواد با آنکه هر دو اندر بیت

سواد با آنکه هر دو اندر بیت
 سواد با آنکه هر دو اندر بیت

سواد با آنکه هر دو اندر بیت
 سواد با آنکه هر دو اندر بیت

سخن بجمالات بسیار دارد بعضی افعال فیه مذاب طلق کرده بر سقر گل میگذارند گویند که راز نبوی
 خوش راحت میشود در حدیث آمده را که خوش بر لب مرده در وقت برون روح می آرند پس آن نگفت
 که بر تفریه هم همین افعال جاری باید ساخت فرمود شاطالب العلم هستی آنجا قبر معلوم نبود و همچو تخری قبله
 بود و آنجا قبر حضرت معلوم است و نیز ارشاد فرمود که در قصیده برده گفته که اثر قدم شریف که ثابت
 است در ریگ نمی افتاد و عرض آن در سنگ اثر می کرد هر چند معنی اثر دیگر هم میتواند شود در جواب
 سائی ارشاد شد که خضه مرد را پوشیدن درست است اگر چه بعضی بقدر انگشتی تجویز نموده اند
 و با رجه فی سبب هم جانها اگر کلمه کرده باشد و عورات را از هب جانها رجه بعضی مثل کرزا یعنی هوس جانها
 نمیکرد و مردان را که تشنه بیزان نشود و هر یک عرض کرد که آدم را چه قدر مدت شده باشد ارشاد شد قریب
 شصت هزار سال و ارشاد کرد و حدیثی که روایت میکنند قبل آدم آدم سلم حرا الی غیر آنها غلط است
 و در تورات عمر آدم و نوح تا ابراهیم ضبط کرده اند و از ابراهیم تا ایوفت بخوبی ضبط کرده اند پس این
 شک نیست و این آدم در هر جا و هر قوم که باشند اولاد همین آدم خاکی اند و در حدیث آمده که قبل
 الاصلان اجنه و جانوران و بعضی یزغ یعنی اندک صورت آدم داند کی بعضی بطور چنانچه هنوز آن
 نقل همون اشکال میانند و اینکه بعضی مسلمانان یا هندو میگویند که فرنگیان از اولاد بوزنیگان
 و خنایر مسوخه یا اولاد بوزنیگان که از سر اندیپ آورده بودند با عورات این ملک اولاد و متاسل
 شده همه غلط واقع است مرید عرض کرد که منشأ غلطی هندیان آن که خود را از اولادشان
 دانند چه خواهد بود ارشاد فرمود که در وقت آدم اجنه و آدمیان مخلوط می ماندند اگر چه منع شده
 بود و لیکن تا زمان نوح و طوفان پیش مانده بود چنانچه بابا جانوران و طیور سالامعاش میکنند چنانچه با
 جنیان معاشرت محاط بود از طوفان بالکل جدا شد یکم چون قابل برادر را کشت و جواب یافت
 و مرد و گشت در میان اجنه رفت و کد خد شد و نیز در میان اجنه رسم است که تنبی میگویند چنانچه
 حالا هم بعضی جار هم است پس سبب معنی و قرار است مادر می اولاد آدم خود را همی استند و اعمال غیره
 اخلاقی همه از واجته سابق از سابق بوده اند چنانچه صند و قوه در جای بر آمده بود و در آن نگاشته که

ارشدان در قدم شریف بگفت

در جواب از دعای آن وقت

بیان حدیث نبوی آدم

فرستادن از اولاد بوزنیگان

در زمان سابق آن جنیان

از کتب غفران قابل است

روایت از حدیث شریف

برای افعال نالی در زمان

در جواب از دعای آن وقت

بیان حدیث نبوی آدم

فرستادن از اولاد بوزنیگان

در زمان سابق آن جنیان

در وقت تباہی العنصر طایر زمان جا بود چون جاسش میکم گفت از ہیندہ ہزار سال میشود مریض
 عرض کرد کہ ہینہا کیان بودند ارشاد شد ہون قوم ہوان اجنہ وغیرہ آدم را ہین شصت ہزار سال
 شدہ تحقیق آین آدم خاکی متاخرترین خلقت است صاحب اولہ میان جوسنی صاحب سوال کرد کہ
 بدن بتجہ روح بر سر آب می آید و جسدہ روح در آب می نشیند باد و دیگرہ روح شوالط است ارشاد شد
 چیزیکہ در ہوا در سہ آید مثل شصت ہزار من بر سر سہ آید و خلوات آن سنگینہ ہا یکبارہ در سہ آب
 نشیند تا کہ روح در تن می باشد ہوا را در آمدن نمی دہد چون تعلقش با تنی نہایت مختل شدہ لطیف است
 ارشاد شد بسبب کمی خلوات باد باز ارشاد شد کہ این از جلدہ دو سوال مشککہ است چنانچہ بچہ ہر جلد
 جلد تکرار کند و بچہ آدم بعد دو سال از پنجم بعضی بپیش آنکہ سر آدم موافق قدس کلان است خلوات
 دیگر آن کہ نسبت با قامت شان خورد و می باشد این کلان سر آدم را بر سہ آن دادہ اند کہ مخیلہ و قویہ
 فکر بہ آن زیادہ باید تا سر انجام جمیع اسمہات نماید و سیوم آنکہ باعث چیست کہ اگر چیزیکہ بردست راست
 ہند گران می آید نسبت با دست چپ پیش آنکہ دست راست سر انجام امورات می نماید پس اورا گو یا در بندہ
 گردنہ تنگ میشود خلوات دست چپ معطل می باشد ازین ہمت اورا گران نمی آید ارشاد شد کہ بعض
 امورات کہ بعد تجربہ معلوم میشود یکی آنکہ مطالعہ کتب خوب نکس میکند کہ خوب یاد دارد و در
 مناظرہ کسے غالب می آید کہ اصول خوب یاد میدارد و فکر بخانہ نشستہ تنہا کسیکہ منطق خوب یاد دارد
 ارشاد شد عالم بخیت آنکہ چہا چیز درست باشد مطالعہ و درس و تحریر و تقریر و مناظرہ درست
 داشتہ باشد باز ارشاد شد کہ طور درس ہر علم اینجا جدا بود چنانچہ بیان فرمودہ ارشاد
 ساخت کہ طور درس نقیصہ باین طور میکنانیدم یعنی اول بواجب بجائے میزان بعدہ لحاظ
 و شرح لمعات بعدہ درہ فاخرہ لقنیف شاگرد می الدین تونوی بعدہ بقوص بعدہ فتوح الغیب
 در تذکرہ منشی نعیم الدین خالفا صاحب ارشاد شد کہ در حدیث آمدہ کہ شصت پیش آنحضرت
 علیہ السلام و صلوات علیہ عرض کرد کہ چہا خصلت بدو دارم اگر فرمائے یکے ازین چہا بگذارم و ہم چہا
 بگذارم نمی توانم بار بر سجدہ کہ نام کدام خصلت ہانت عرض کرد کہ دزدی و زنا و دروغ گوئی شراب

آنحضرت فرمود احوال تعزیرات اینها معلوم است گفت آری پس فرمود که دروغ را بگذر از آنکس قبول
کرد و رفت چون اراده حرکت میکرد اقرار و دروغ و پنهان میکرد و باز ماند گفت مرا حسن کرد محمد صلی الله
علیه وسلم از هر طرف بنده مرید عرض نکرد و مرید شدن بی محال از فایده نیست ارشاد شد آری
تجربه است که مرید رسمی هم مخصوص توجه پیران طریق میگردد و مدت گذر ارشاد شد قول شیخ
اکبر است که القوتی لا یندب الیه مرید عرض داشت که این قول و نظر هر در اختیارند بهب گفته یادر
مقام تاویل ارشاد شد که این دست عظیم دارد زیرا چه مراد از صوفی معتقد وحدت وجود است چون
چنین کس هر جا ظهور حق می بیند در حق و باطل باطل را هم حق میداند انوقت در دست گفتن نمی
توانم گفت مانند شهر جنگ هفتاد و دولت همه را عذر بنده می چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
ارشاد شد که علم بصوت کمال دقیق است هر که آنرا بخواند میداند صدر را و غیره پیش او هیچ نیست
بزرگ در سفر جانب نمی رفت و در فرمود یکا حقه و حکم هزار بار و سوره لایلاف بے یقین
بسیار خوانده باشی مرید عرض داشت که مقصود بالذات و بالافضل از انزال کثرت ابنیا و صل
جداست و بجای آوردن احکام ظاهر ارشاد شد تو در درس شنیده باشی اسلام و ایمان و حسان
را آنحضرت بیان فرمود است مقصود اصلی بالیقین احسان است چنانچه اسلام بے ایمان معتبر نیست ترو
یعنی مثل غزالی ایمان بے احسان اعتبار ندارد و مگر اینکه نجات ازین هم ممکن باز فرمود که عبادت
بے احسان روح بے جداست باز فرمود هر یک ازین هر سه خاصه نتیجه است هر که اسلام یعنی
انقیاد ظاهر و در مال و حرمت او از سلطان و طاعت محفوظ است و هر که اسلام مقرون با ایمان دارد
نجات یغیب دست و به که بمرتبه احسان رسید قربت الهی حاصل میشود گویا احسان کمال تبه ایمان
است هر که عنین کرد نیست غزالی همه درست و صحیح است فرمود آری باز آن مرید عرض کرد که
غزالی میفرماید عقیده که آنچه بعوام آموزند این پوست عقیده باطن است و نیز میگویند که آن قرار
گاه که عبادت عوام از آن بهشت و عبادت خواص از آن حضرت الهی است پس ازین معلوم
میشود که ابطال بهشت ظاهر میکنند فرمودند نه عا لست که غرض و برسان ایشان آن و ناگاه

تا آنجا است و چون درین عبادات و تقسیم آن شبلی بیان کرد که بعضی مثل بندگانه که بخود ترش از
 زدن و کشتن بندگی میکنند و بسبب این بندگی از تمام این بشود مثل سلم و گوی و همچو که اگر کسی با خود
 بندگی میکنند همچو سون طبع بهشت و گوی و مثل عشاق فقط بلحاظ رضا مندی او قطع نظر از امید و ترس و این
 و فرمود که از فاضله این سنده پرسید بودم اول گفت که مقصود خدا رسی است و آن فضل است
 باز گفته فرستادند که مقصود و فضل اعمال ظاهر است که بعثت انبیاء بر ستمین شد چنانچه
 قرآن ماطن بهمین است فرمود لا بلکه فضل اعمال روح است همچو فضیلت روح بر قالب چنانچه فرمود
 ان الله لا ينظر الى صوركم و اعمالكم و لا الى ثقلكم و لا الى ثقلكم و لا الى ثقلكم و لا الى ثقلكم و لا الى ثقلكم
 بود درین ضمن فرمود عرفت داشت که بنده سابق با هر کس که جتنی داشت اکثر انتقال در ذاتی
 مکرر بقصد و بلا قصد و بارها این هم اتفاق افتاده که این مرض بر بنده تازی گشته فرمود که نسبت
 صفا هم میشود چنانچه قصه اسپ و فحی خودش و قصه شاشه که بیدان شاه عبد الاحد نقشبندی
 بیان فرموده فرمود که از عجایب نقشبندیان است باز از شاد و فرمود که سه لطیفه را حکما هم قبول
 میکنند لطیفه نفسی که آنرا طبیعت گویند از خاصه آن است خوش آمدن چیزها مثل طعام و سبزه و نوشیدنی
 و خوش و خفاقی و دقایق آن اکثر عمده نهاده است میفرمود و دیگر عقل که در ستن و فهمیدن کار و انت
 اکثر در علمای بقوت میباشد سیوم قلب که فخر را اکثر بقوت می بود مثل متاثر شدن بکفیات و فهمیدن
 آن اکثر مردمان بهمین میگویند که فلان چیز را خوش آمد حال آنکه خواص طبیعت است یا میگویند که من
 چنین دارم حال آنکه کار عقل است یا متاثر شدن بکفیات غم یا سرور حال آنکه کار قلب است و در کاهوت و
 بلا ذات این سه لطیفه را حکما هم میدانند باز از شاد و شد که سید محمد یوسفی رفوکی القلبی و تو هم معلوم
 میشود از شاد و شد فاضله از اکابر علماء آمده از تحقیق توریث مبلسان عبری میگردد و چنانچه
 چنین آیات او مع ترجمه از شاد و فرمود و فرمود بلا شبهه کلام خداست جلالت آن معلوم میشود و
 براسبت نارای الوهین است و اب المض و یا الارض یا تیا بهوه و اسود و علفنا هم
 یا نه فرمود لسان زبور و انجیل یکیک بود و فرق میان عبری و عبرانی همچو هندی و یگامی و غیره

است باز فرمود کلمات عشره بجائے بسم الله شروع تو ریت بنویسند و نیز فرمود بر چهار پانچیل که نزد
 رضای است کلام خدائیت بلکه یاران حضرت عیسی بطور خود نوشته اند کلام خدا تر پیشین شان گم شد
 درین اثنا ذکر حافظ هم عصر تمیز مشه بعد سعدی یکصد و پنجاه سال و سعدی هم عصر مولوی در دم بود
 چنانچه در بغداد گلستان و بوستان راز و مولوی سعدی برد از جهت کثرت مردم مولوی رافضیت ملاحظه
 بنود پرسید بصیت گفت شکر فرمود بکار کو دکان کن چنانچه تاثیر سخن بزرگ شد باز فرمود چون شاه
 شجاع را بقتور کشت حافظ مشن الدین را طلبید او در میان گفتگو پرسید بخارا تو مقرر کن که وطن ما است بچه
 طور بخشیده گفت از همین جود فقیر شدم هر یک پرسید وجه چهارده خانواده چیست فرمود چنانکه
 چهار ماهم با وجود کثرت باقی ماندند و وجهش آنست که این بزرگواران طریق خود را خود مدون ساخته
 اند و اصلش فرج درست کرده چنانچه علمائے ظاهر هم از همین جهت با وجود شاگردی اسلاف صاحب شریعت
 شدند و باقی پسینان شعبهای ایشان اند چنانچه هر دو شعبه هر دوری و اکثر برده شعبهای قادریه را نام برد
 باز فرمود که شهاب الدین مقبول مرد صاحب عبده و ملحد وضع معتقد گو اکب بود هر یک عرض کرد
 که در محبت بعضی بزرگان با وجود وسط مقامات حالت بی خودی بنظر نمی آید و بغض جاجان معلوم میشود
 که در اندک اوقات تنیر حال گشت ارشاد فرمود که اکثر مردم حسب استعداد تعلیم نمی خورند بلکه بیک طور
 ظاهر یک معامله میفرمایند لیکن می باید که بیکو خواستش نماز و روزه و اخلاق حمیده باشد و را اشتغال
 طاوت و نماز و اخلاق حمیده و ترک و تجرید و غیره ارشاد سازند و این را پارسائی می نامند و بعضی را جنب
 می نامند که بسبب تقای نسبت با نفس او را منحل سازند این را طریق قلندر گویند چنانچه گفته شد
 شماره قلندر سندر اربن نمائی پاکه بیست و راز دیدم ره درسم پارسائی و سیموم طریق عرفان یعنی
 کشف حقایق و هم در اینجا توحید وجودی پیش می آید آنرا مردم بجایان دیگر ملغوبه کرده اند حالاده آنچه
 حکما نمیکند بلکه بچه تشخیص چون تخریب کاران ادویه میدهند بعضی را که استعداد موافق افتاد فایده مستند
 سبهاست هم درین ضمن حسرت بیماری بیان فرمود و فرموده هر دو طریق اول اگر کسی آید تین
 بنود باقی که طریق آخر مشکل و استعداد و تعلیم آن بسیار دشوار هر یک عرض کرد که بعضی بزرگان فضا

و طوافان نرانیه در نمودن و نظریه نماید ارشاد شد شاید نیت شان درست باشد چنانکه از سنووی
 فخرالدین که عامل این عمل بودند روئے عن الفریضت پرسیدم فرمودند که شیعه ازین جهت از نیت
 و تبرایزه آیند و این صحن آحضرت فرمود که ثواب نیت بزرگ را باشد مگر ارادت بی تو به غیر صحیح که
 شریعت مستقل بر طریقت است مگر وقتیکه تائب شود باز فرمود که خدا خوب میداند حقیقت حال او بندگان
 خود را چنانچه قصه نارنگ لولیه را بیان فرمود و نیز قصه دو دو وقت سلطان المشایخ هم از منتهی بیان
 کرد باز فرمود که عمل اجتهت میشود مگر نه آن رتبه ولایت است چنانچه قصه محمد حسن که چندان شقی بهم نه بود
 بهشتم خود دیده ام که دختر دوازده ساله را که جن برده بودند و گاهی این عمل بهم از شیاطین واقع میشود
 بعد چند عطلید و نته امیر را که گم شده بود چنانچه روزی جائی میگذاشت و پیرایه تابخ او بودار
 سر دختر بصورت چوبکلی میرفت بوزنه بیرون آمد و این قصه را اکثر مردم بهشتم خود و پند و اندرز من گفتند
 و دو قصه مریدیم من عجیب و غریب است حال آنکه بنیعت عمل موقوف کرده بودند روئے بقبط صاحب
 میرفتند صاحبان خود را به ایشان سنگترا طلبیدند بعد در دستک دادند از چتر رتبه بر رتبه آمدند هفت
 سنگترا جمع شدند و همه خوردند چنانچه سنگترا فروش آواز آمد که هفتده سنگترا من ز فتنه قیمت
 آن دادند باز دو حجم سواره کشتی میرید یا میکردند که پیرزاده شان فرمایش ریوڑی تازه کردند بعد
 غدر کرد و طیار پیش آمد چنانچه مردمان خوردند بعد دریافت حقیقت ریوڑی و گرا هو قیمت آن
 دادند و آن بزرگ را هر منزل چته را بیکار میگرفت چنانچه قصه یار بردن آنکس بعد از آن بیان
 فرمود هر سیدی عزم کرد که شکل اصلی جن چیست فرمود که آنحضرت فرمود که بصورت عیلمه هوا
 دیده ام بانار آمیخته و گاهی شکل آدم و گاهی شکل سنگ و گاهی آمدند چنانچه قصه مردن صحابی و
 حدیث صحاح نقل فرمود باز روایت حدیث در صحاح از اجنه که صحابه بودند بیان فرمود باز فرمود
 که اجنه بچو هوا اندازد مسام بر روح هوای مستولی میشوند باز فرمود حدیث صحیح است که گم آتا
 محبت زیاده شود باز ارشاد کرد که مردم چهار قسم در ملاقات هم باشند نفسی چون غذا آن خام
 و منکوحه است نفسی چون در آن حاکم دیگر برادری که گاه با ایشان ضرورت می افتد و تفسیر

چون هم در آن فتنان و کفار و مرتدین بر مذہب ضعیف الاعتقاد و قسمی چون الفاس و اهرام کشوق
 و غیره است **منبت** ز ریحانات ان عاشقان و بی سخت مستقیم است جان عاشقان و
 سید احمد صاحب سوال نموند که در ایام سرما آب چاه گرم و برعکس آن در گرمای تابستان همیشه
 ارشاد شده که آنحضرت هم بر سیده بودند فرمود که چون آفتاب در گرمای روزانه سید طویل میکند آب چاه
 سرد میشود و برعکس آن در سرما که زیر زمین سفر طویل بنماید این احوال در آب زیاد میباشد و حکما هم
 این گفته اند یعنی هرگاه پیش در صحن میشود بروات گر خنجر در مکان سایه می آید و همچنین در وقت
 سردی رطوبات مکان عکس آن می آید چنانچه چون در گرمای تابستان زیاد تر میگردد و از این طریق چاه نیز در گرمای
 تابستان که آب چاه سرد و در سرما که آب چاه گرم میگردد و این را میگویند که آب چاه در تابستان سرد و در زمستان گرم
 قلب ابدان چنانچه از بنیدگان شنیده ام که شخصی پیش از تولد من بود روح خود را معلق به امیاسخت
 و گویا راکب بر سرش آویزان می بود و بنواخت معلق ساختن قوسم را همیگویند و درین ضمن فرمودی
 از حضرت این معلوم خواهم که قلب ابدان بر سید ارشاد فرمود که موافق قوانین التبت مستعد
 بنظر می آید و قدرت خدا را که نمیداند چنانچه در عرق عادات جد بزرگوار خود و عومن روحی بروحی
 و قضیه و شواهد آن از حدیث صحیح نقض مشهوره حضرت آدم و حضرت داود و بشیدین از عمر خود چهل
 سال بیان کرد فرمود در تقدیر معلق چنین بعاید که فلان چنین و چنین خواهد کرد و چنین و چنان
 خواهد شد در ضمن شخصی از کیفیت اجل باولیا و انبیا پرسید فرمود که انبیا هم بر اجل اختیار
 داده میشوند و اولیا هم گاهی واقف روز اجل و طور مردن خود میدانند چنانچه حضرت امیر علیه السلام
 ارشاد فرمود و اب نوازش علیخان صاحب از کیفیت روزه نهجری پرسیدند ارشاد فرمود
 در حدیث آمده ام مگر شیخ عبدالحق در کتابی نوشته بعد از آن انکار صحت حدیث کرده مگر روز خوب
 است یعنی شب هجرت و نیز روزه رجب و روزه مبارک است و نیز روزه که در همراه سنت است اول
 سه روز را غرر و آخر سه روز را سر میگویند و ایام و سبط را بیض پس ذکر بعضی بسیار آمده و ذکر غیر و سر
 هم آمده است هر یک بعضی کرده که حضرت عایشه و فاطمه رضی الله عنهما گاهی امامت عورات کرده اند

فرمودند بلکه همین وجه که بهمت امامت رسالت است بلکه در عهد آنحضرت محلیه اگر نماز جماعت مسجد
 نمی یافتند به بخانه خود آمده مع اهل و عیال خود اداس میکردند اگر با اهل محرم خود یک کس هم باشد
 مضائقه نیست و جماعت نساء اگر باشد جائز عند الله ذکره او شام فرمود که در وقت طفلی قرآن شریف
 حفظ کرده دوره میساختیم تا به سید بطله در سوره طه رسیده بودم که ناگاه یک عورت زودش که شیر
 را شکر گردانید نمود بخانه ما سینه می بردند و چیزهای انعام می یافتند اندرون خانه من هم شیر را آورده
 در یک لوح عورت مذکور گفت که حال این شیر بطور منیم جلد رخصت فرموده دهند چنانچه بگردند آن
 زن از مرد خود گفت سحرش باطل میشود چیزی را بدیر باید کرد چنانچه او هم گرفته بیرون بردن
 هندوی را کشت و در عهده قریب دوسه کس از همین حال شد پس غامی الدین خان وزیر و وزیران
 بدر کرده داد عند الله ذکره ارشاد شد که در ملک گرم سیه نیل بنی زید چنانچه در مدینه و کعبه هم می شود
 اول فلیکه در مدینه بعد بعثت رفت وقت خلیفه اول در جنگ یزید و فیل بهیض رفت بود چنانچه خلیفه
 در تمام شهر شهید کرده باز گردانیده داد و در ملک حبش بسیار میشوند بلکه حبشی بخورند در یا در چخانه داد
 شاه حبش دوسه فیل کشته میشوند و در ملک سیکونیل سفید می شود ارشاد شد شمشیر
 سوزش اهل جیون را مرگ هم تسکین نداد با گرد باد خاک مجنون تا ملک پیچیده رفت با شب خیال
 چهره شوخ بدل پیچیده رفت با ساعت همچون شب قدر از نرم جو شدید رفت با خانه زین است
 دنیا عیش و دود و کباب آنکه زین جاز و دود و اسن چید و رفت با بیاساتی بگردان جسام مل را با
 خنابندی است اشباح گل را ارشاد شد که قصه دندان شکستن ازین قرنی که مشهور
 است غلط است اگر چه در غلبه حال همچنین حالات پیش می آید و معذوری باشد چنانچه عیسی علیه السلام
 این زبیر خون آنحضرت آشناییده بود آنحضرت فرمود که خوشنخواهند ریخت و خون گیران آنکس خواهد
 ریخت باز فرمود که پنجم جب زید سلطان شد سه کس بهیت کرده بکه گریخته آمدند زبیر مذکور
 عبد الله بن عباس و حضرت امام حسین و در آنوقت ادب که اینقدر بود که کسے فوج کشی نکرد و
 مسئله هم بخین است که اگر کسی را کشته بکه روز او را نباید کشت بکه تنگ کرده بیرون باید ساخت

مسلم بن عقیله مسلم بن زبیر و امام حضرت امام حسین سلکینه نافر و قاسم قول هم بعضی نوشیده اند
 طبعی شقی حجاج ناصبی خون اور نخت که مو جدها عراب ترانی است سعید ابن بهیمر و شقی نخت از دست
 حجاج بن ابی ربیع حضرت امیر شهید گردید بعضی گویند که کهل بن زبیر را که خلص یار آنحضرت بود شهید
 کردند حضرت حسن بصری هم ترسان بود و خارج سولے حضرت شیخین باقی از جمیع ایشان عداوت
 دارند مگر حضرت حسین و دیگر سادات را معتقد اند و ناصبی حضرت علی و حضرت امام حسین را دشمن
 دارند ارشاد شد که تسلط خارجیان گاه در سلک نشده در عمان و مستط و غیره ملک خود می
 مانند دیده ام مگر ناصبی بلاد دیده ام چنانچه بعضی روایت می کنند که اگر پیش شان تنها ذکر حضرت علی کنند بد دل
 نیشوند چنانچه حافظ آفتاب که همیشه حاضر درس میشد روایت می کند که حضرت امیر بود چنانچه عادت می
 پیتان است که هر صحابی که آید بجان و دلی مناقب نقایل آن بیان کنی همچنین کردم بدتر شده بنابر
 راشعی همیشه آمدن در پیش موقوف کردند همچنین شخصی از والد ماجد سلمه تکفیر شیعی پرسید
 آنحضرت انکلمات حنیفه درین باب که است بیان کردند چون مکرر پرسید همان شنید شنیدم که میگفت
 که این شیعی است شاه عباس از نژاد و پیازه نفت یا امتحان ندید خود را بکنیم یعنی بسجده طاعت خود را
 و عاقل اندازم در آنوقت در دست شاه سجده چوب و در دست ملا سجد سنگ ملا گفت با شاه حق تعالی
 آب را بر سر امتحان نیا فریده بلکه آتش را آفریده و حضرت هم سجده در آتش اندازند و بنده نیز روزی خود
 سی را پرسید که ملا شیعی است یا سنی گفت شیعی پرسید چرا گفت پاره دیده ام که گریه میخورد روزی
 که گریه می کرد مرا میخورد و عمر درازی میاید بر دیوار شاه عباس نشست بندوق طلبید و باز منع کرد و
 فرمود که شاید عهد آنحضرت را دریافته باشد پس ملا گفت که چون پاس درک صحبت آنحضرت را چنان
 است در حق صحابه کبار که چهار چار فاقه کرده اند سبب ادبی نخواهد کرد در شلو شد که بعد از تلوع نماز
 آنحضرت صراحتاً و کلمات از بعضی درود گفتن سنت و نزد کفری واجب میشود ارشاد شد که در
 حدیث آمده بود چه دگر هری و غوک و گس شهید و بهر را نباید کشت ملا گفتند بنابر ذکر شان در فراموشی
 بشری که بیان عقل بود چه در قصه سلیمان که تا شیر سلیمان در مردم لشکر چندان اثر کرده که دانسته

ایذا نخواهند رسانید و دخی را نشویند بطرف گس شد ساختند و خاک بقدر و عت در اطراف ناز
 ابراهیم سعی کرد و گزیند که دم سیکرد و او را هر جا که باشد باید بکشت و در پیغا مبر سلیمان بود و در مکتبه
 با و یک درین گفته اند که رافضی از سورچه سلیمان هم کم عقل اند یعنی او فهمیده بود که لشکریان سلیمان
 از جهت اثر هجبت عامه قصد آنرا نخواهند رسانید ایشان در حق صحابه پیغمبر انقدر هم نمی فهمند
 ارشاد شد که باو بیزن را که کلان می باشد و می آویزند با و آهنگ در فارسی و در عربی جنبش
 میگویند ارشاد شد پهلوی هندی / ایک نارات سندی داین / ایکنی کپور پچاتی لاک پناکی
 و لپی او کی پور فرمود که فی الواقع چون با خدا شود چرا جانب دیگر نگردار شد **ه**
 زاید یا بیکده و نیاسد دیگر است آب دگر هوای دگر جائی دیگر است

و معنی آن که بطور ثبوت بیان فرمود در جواب سالی ارشاد شد که ام یاجی حین لاهی
 فی و یومته بلکه و بقایه یاجی دو صد باب شش شش یار و دال آخر بنا بر بیماری صعب محراب
 است ارشاد شد میکده عبارت از سلوک و جایکه ازین عالم بخیبر شوند شخصی پرسید که گنجینه
 جو سر حرام مثل شطرنج است ارشاد شد که زیاده از آن چرا که بعضی اباحت شطرنج هم نوشته باز فرمود
 در جامع صغیر من و در شاطر و ناظر آن گفته لیکن بسیار ضعیف است اعتماد خوب نمی آید باز در جواب
 سالی فرمود اگر بازی نکنند و تصویر نباشد البته کم خواهد شد مگر از کل کفار بازی درست است
 سود و غیره از کفار حرمی جایز زیرا که مال شان در حق ما مباح از جهت نقص عهد که ایشان مارا و ما
 ایشان را دادیم جبر نمی رسد اگر بخوشی مثل بازی بود بدهند مضایقه نیست باید گرفت و جواب
 نوازش خان صاحب پرسیدند که حکم دهند و یادن چیست ارشاد شد که مقدمه تحقیق بنده وی
 در کتب ندیده ام تحقیق آن نزد من این است هندوی آن منست که ساقط میشود بسبب این خطر
 ملت پس این طریق باید داد که مثلاً نوزده روپیه نقد و یک روپیه را فلوس بدید و گوید این فلوس
 باز را بقدر زر فرستم پس بپاچ میشود و ارشاد شد که در نسبت مرد اگر از جهت ام باشد می باید
 آخر با کرده دهد که فلان سید است بام و نیز در حدیث آمده که مولی القوم منهم و ابن اخت القوم منهم

پس غلام را باید که بگوید من قریشی ام یا موی یا یا سنی ام بالا می شود انحال هر یک عرض نکرد
 که بنگارند مرغ و غیره جانداران یک حکم دارد و ارشاد شد که منی کرد آنحضرت از تحریص کردن جانداران
 و بنگارند شان گل و خوش و طیور و پروردن آنها که چه صحرای باشند مضائقه نیست هر یک
 عرض کرد که آنحضرت یا صحابه پرورش کدام جانور کرده اند ارشاد شد که در حدیث ضعیف است لیکن
 بطریق بسیار آمده که حضرت علی عرض کردند که مرا وحشت بسیار معلوم میگردد آنحضرت فرمود که جفت
 کبوتر پرورش کرده با آنها انس گیر و نیز بعضی آهوها پرورده اند برادر محمدرضا بن نالک که کوچک
 بود نصیر یعنی لال پرورش کرده بود و زیکه بگرد آنحضرت پرسید ابا علی عمیرة ما فعل النصیر یعنی چه کرد
 لال تو گویا نصیرت کرد و نیز در حدیث آمده که حکم فرمود که پرورش کنی کبوتران را که دفع نظر جن می کند
 از فرزندان شما مگر از صید و پرانیدن ایشان منع است ارشاد شد که اطباء بسیار از خواص پرورش
 کبوتر نوشته اند از آن جمله دفع خفقان از تاثیر هوای پرانغان و دفع قوه و فاج و در کتاب
 انبویان عجایب حالات تاثیر خواص جمیع حیوانات نوشته ارشاد شد که بعضی طبباء دوائی
 خواص یعنی توئکه هم میگویند چنانچه مرا مرض نفرس بود بهر غشید در کتاب دیدم که موی سر کودک
 زیاده از چهل روز در کم از شش ماه میرموضع در دند و بهر شود چنانچه کردم به شد تا فرمود که بر آن
 رقع عشق دوسه بار تجربه رسیده و یک آنکه هر جای که شجر بسته میشود برهنه شده با پارچه بسته بطوری
 فبلطه که خاک در اکثر بدن من کند اگر معشوق ذکر بر خاک ذکر اگر زن است با باده ایضا برای
 همین امر گل قیرمقتول ناحق که شمشیر کشته و هنوز قصاص نشده در شربت کرده بنوشانند
 ایضا بر آن همین امر چوبی یعنی کنه شسته که در عربی قرار و قل هم گویند که راستین عاشق به بند
 غالب است که دفع شود ارشاد شد سادات را اخذ جفا و سپهر جبر جفت کنندان
 منع فرموده ارشاد شد که پس آن حضرت علی نوزده بود پنج کس همراه امام شهید شدند و
 پسران امام حسن علیه السلام قاسم ولد و از دیگران اکثر اولاد یافت ارشاد شد ابو حنیفه
 رحمة الله علیه از جعفر صادق با کثر و انو محمد با قروانام زین العابدین کثر و غیر از زید شهید بسیار

روایت میکنند و شاگردان بسیار مثل فضیل عیاض و ابراهیم اوهم و عبد الله مبارک و غیره اندازند
 مذہب ایشان که شعل بن مذہب شد و احوال و ربع و کرامت شان قصه پاوچه فرود حق و گوشت
 بنو خردون تا هفت سال اکثر عمر خود را در آن شهر و قصه عورت بخاره و قصه سگ داوود از امام شافعی
 بیان فرمود و مرید **عروضه شریف** که میان محمد علی نامی بزرگ از روساء دیہات صوبہ الہ آباد بعد
 قد مبوس عرض کرده اند کہ ما را با بزرگے اعتقائے دارائے بود کہ بعیت خواہیم کرد و تبرک ہم نیت
 بودند لکن نہ بر فضیل ارادت آیا بران بعیت اکتفا کنیم یا از کسے بعیت تازه نمایم ارشاد شد
 کہ اعتماد بران بعیت ہم نمیتواند شد زیرا کہ در عوارف فرمودہ اند کہ اگر کسے گوید من مرید فلانم
 و آن بزرگ گوید لایس او مرید میشود در عکس آن لایکن بہتر آنست کہ در ظاہر ہم اگر با فرزند
 با فریے بشرط اہلیت با ہم پیرہ شریک انخاندان بعیت کند **مرید** عرض کرد کہ بعیت نیات
 است ارشاد شد ای در حدیث آمد کہ وقت زہائے بسیار قصد بعیت کردند آنحضرت را فرست
 بنو و حضرت عمر را فرستاد کہ نیاتاً بعیت گرفت خلاصہ آنکہ اگر مریدی و پیری جلے باشد شجرہ و بعیت
 سے تواند شد **مرید** عرض شد کہ فرار حضرت شاہ نجم الحق جائن لدہا بزبان پنجابی بمعنی بازی
 کردہ باشد کجا است ارشاد شد قریب فرید آباد جانب غرب شہنشاہ نام قصبہ است در آنجا چشمہ
 است کہ آب گرم بسیار باشد معبد ہنودان است **مرید** عرض شد کہ تحقیق اہم علو و نیوری
 چیست ارشاد شد بکسر عین و سکون لام وقت داد و بفتح وال جملہ و سکون یا نہمنے
 بزرگ در عرب اکثر میگویند و ہر کرا بزرگ می انکارند بہمین القاب ادا سے دہند و دینور قصبہ
 است در عراق عرب **مرید** عرض کرد ۔ اختلاف علماء رحمۃ
 چہ معنی دارد و صحیح است ارشاد شد در حدیث بمعنی این سخن آوہ چنانچہ روزی شخص قسم
 خورہ بود کہ در وقت سخن نگویا از صدیق اکبر بر سید فرمود کہ تمام عمر سخن نگوید و حضرت فاروق
 فرمود چہل سال و حضرت عثمان فرمود ششاد حضرت علی فرمود وقت یک نماز آنکس ۔ گردید
 از آنحضرت نقل کرد آنحضرت ہمہ را طلبیدہ استفسار فرمود ہر چار بزرگوار بر قول خود آیتہ کلام اللہ را

دلیل آوردند آنحضرت فرمود که اختلاف امشی رجسته در روز پنجشنبه فرموده بود و اختلاف صحابی
 حجت معنی اختلاف که از قرآن و حدیث نبوی برآورد رحمت یا نیت یعنی که اگر بقول یکسهم عمل کند سواخذ
 نیست و دایره وسیع شد فرید که عرض کرد که اگر خفی موافق شافعی یا دیگر امام عمل کند میتواند شد فرمود
 بوقت ضرورت میتواند شد چنانچه در جواب سوله مفصل نگاشته ام خودی عرض کرد که معلوم میگردد
 او تعالی را محض بندگی منظور است نه بچو حکما که نجات امر عقلی باشد ارشاد شد آری مگر در بعض جا
 که تاثیر عمل همچون طور میشود فرید عرض کرد که آوند سسی و برنجی و غیره در استعمال نیک حکم دارد
 ارشاد شد درست است اما درسی برکے محافظت قلعی می باید که طعام خراب نشود لهذا مکرده
 گویند و در برنج برکے مشابهت هندوان اگر قلعی نباشد و نیز در امونیکه در انملک محض مخصوص باشند
 و چنانچه تهالی و لونه خلاف کثوره که سقه باید است بیدارند تخصیص هندوان نمایند یا سلجی و آفتابه
 مستعمل ارشاد شد که دوع چاهچه را و بزارت یعنی فہری را گویند عربی آن را تب دور
 اصطلاح ایران چکه میگویند ارشاد شد حق سبحانه تعالی در علم شیطان و او قیامت شیطان بکرت
 میدید چنانچه جلال الدین سیوطی لمصری الشافعی صاحب تصانیف کثیره بود او قاتش حساب
 کردند بعد وضع پاترده سال که سن صغیر است دوازده ورق هر روز افتا چس که حج کرد و
 حفظ قرآن و درس علوم و تدریس ارشاد شد که رساله غرنیه تصنیف شاه عبدالغفری شک
 بار خوش رساله است و نیز رساله عینیہ ہم در بیان وحدت وجود از دست خوب گفته و تصنیفات
 دیگر مثل آداب السلوک خوب است باز ارشاد شد که تصنیف شیخ حسن ظاہر کتاب مفتاح الفیض
 در سلوک خوب تصنیف کرده ارشاد شد علی که دیده ام و یاد هم بقدر خود دارم یکصد و پنجاه
 علم است و تصنیف آن مردمان سابق و تفسیر دین است تصنیف شده عالمی پرسید که این چهارده
 علم که میگویند فرمود باعتبار تحفیل است شخصی عرض کرد که روزی مذکور بود که خطبه نظم از همین
 حاجتیند رواج یافته پس ازین رواج جائز شد یا نه ارشاد شد که شد مگر اگر اہمیت باقی ماند مگر
 انگاہ کہ بالکل باشد خواه ہندی یا فارسی یا عربی اگر قدسے بعد نشو بخواند مضائقہ ندارد و ہدیہ

عرض کرد پس حال آنکه کعب حرام مثل نوکری حرام با تجارت بنگ افیون چه باشد ارشاد شد درین
است بیکه آنکه هرگز ملک نمیشود مثل غارت و دزدی که هرگز ملک نمی شود بعد علم خوردن آن بلکه گرفتن
آن بیکه خریدن آن جایز نیست مگر در اضطرار دیگر آنکه ملک میشود مثل قمار یا اجرت فرامیر یا اجرت
زنا گرفتن آن جایز است در حدیث آمده که مثل این مال رایا عوص کند اگر چه قلیل باشد یا سپ
را و خادم رایا کفار را در اجرت دهد چنانچه ارشاد شد که مردمان میدانند که ایشان نمیتورند پند
چنین چیزهایی فریشتند مگر رویه مداری نام شخصی که سوار رومی بود و دو کسب میکردند از ترس
و غیره شاید که زنا هم باشد طعام فرستاد عذر هم کردم قبول نکرد درین فکر بودم که چون گرفته چه کنم
که بعضی از اقرباء قریبه بگویند شیعہ غالی اند آمدند فرستادم خوش خوردند درین ارشاد شد
که سابق از دو سال بسبب قرابت مخالطت بود حالا تفاسن شده لیکن نه اند من که حال من
میدانند بلکه از برادر و برادرزاده های من مرید می عرض کرد که خود در طعام خانه شیعہ
و ذبیحہ ایشان چه حکم دارد ارشاد شد که طعام خیر و ذبیحہ البته نفرت است اگر نخورد بهتر
و الا خور و مرید عرض کرد که حال ضعیف الاعتقاد ان شیعی از دیگر آن ها بهتر خواهد بود ارشاد
شد البته اگر سبب شتم نمیکند در کفر آنها بسیار توقف است حسب تذکره از اعجاز ضمیمه
منک چنین جوهری باکی منک چنین جوهری باکی منک چنین جوهری باکی ایضا قلت لها هکذا
بعین قائلت باکی ارشاد شد که فواد الفواد دستور عمل سلوک است و بغایت خوب هر چه خور
هم ملاحظه جمع کرده لیکن آنقدر مقبول نیست ارشاد شد سلطان المشایخ کبار بزرگ شد چاه چاه
خلفایش شدند مثل اخي سراج و نصیر الدین هر یک عرض کرد و فاسخه سه خر مهره بنام هین نصیر الدین
میشود ارشاد آری ارشاد شد در مقدمه سماع بسیار افراط و تفریط راه یافته طعن درین امر فرمود
ما صوفیه عاید میکردیاد ادا بجماع در هر کتاب موجود قادریه و نقشبندی و حشبی ارشاد شد
حضرات قدما پیشیه بالاث فرامیر نشینده اند چنانچه سلطان المشایخ که مشغوف با سماع بود میفرمودند
هر که فرامیر نشیند و محفل من آبد باشد مگر شیخ عبید القدوس که در حلت فرامیر رساله ها نوشته و بسیار

شنیده هر يك از عرصه مكر و كه بعد از كنيزگان سباحت تا كجاست و كنيزان سباحت چگونه بدست مي آيد
 ارشاد شد تا از احكامي نيست و كنيزك و ديگر املاك از سه وجه ميشود يا خريد يا هبه يا ميراث
 صورت كنيزك مباحه چند است اول آنكه در آن بيع شك نيست و ثانيه مسلمانان يكفار حربي
 جهاد نمايند غلام و كنيزك و مال منال را بنهادرست آيد حلال بيع آن كنيزك يا جانير و ديگر آنكه كفار
 ترس يا بخوشي ملوك خود را فروشنده چنانچه كوهستانيان اين عمل ميكرند و نديهم بي شبهه درست است
 سيموم آنكه در ميان كودكان خود را فروشنده نزد حنفي و شافعي درين اختلاف است شافعي
 سبب بندگان كفر را مي دانند ايند احكام بخوار نمايد و حنفي علت رقيت حرب اميدانند ايند منع مينمايد
 چهارم بيع مخصوصه مثل خط و نقاشي سخت اگر ذي باشد يا مسلم بفروشنده اين مسئله فتاوت عليه
 است و صحيح هين كه غير درست است فتوي برين است ششم ديگر هم فرمود يا دنايد و نيز فرمود وقت
 خريدن نيت كرده باشد يانه هر يك عرصه مكر و چنانچه ملك خود كنيز ميشود همچنين ملك زن غلام
 حكم او چيست ارشاد شد غلام بجزد خريدن فرزند و محرم ميشود و متع با و خير جانير ارشاد شد
 طعام فاخر شيخ سده و نبايد خورد از اين جهت كه بطور بهوك ميكند بخوف ايجاد سامينش اگر مسلمان
 فنيده فاحشه كند فاحشه مضايقه نيست و ارجح قرار ميدهند هر يك عرصه مكر و بعضي جانباير
 بعض اجنه بخيال آنكه با فلان بزرگ بسته داشت چيزي بخت يا خام نياز مينمايد ارشاد
 شد نبايد بگرفا فاحشه كه مسلمان باشند درست است ليكن كه نيمائيد شخصي سوال كرد
 كه بعضي هندوان كه مسلمان گشته اند فاحشه بزرگان خود كه در اسلام شان شبيهه است ميكند
 بايد كرو يانه ارشاد شد كه اگر به حقيقت بدانند مضايقه نيست و الا كند يا بگويد كه بشرط اسلام
 ارشاد شد حرام كاران را حالي دادن اگر چه كرايه آن درست خواهد بود ديگر مكرده است
 ارشاد شد اجرت كار خود مثل فال بيني يا پرسيدن خانه كه كجاست مگر اجرت تعوير نويسي
 در رقيه هاجرت آن حلال است چنانچه در حديث آمده كه جاي صحابه رفته بودند در آنجا كسي جتي
 بود مسلط غير ايشان شنیده پرسيدند از تر و محمد بن عبيد شهور مي آيند اگر توانيد فكر اين كنيد ايشان

نه
 كرايه
 ۴۰

گفتند که فرموده عوت نامی مانند شاکر و دیگران چنانچه قبول کنند مضایقه نیست المعرض در سه
روز فاتحه خوانند و راحت شدی بر نزد پیغمبر آورند آنحضرت حلال گفت چنانچه بر لایع نظر
آنها یک خود هم گرفت و تنادل فرمود و نیز ارشاد فرمود که اجرت تعلیم قرآن دوازده روز و نماز
جنازه حرام است باز بارشاد فرمود کلیه این محفوظ دارند اجرت فرض عین خواه فرض کفایه
واجب است کار حرام مثل اجرت عزیمت و غیره حرام است و آنچه ازین قسم نبود درست است همچنین
حال ثبوت اگر در بار بر لایع کاسبی حاکم مثل بخشی بر لایع نوکر داشتن یا جداول حکم بر لایع حکم درین
چنین صورتهای نباید گرفت هر یک بر لایع عرض کرد که حال مبلغهای کشنری دو کالت چیست فرمود که
از جهت گرفتن از یک کس شک شد و الا حلال بود شهنش فاضله حدیثی صحیح کرد خلاصه آنکه
چه حکم و معنی دارد ارشاد شد مری را در فارس آب کاوان و در عربی نج و در هندی
کاجی که بطرف مشرق بسیاری سازند درست است همچو شراب که از بنگ انداختن و در آفتاب
تهادان ظاهر میشود نزد ابی حنیفه نکرند شافعی درست نیست چرا که خیر پنجس باشد باز اثر شفا
از لونی رود در تذکره ارشاد شد در نه جابین را که شیخ عبدالرحیم نام داشت و بسیار نوی
التوجه کشف صحیح داشت یاران بنگه را که از لیکن هندی زیاده بود و اراده بطرف خود کشیدنش
کردند بعد مراقبه دیدند که زیاده بکوجب بطرف ایشان شده بود و نیز رونده شاه گل صاحب
باراده سه حاجت نرود و باد شاه عالم گیر آمده بودند چنانچه تخته آن ملک هم بر لایع جدم آورده چون
معتقد جدم بسیار بودند و ایشان هم بسبب صبا خبر ادگی اداب بسیار میکردند گفته بودند که اگر شدنی
باشد بگویم و الا در خواست نه نمایم مگر ادل امتحان است که نام چنانچه بر لایع شاد آورده ام بفرمایند
بعد قدی تامل فرمودند که فلان فلان جنس آورده اند و در بار چه دوریه بسته شاه صاحب
به وصف گفتند که همه صحیح است مگر احوال بستی غیر درست ایشان منال گشتند چون طلبیدند در
در بستی دوریه بود احوال از خادم پرسیدند عرض داشت که وقت شب چون رو مال نطلبیده
بود همون بستی سابق فرستادم و دیگر بستم اینقدر قلعی هم روانه شدند باز ارشاد شد که از

شاگردان من و کس خوب بودند چنانچه مولوی رفیع الدین و مولوی الهی بخش زنده نمره او علی در
 کماله لیکن شغل این گذشته در تجارت مشغول هست باقی مردند باز ارشاد شد که مولوی فیم اید
 در ریاضیات چندان ترقی کرده که شاید سوجدان محمد علی هم بوده باشد باز ارشاد شد
 حضرت والد ماجد از هر ایک فن شخصی طیار کرده بودند طالب هر فن یا شسته می سپردند و خود مشغول
 معارف گوی و نویسی بودند و حدیث میخواندند بعد مراقبه هر چه بکشف می رسیدی نگاشتند یعنی
 هم که می شد عمر شریف یعنی شصت یک سال و چهار ماه شد چهارم شوال تولد گشت در لیست نهم
 محرم وفات یافت تاریخ تولد شاه دلی اند چهارم شوال و چهارشنبه ساله هجری بود تاریخ وفات
 او بود انا هم عظیم دین و دیگر بای دل روزگار زفت بست نهم محرم وقت ظهر ارشاد شد یا
 دو از هم وقت سحر ارشاد شد که از حدیث صحیح معلوم میشود که تسلط نصارا در خود خواهد شد مرید عر ضکر که خواهد من ایشان بشنید
 خواهد باز ارشاد شد که غلبه ایشان باشد چه که در اهل اسلام ظلم بسیار شایع گشته و ملک با کفری
 باید لیکن با ظلم نمی باید آنحضرت روزی فرمودند که سائ مسلمانان اهل فارس یکدیگر بعضی مقابل
 با شما خوانند که دو گم خواهند گردید چنانچه شد و اهل روم یعنی نصاری اینها یکی بعد دیگری مقابل
 خواهند کرد و قوم بعد قوم چرا که اینها صلیب اند و آهسته آهسته عمل بنمایند و همچنین ارشاد شد که ایشان
 را حضرت مهدی موجود خواهند گشت باید دید که کسی شود چه قدر زمانه بسیر میرود ارشاد شد که بنیره
 هلاکو جنگی خان از خود مسلمان گشت چنانچه آنروز سه که آدم اسلام قبول نمود شخصی عر ضکر و
 که قلای شاهزاده قدسوس عر من کرد او را مر من جریا نیست اگر چه پاره جسم میدارد و با بجا خبر
 میگردد حکم نمازش چه ارشاد شد بخواند شخصی عر من کرد که بعضی یوم بعد و چهار روز
 چنان اتفاق می افتد که وضو باقی نمی ماند ارشاد شد اگر قدر چهار رکعت باقی نمی ماند
 بیک یک وقت نماز هر چه خواهد خواند هر یک شخصی که استعدای بیعت موافق معمول چنان
 که سوخته خاندان خود بیعت نه نمایند داشت پیش حضرت با جمعی دیگر بر لب بیعت بردار ارشاد
 شد که از همون عرید بیعت نمایند که عین از من است چون آن فرید میالغه کمال کرد بعد

بیعت تهریث و تعلیم سپرد آن فرمود و همه پاراکه استیاق اقارب و عشار خود را از ذکر و امانات
 بر نای بیعت بیان کردند فرمود که از فلان مرید که فریب جوار هست بیعت نمایم گویا از سن است چنانچه
 بعضی از آنها آمده از مریدند که گفتند که سپرد شما شده ایم رفتن خواهد است از شما فرمود که فی الحقیقت
 بیعت از رسول الله بلکه خدا بیعت همه نایب حضرت اند و مرید نایب پیر میگردد و بشروط اجازت روزی
 بمقرب عرس برادر مولوی عبدالقادر خود بر قبر والد ماجد و جد و غیره تشریف فرما شد اول پیاده
 رفت با وجود بُعد مسافت در وقت دایس آمدن سواره آمد و قبور پیران را که جد پدر هم بودند زیارت
 پوشید بعد فراغ قرآن و فاتحه خوش آوانی را فرمود که چیزی از ششوی مولوی روم بخواند قصه
 صدر جهان بخواند مرید را و جد در گفت و دیگر مریدان و خلفا هم ستاثر بودند چنانچه نغمه زد و در قریب
 افتادن بود پیش خود طلبیده توجه میداد و آنمرد سر بر زانو نهاد میگفت چنانچه بر سر تاج آن
 مرید قطرات اشک لعاب من هم چسبیده آن تاج را آنمرد بنرگ انگه داشت بعد از آن آنمرد در خواست
 کرد که حضرت دین وقت دعا فرمایند که او تعالی آنمرد را رحمت پیر با حسن وجه نصیب کند و آنچه داده
 ترقی بخش دعا فرمود که ترا دارا فرط محبت خدا نصیب شود آیین یار تبارک لعالمین ارشاد فرمود
 که معجزه کرامت هم در اولی دینی میشود چنانچه اکثر معجزه آنحضرت که مشهور اند کرامت اند معجزه آنکه بنابر
 سختی واقع شود و الا کرامت چنانچه از حضرت معین الدین چشتی اکثر معجزه بوقوع آمده اند بعد تواتر
 رسیده از اینها قصه جوگی جبال نامی معجزه شد که بنی الهند میگفتند و اکثر بنود معتقد شدند بموت
 آنکه بعامة مومنان واقع شود چنانچه قصه صاحب اوراد سبعات عشر مشهور است و نیز در عجایب
 و نوادر حدیث آمده که از حضرت علی السلام مرویست باز فرمود که عجایب غرائب خداست از حدیث
 است در حدیث آمده که بعضی مومن دعا می کنند و فرشتگان سفارین می آیند حکم می شود که لعینم
 لیکن بنحو ایتم که دعا او حاصل شود تا دعا کرده باشد چنانچه مولوی روم با وجود که تلمذ ششوی جواهر القیس
 است لکه رویه را شعر است شعر در کندر و لطف و شد بیشتر به تقریب عن بار دیگر
 در سنن شمس از معنی و ذبیبت شکل ششوی ششوی همچون بار بار دیده ام

در سنن شمس از معنی و ذبیبت شکل ششوی ششوی

کرامت معجزه و نوادر حدیث

معجزه کرامت معجزه و نوادر حدیث

هفت هفتاد و نهم کور کورانه مرد در کربلا تا نیفتی چون چهل نند بلا پرسید ارشاد شد
 تبارک انت که تا وقتیکه مثل سید خود حسین علیه السلام در بلا نیفتی اند باد بند مرد فرمود که اهل تشایخ
 میگویند که آدم از یک جان در بدن جاندار دیگر میرود و نمیگویند که سبزه شدند پس حقیقت خود را
 به بین که از لطفه و علقه و غیره چها چها شده باز فرمود که اذل غذا از چه بود برنج با گندم و تخم کبکشت
 و غیره و ایشان را غذا از چه و چه باز فرمود که گندم سبزه شد و سبزه باز گندم میشود و باز
 فرمود همه اولیا را بسط دست میدهند که حقیقت خود را معاین بشوند پس از آن آخالات را دیده میشود
 بلکه آخالات خود میگویند باز فرمود سخن دیگر هم است حقین صوفیه را حلی میشود که آنرا انقطاع انانیت می
 گویند یعنی انانیت خود را فراموش میکنند پس آخال یعنی آخالات بے مثال خود بخود میگویند که من
 انم که بچندین حال شده ام بشوم و ظهورات تنوعه از ارشاد شد و وقتیکه مرزا منظر نکاح کرده
 بودند عند الملاقات در جواب خیریت این شعر خوانده بودند **تا چشم تو دیدم دل شکستیم**
 ما طاق تبار و بیمار نداریم در جواب سایه ارشاد کرد که خطاب سرخ آنحضرت هم گاه
 کرده بودند اگر چه در ریش مبارک زیاد از سبست موسفید نشده بودند و ابی بکر هم کرده نگریخت
 و این خطاب نیل هم سیاه نیست بلکه سرخ باشد و بنی خطاب سیاه در حدیث آمده مگر حضرت
 امام حسن علیه السلام خطاب سیاه کرده بعضی گفته اند آن حضرت را حدیث نبوی معلوم نبود بعضی
 گفته اند که بنابر عورات میکرد و انهم مثل خبک و رعب کافران جایز می توان بود باز فرمود در حدیث
 آمده که سر ایل دوسه بار آنحضرت پوشیده و نساء را حکم کرد و پسند فرمود صحیح است در تذکره -
ارشاد شد گر همین بطرف کوه سارک توبه ام اخلاکها است **ارشاد شد**
 که گلستان از آگونی گلهاست هر قسم باشند بوستان آنکه گلها می قابل بو باشند و باغ آنکه درختها
 کلان باشند و در جواب سایه ارشاد شد که ابر چند قسم است یکی در آن اجزای ارضی زیاده سبزه
 باشند و آنرا مردم کو بی میگویند و بخورند حلال است آنرا ابر مرده هم میگویند و قصه طایع ابر عجیب اند میگویند
 گاه را میخورند و گاهی هم میکنند باز فرمود **شد و بر شور و سیه است** که سارک و سیکشان می ده که با آب سارک

تا در صورت ملازمه با بار سینه علم

مختار

فخر ابد

فخر ابد

فخر ابد

و بعض جاها چنانست که بے آبرو بارش میشود ناگاه نشسته اند و بار چو ترشد در جواب سائل
ارشاد شد که جن و جنت و محن از یک ماوه مشتق اند و جن در لغت پوشیدن است یعنی
عقل ادا پوشند و بنظر نمی آیند و در حثان با هم که زمین را از سایه پوشانند در جواب سائل
ارشاد شد که اشعار عجمی تا شصت میگفتند حالا از بس پنج سال متروک است تصنیف عربیه
آنست عجمیه معلوم نشود چنانچه دو خاندان با هم چنین شده باز فرمود که مثل والد ماجد شخصه
بکم بنظر آمدنوست علوم و کمالات و دیگرمصطافات چنانچه بعد اشرق که می نشست تا دیر زانو
بدل نمیکرد و خارش نمی نمود و آب دهن نمی انداخت بر زرگی عرض کرد که شکل جدا جدا حضرت
در خواب دیده ام مثل آنحضرت فرمود کسی بسیار مشایه جد خود شده ام باز فرمود در لغت اکثر شخصه
گفته ام و هر دو قصیده هفتمیه و یائیه و الد ماجد را تحس کرده ام یعنی سه مضرعه جدید ذکر
نمودند و آنحضرت فرمود و انشاء کرده بودم **ع** زنا زک طبع غیر از خود نمایانهای آید و در بیدار دیدم که ای بی شرم
فرمود والد ماجد اکثر شعر صوفیانه تمییز نمودند الاگاه گاه و من همچنین بگره شعار فارسی را موصوف
کردم نزد من هستند **ع** شکر شسته و فیض سخن را که بی بار گشتن و چراغ صبح از افق میدید حسرتی که فرمود
که غم من در طرب چهارت کمال آشتند و روستی در خواب دیدند شخصه میگوید که خدا بیمار راست دوا
کن حضرت والد ماجد فرمودند در حدیث آمده که روز قیامت خدا خواهد گفت که من مریض شدم و اهل کمال
و گرسنه شدم و تشنه شدم و عریان شدم آب طعام و جامه ندادی بنده گوید خدایا تو منزه بی فرمود
که فلان بنده من بیمار بوده گر سینه بود گویا من بودم **ع** عرض کرد که در حق خصوص بنده گاه
یا عموم ارشاد شد واجب لرحم همه اند لیکن غوب خاص بهم می آیند درین ضمن فرمود
هر چند که والد ماجد را بنا بر دوا و طبابت بسبب صحت دیگر منع فرموده بودند لیکن خوب چیز است
گویا جان بخشی در وقت طفل بیمار بودم حکیمه نداوی میکرد به شدم والد ماجد از احکم فرمودند
که ما را چون خوش ساختی بگو در حق تو دعا کنم هر چند خلافت وضع شریف بود لیکن فرمودند هر
گز که تو کردی شدم در همون تنگام بلکه شب جد رویه را به سواری تعیناتی تو کرد شد چون آمده عرض

کرد آنحضرت را از زبان مبارک فرمود همت شما قاصد بود که بر دنیا آهنگ حقیر کنفا کردید مستحق بنابر
 نام فرزند خود آمده مشیرونی آورد حضرت نجم الدین نام نهاد پس ذکر نجم الدین کبری وقتکه سنگ شمشیر
 شدن بیان کرده شعر خواند مصراع سنگ که شد منظور نجم الدین سگان را بر دست
 مرید عرض کرد که همین روح شخت فیله می رودی در جانوران بیانش فرمودند لیکن شمشیر
 در ایشان بیانش از توجیه فرکان روح حقیقی دران سلامت نماید چنانچه قصه های فرمان برداری
 جانداران مشهور است و سنگ نجم الدین را هم سگان دیگر حلقه گوید اگر در دمی نشسته اند شاید استفاده
 میکرده باشند پس فرمود معلوم میشود که سوای ستمیه عقل دیگر هم ایشان را خدا داده است اگر چه مادر را
 آن نیکویم پس قصه زبانی غلیظه بر خود و دیگران عاشق شد و شتر برینے و زوج جابل او کشتن و
 و در کشتن بر خانه اش بیان فرمود پس در جواب مرید فرمود که در هر شے معلوم میشود که روح
 حقیقی هست مگر بکمال ضعیف بسبب توجیه بزرگ فوی میگرد پس فرمود قریب بواتر از بستر شریف سید
 که بعضی مردم میان رویت لال از روی تقویم مباحثه میکردند پس فرمود که این جانوران میگویند که
 مردم مباحثه میکنند لیکن فردا رویت ماه خواهد شد ازین قصه معلوم شد که چیزی از غیب هم میدانند
 و قصه بد و دور چه سلیمان معلوم است و مشهور و مکتوب ارشاد شد در قصر هندوان که بعد از
 شاه نقشند قصر عارفان گشته قریب شهر بخارا است همچنانکه سلطان ایشاک مکر فرق سمیت بخارا هم
 شهر کلان است که دوازده دروازه دارد ارشاد شد که شاه بوعلی قلند را آن هنگام که در دلی بود
 مگس غلبه کردند خلق تنگ آمده رجوع به شیخ نمود بعد اصرار بسیار اعلام بنام مگسان نوشت بر در
 پائے شهر آوزان ساخت میگویند چون چون گیسو بیرون شدند لیکن در شهر و با عظمت شد چنانچه
 شیخ هم از شهر بعد انواقعه بیرون رفت شخصی پرسید که نام خدا در هندی چه باشد فرمود که
 الکه و پر میسر و دیگر بنده اسما و اید کرد بعد از آن آن شخص گفت که اگر ما مردم بگویم فرمود چه مضایقه
 شریعت عرض کرد که در شرع ظاهر منع آمده ارشاد کرد اگر یعنی نامهای که در شرع شریف آمده می باشد
 گفت چنانچه خدا و جهان آفرین در ترکی تنگری تعالی و نیز هر اسم که مخصوص بخدا و ذات موصوف

کردن شیرینی بر پادشاه تمام گفتن جانوران قصه دران قصر عارفان گشته که است شاه بوعلی قلندر در دلی مگسان از شهر دلی نام خدا و زبان هندی

بصفا و کمال باشد در اهل غفلت مضائقه نیست فریدی عرض کرد ارباب صوفیه گفتند ای مغرب
 و غیره دیده بسیاری آنها نهاده اند فرمود مجازات باشد ارشاد شد نزد یک حکما خیر باشد که
 موثر اند یا آسمانی باشند یا راضی موثرات سماوی را چون با موثرات ارضی خرج بعضی نمایند از آن
 فعل عجیب صادر میشود و درین رعایت بخوم و غیره بسیار ضروری اند چون تسخیر شیر مثلایم رخ چون در
 اسد طالع باشد در آن زمان بقدر شیر بکنند رام شود چنان با مناسبات مثل طلا و غیره را طلسم
 گویند علم بخوم و علم حال زمین ضرور است پس از جهت رعایت بخوم و اوقات معین و شکل معین
 شناسد بنیده و داننده و چون قوس ارضی را با قوای ارضی بیامیزند از این گنج گویت چنانچه جانوران
 چار بائی که کشتل باشد بر آب دفع آنها اگر باراد و بهتوره را گولی بسته در روغن چراغ انداخته روشن
 کنند بیزند بایرون روند با آتخان آمده و خیره اسکندریه در طلسم کتب است بگزاران طلسم کش شود
 و آتخان پنج بسیار اکثر در کتب علم خواص می باشد چون بیامیزند عرض حاصل شود سحر سه قسم اند
 اول آنکه تسخیر روحانیات کو آنکه دعوات آنها و صناعات بسیار کل علم دعوت همین بود دعوت هر
 یک از این پنج دزبهره جداست و دهنه هر یک هم جدا در بعضی گوگل و بعضی لوبان این بخور یونانی است
 در شرع شریف اکثر آنها منع اند قریب بشکر دیگر سحر هندی است تسخیر بر بر عبارت از
 روح مردگانست که بنجا آمده کیفیات آنها برده مگر مرده قوی القلب شرارت پیشه نباشد اندیشه
 تیز و تدان بخواندن نامهاست شیاطین و انس و نهاداد و نهوگ از قبیل خوشبو و طعام و غیره که شیطان
 بزور تابع خود بعضی ارواح فبیته را اکثر آنها که با جانوران غیب و بهر بهنج و غیره مناسب طلسم دارند
 کشیده میکنند و نیز بر بسیارند یعنی آتخان صلب مرده را آورده و انس و نهانی خواند حاضر شود
 پس بهوگ میدهند تا بجای میگرد و باعتبار جلدی تا شیراز سحر سابق فضل با اعتبار دوام بهوگ فضل
 باشد شدت ظلمت می آرد و کفر و شرک است تسخیر قلب کشتن آدم که موته میگویند تعلق از همین
 است قسم سوم آنکه از اضعف از بهر دور تا شیر بگرد جانهای سیاح جائز است از قبیل طلسم باشد
 از تعویذات و غیره چیز دیگر است بنود هم از مامورم آموخته اند شنبه هم از قسم چهارم است و پاپ

تسخیر بر بر عبارت از روح مردگانست که بنجا آمده کیفیات آنها برده مگر مرده قوی القلب شرارت پیشه نباشد اندیشه تیز و تدان بخواندن نامهاست شیاطین و انس و نهاداد و نهوگ از قبیل خوشبو و طعام و غیره که شیطان بزور تابع خود بعضی ارواح فبیته را اکثر آنها که با جانوران غیب و بهر بهنج و غیره مناسب طلسم دارند کشیده میکنند و نیز بر بسیارند یعنی آتخان صلب مرده را آورده و انس و نهانی خواند حاضر شود پس بهوگ میدهند تا بجای میگرد و باعتبار جلدی تا شیراز سحر سابق فضل با اعتبار دوام بهوگ فضل باشد شدت ظلمت می آرد و کفر و شرک است تسخیر قلب کشتن آدم که موته میگویند تعلق از همین است قسم سوم آنکه از اضعف از بهر دور تا شیر بگرد جانهای سیاح جائز است از قبیل طلسم باشد از تعویذات و غیره چیز دیگر است بنود هم از مامورم آموخته اند شنبه هم از قسم چهارم است و پاپ

قسم پنجم که تا در الوجود است سحر یا جلی حقیقتش آنکه شخصی قوی تاثیر در نفس طالب میکند یعنی
 قوتی پیدا کند و حادث نماید که بسبب آن قوت لغزش در عالم کند بظلمت و حجابات مقرون باشد
 و قوتی که در حوادث شده قوت جنبه منظمه باشد و لازم جوهر ذات گردد که به هیچ طاعت مبدل
 بنور انیت و طهارت نگردد و این سحر یا خود از باروت و مار دشت در آنها قوت جنبه ملعونه پیدا شده
 بود بهر که میخواهند اتفاق میگرداند آخر آنها را نجات خواهد شد مگر نمونه در این موجود که در فارسی نظر
 گرفتار باشد هر چند خبیثات ظلمت بسیار دارد مگر بنا بر دفع مضرت مثل سحر آموختن جایز اصلاح قسم
 اول از سحر دعوت اهل الهیت که مناسبت با مطالب خبریه دارند و شرایط ترک حیوانات درین
 دعوت گاهی تسخیر روحانیات کوکب نیز می آید لیکن فرق در آن تسخیر و درین تسخیر آنست که در آن تسخیر
 التجار و روح کوکب بود درین تسخیر التجار حضرت حق است اعمار او تعالی و در آن اعمار کمالی بر ارواح کوکب
 کردن دانان باید و خواستن آری مناسبت آن اعمار آن دعوت بروحانیات بعضی کوکب یافتن
 و در شرایط دعوات موافق بآن کوکب عمل آوردن و در وقت ساعت آن کوکب شستن و خواندن
 در کار بسیار نمونه تسخیر اوریس و اصلاح قسم ثانی از تسخیر دعوت آسمانیات موکلات است و
 تسخیر بن بواسطه آن اعمار درین جا هم فرق در میان تسخیرین هم همان است و این تسخیر مشابه تسخیر
 سیما است چنانکه آن نمونه از تسخیر در شیخ اصلاح قسم پنجم غموس اعمار و آیات یا پر کردن مریعات
 و شنات حرفی و قدری مناسبت اعمار و آیات با مطالب آتخن مع بعضی قوای ارجیه مثل نند
 و او نه مخصوص از باب تسخیرات هم درین شامل است و اصلاح قسم پنجم توسل بارواح انبیاء
 اولیا و ائمه الهیت عظام که درین تاثیر قوی دارند و استفاده قوت دایمه سحره لازم که سبب
 آن لغزش در عالم از قبیل سلب اراض و تشکین اوجاع و تسخیر جادات و حیوانات و درین امر تعداد
 ارواح طیبیه و فاحه خواندن و بخشیدن ثواب بارواح ایشان خصوصاً آخر شب مجرب است و گاهی
 این استفاده از شخص زنده هم میباشد و امر در این بنی کالمعدوم است و از همین که درین روزها
 فیضیان این قوت از آنها مجرب ممول است پنج روح مبارک اندا و ل روح رسول و دویم روح حضرت

قسم پنجم سحر یا جلی

اصلاح قسم اول

اصلاح قسم ثانی

اصلاح قسم پنجم

اصلاح قسم پنجم

قسم پنجم سحر یا جلی

مرغی علی و سوم روح حضرت غوث الاعظم چهارم روح حضرت بهاء الدین نقشبند پنجم روح حضرت
سغین الدین ششیم روح اثنافرمود شخصه رادیده ام بانجم الدین کبریا و ادرسون نه شده بود یا را
تجربه شد فرید والد ماجد در سلسله کبرویه بود از حلیفه پرسید که حال شایگانگونه است بر من کرد که تجلی
زیاده شد چنانچه تمام بدن من میگردار شد که بنا بر روح مرده بر قبر چراغ روشن نباید
کرد باعث لعنت هست و در شادی و غیره بنا بر غم و گریه بجای دیگر جای در شربت و غیره روشنی
نباید کرد که عمل هذا ما خود از مشرکین است در جواب سایل ارشاد شد که نزدیک ابی حنیفه در
نهم طولی وقت عصر در چهار دیم گهری روز باقی مانده و نزد شافعی و مالک و احمد ابو یوسف اثرش
گهری میشود ارشاد شد که بالفعل در که بنای سلطان مراد شاه روم که در سینه یکم از شاهزاده گرد
درست است در جواب سالی ارشاد شد که بر بزرگین که در و کلام اسد باشد سوار شدن جایز است اما
احتیاط کند که محل بر قرآن نشود بطرف دیگر نماید و بر سر نهادن نیز بر پای حفظت جایز است
نقابی حنیفه در تذکره ارشاد شد که از بالای مناره خط صاحب که هفت منبر بود حالا هم شش
باقی است فقیر همیشه می جست و صنعت میکرد که جامه اس که بسیار دراز و گهوار بود و او را معطل
شد و نیز کمال زیرکی میکرد که هر که روپیه باومی نمود که برای روپیه می جست در میان خلایق که خوبی
مست از می شدند همون کس را میگرفت چنانچه بششم خود دیده ام ذکر دیوگان بود ارشاد شد
للمجنون ففون در کشیر دیوانه بود هر که امید و قابل می فهمید میگفت بیاید چون مردم قریب
میشدند میگفت بنشینند علی و معاویه در خبگ اند صلح نمایم دیوانه آمد و گفت یا حضرت الله چه می
ارشاد کرد بمن بدهید مردم خواستند که او را توبیخ نمایند فرمود که ای این حویلی همراه قلعه باد شاه
است هرگاه تو قلعه خواهی گرفت حویلی هم خواهم داد گفت سال آئینه قلعه خواهم گرفت فرمود
پس گفت یکسال کجا نام فرمود بر منیده جامع مسجد که بلندترین جا است پس استغفار کرد ارشاد
شد که در وقت پنج یا شش سالگی والد ماجد مسئله فرمود که مطابق شافعی بر آید ارشاد شد
که شبیه در مسجد جامع شمار کرده بودم که سی پنج یا شتر او کج مع انجماعت حفاظ بخوانند چون رویت

روشن کردن چراغ و بیرون رفتن

درست است که اینها بیان برترند

در سفره و سبک‌الحم

١٠٠

ماه رمضان بسبب تقویم و غیره مشته بود مردم بر آن پرسش مسئله می آمدند و در وقت بسیار می شد
 ارشاد فرمود که در وقت صفائی مطلع در نبودن غمام فقها هم غیر شرط کرده اند و در حدیث اینقدر آمده
 که شخصی از حضرت رسالت پناه عرض کرد که من ماه را دیده ام آن حضرت پرسید تو مسلمان هستی عرض
 کرد آری پس آن حضرت فرمود سناوی بکنید که فردا روزه دارند علی تا و پل میکنند که در امر رویت یک
 شخص هفتست اگر چه در حدیث مطلق آمده و جماعت کثیر را حضرت ابو یوسف پنجاه و دیگران بست
 و بستی هم گفته شافعی گواه دو کس عادل معتبر داند و باز فرمود جای کار دم دیده آن روزه باید
 داشت باز فرمود حال کار است حضرت امیر باید فهمید قول شان که رابعه رجب اول رمضان شریف
 و غیره نص می باشد جای همیشه چنین بوده آمده اسما حوائی تقویم ماه در تحت الشعاع بعد یکپاس
 شب بر خواهد آمد و بیچ هنوز هم قطعاً بنود هرگز کسی بخویش این امر نیک و دیگر ماه را دیدند در جواب
 سائلی ارشاد شد که کلام امیر بطور تراویح بعد و تراویح خوانده کرده است والا و کلام امیر بهر دو طور
 درست ارشاد شد بنیره زاده خاندوران خان یعنی دختر مصنام الدوله کاری کرد که چند هزار
 روپیه که بمیراث یافته بود شادی نکرد و در طیاری مسجد قدم شریف حج نمود باز فرمود که در نکاح هر پنج
 حکم جاری است یعنی آنکه اگر غلبه شهوت باشد چنانکه ترس زن واجب است بشرط استطاعت و تطهات
 آنکه قادر باشد بر کسب مال اگر مقدر ندارد پس دوا می کسر از شهوت بخور و در هیچ صوم مگر مبطل
 شهوت نبود که منع است و اگر طوفان نباشد و مقدر دارد پس سنت است در جمله شستن عیسه
 که سنت جمیع انبیاء است علیه الصلوة و اگر غنی باشد و میداند که تلافی حق زن خواهد شد یا
 برای قصد اندک زن اقارب او حرام است و اگر در طلب علم یا جهاد یا عبادت و تقوی و زهد
 مشغول است و گمان غالبی اند اگر نکاح خواهند کرد درین چیز مانع تصور خواهد شد پس مکره است
 و اگر زنی در نکاح دارد و مقدر زاید دارد و دلش مایل به تنهن نیست و در تجدید نکاح توقع دارد و
 اطمینان هم از خود بهم رسد که در صورت نقد و زوجات عدل و مسادرات خواهد هم کرد و میلان تمام
 یکجانب نخواهد نمود پس مباح است اگر دویم سیوم چهارم کند مختار و اگر نسی باشد بیوه و دالی دارش

در بیان ماه رمضان

ندارد که قیام بیغیته او تواند نمود و این کس او را در خانه خود نگاه دارد و کار غنیمت از وی گرفته
 بتهذویر آن پوختاک او نماید و می ترسد که مبادا در خلوت یا جلوت بمزاولت کار بارست و تعقیل
 بشهوت ببلند واقع خواهد شد درین صورت نکاح شجب است ارشاد شد که اگر آدم صادق باشد
 بسیار خوبست چنانچه در کتب سلوک نوشته اند که در آن بود که میان قوم خود عهد کرده بود که سوا
 خانه بادشاه چیز نمی نذر و بوقت فرصت بریام بادشاه رفت و دید که بیدار است و باز خود گفتگو
 میکنند درین میان زنش سخن که خدای دخترک بمیان آورد بادشاه گفت از شما ان گرد پیش نگ
 دارم ایندانی خواهم که ببادشاه دین و هم زنش پرسید که بچه طوز خواهی دریافت گفت کسیک سال
 بکبیر و بش نوت نکند الا بعد از بلا شصت صحیح خواهد بود و فرامندی خواهی کرد چنانچه گرد این کس قصه
 و شجیه افتاده بود هرگز تکبیر اقل نوت نکرده و سوائی دزد کسی پیدا نشد که یکسال تکبیر و لوش
 نوت نشده باشد بادشاه از انظر گفت کرد و سواری تا مسجد رسید بعد کلمه کلام تعظیم نمیکرد پس
 کرده پرسید که پیر و مرشد تو کدام است گفت حضرت و قصه خود بیان کرده و قبول نکرد و باز فرمود
 نیت همیشه گردان میباشد ایند گفته اند که مشغول بعمل خیر باید کنانید انشاء الله تعالی درست خواهد
 شد پس قصه حضرت احمد جام ارشاد شد یعنی در ابتدا کسی بدو جمع نیکو دلس فرد دران را نسیب
 ساخته فرمود و تا آنکه لذت پذیر شدند و مرگشتند و مشهور گشتند پس فرمود بعض اوقات از
 مریدیم پیر را فایده میرسد پس قصه متفق شدن چند کسان و تقریر کردن پیر و رجوع کردن چنان
 و کرامت تم باذن الله و شهر هاشم و مرید شدنش شخصی و کارش تمام شدن و چند کرامت
 کذابی ظاهر شدنش و بدولت او چند کسان بخند رسیدن ارشاد شد جمع اسباب خیر
 توفیق گویند و بر عکس آن خذلان ارشاد شد که شاه بهیکه فقیر بود و خرد شده بود و وزی
 پیرشان عیال و اطفال در فقر و فاقه گذشته بجای بدو گشته بود چون طعام اقسام در آنجا بود
 شاه بهیکه نصف حصه از جمیع فقرا گرفته بخانه میرسانید بعد سه روز چون حضرت بخانه آمد اطفال و
 بخیال خود گفت چنان نمایان از احوال گذشته بود طعام جلین من لا یفترط طعام بسیار فلان فقیری آورد و اینستم که شما

قصه حسن بن

قصه شاه پیر

قصه شاه پیر

فرستاده پادشاه بشتین این خبر خوش دل شده بیرون آمد شاه بهیکه را طلبیده گنجایه کرده
فرمود بر کار ساختن ازان بار فضل الهی بکار او شد که پادشاه در روشن الذوله فرید و معتقد گشتند
فی الواقع مرد صاحب کمال بود و نه سوا بهیچان بحال چشم و خدم میگذاشت عمومی بنده در
جرگه ناشاران و دنیا داران مصافحه شاه صاحب نموند هر دو دست شاه گرفته پرسید و در اگر فرم
داحوال حسب سبب بکار استفسار کرده بعد دریافت فرزندیت شاه عبدالرحیم فرمود و در اگر فرم
ارشا و شد که مجنون عاشق یلی مشغوب میگفت در حالت جنون میگاید من تمار متیکم چون
یاد یلی می آید معلوم میکنم که چند رکعت گذارده ام مرد سلمان بود یلی هم سلمه هر دو از یک قبیله بنی
عاهر حضرت ابام حنین علیه السلام را دیده دیگر و آیات که که در غیر غلط میگویند اگر چه بصحت نرسید
که عند السوال گفته بود حق یلی باشد شعری عاشقانه خوانده فرمود شیعی بود که هر گاه چنین شعر بخواند
میگفت امر و زوزه راست کرده ام ارشا و شد که سابق چه که صورت پادشاه میکنند اول الامام که
که زرد از سلاطین بنی امیه بود بعد مساب ارشا و فرمود که هر ام جمیع دهنزار و دصد و چند روپیه
بود زیاده افزین مهر در حضور آنحضرت ثبوت نرسیده و ممول خاندان من دهنزار روپیه بود چرا که قدر
از اوقات کمتر باشد و صل بهر شل بهم یافته میشد که آنحضرت در وقت نوح دیگر حضرت عثمان فرمود
بود که مثلما ارشا و شد عرس کلان دین ماه مبارک اند ما پنج سیوم عرس حضرت فاطمه در شانز
دهم عرس حضرت عایشه و حضرت علی تباریخ نوزدهم خمی شدند و در شب است یکم رحلت فرمود و
عرس نصیر الدین چراغ دلی بر روز عرس حضرت عایشه ارشا و شد که در هر فتنه که چهار پشت منقضی
میگردند فن بسیار کامل میشود و چنانچه حضرت بو شفت چهار پشت بنی بود تعریف او درین امر بسیار آمده
بنابر بصدیق مرید فرمود که چهار پشت در یک فن کمتر یکطور می ماند باز فرمود که پنج پشت از
معین الدین تا نصیر الدین اگر چه رنگ مختلف داشت لیکن در مرجعیت خلق و شهره و قوت حالات
یکطور مانده این امر نادراست و پنج سلسله دیگر اتفاق نیفتاد ارشا و شد که عمل ذواب وزیر هنوز
موا را بحر نگشته اگر چه دارالرفض است تجربه رسیده که عمل ایشان بسیار برکت است لیکن از

عالم یلی و جنون که هر دو سلمان بودند

و اگر چه ام بنیه

استیلا هم مثل

ذکر عرس کلان

تغییر است بیک

انگیزان مکره عتدالتند کرده مولانا عبد العلی و طلب صفت الدوله و غیره ارشاد شد که اگر
 مارا غازی الدین چند را بمنصب جاگیر طلبید بروم بشهر طبریکه متعرض نشود و انشاء الله العزیز علیهم
 را هدایت شود تقاریر خود را بمبدل معازم بیخ تقاریر نو کنم مقبول همه باشد و فقره تیه گردند و دین
 حق اختیار کنند باز فرمود که از قتل خود هم حالانی هر رسم نگه چنانکه در صورت شهادت بر لای
 کاریکه منظور است فوت گردد و تقریریه ارشاد شد که در حلی خان و در خانان که مشتهر به
 کمال محل نیست بعد خرابی شهر کهنه من بعد من هم چند کس قیام کرده بودم در آن اجنه بودند و -
 بساکنان ایذا میرسانید چنانچه با من طاقی شدند گفتیم که اگر شما را و اتباع مارا ایذا نخواهند داد
 من هم بشما کاری ندارم و الا غیر مقصود نخواهم کرد از آن باز چندان ایذا کنی دادند مگر یک مرد
 مولایتی را بسیار ایذا داده بودند بگریز اب نجابت علی خان که در عمل انگیز خرید و غیب کاسب
 کرده که هرگاه صورت ایشان بنظر من آمدند غلامان میگفت که شمشیر برهنه کرده عقب نهادند
 چند بار همین کردند آخر که اشتند در تقریری ارشاد شد که از اب کم خوردن مردم زبان آور
 بیاید چنانچه سنائی گفته شهر دهن مندی لطف عربی بود از کم خورتن و کم آبی
 تذکره مولوی روم بود ارشاد شد شیخ صدیقیت و از کتب و معلوم میشود که بسیار
 عالم کامل بود ارشاد شد که هر قوم را دهن در هر نفسی بیاید چنانچه دهن بنودان در فن بسیار
 خوب است دهن لیل فرنگ و صنعت ید و صنایع خروید و ریاضیات خوب است اگر چه در قیاس طبعیه
 و الهیات و طبیعیات کم میفهمد الا ماشاء الله در جواب سایل ارشاد شد که یهودی در مذهب
 و مشهد بسیارند و در عرب هم میباشند ارشاد شد در سطو صاحب اثولوجیا و افلاطون در
 فن خود خوب و دانشمند بود میگویند مثل یهودیه در حق منمیب را در حق پیغمبر خود شاید که همیشه
 بایش گفته بود برای ناقصانست نه برای کلامان پس ذکر جالینوس آمد فرمود مرکب منطیب
 بود از عقل چه بهره دارد پس فرمود بهیچ افغانان بدست و الا لسان شان از هندی
 و فارسی برآمده تنگ پروانه را و دیو اچراغ را و دودی خوری چنانچه ملک ایشان باین هندو

در شهر لاهیجان

از کج درون زبان آید و شایسته
 است که در آن کتب و معلوم شود

در کتب

در کتب

بر سر تخت گرفت شاهی در نه سقف شمع سبزه زین
 شکل مناره چو منوئی رنگ از بی سقف فلک شیشه رنگ
 دور نه آن ساخته سنگین ستون تاج سپهرش اوج بگردن شاد
 سنگ می از بس که بخورشید روز ز نور شدید عیان نمود
 کز صحنش غله دار میوه نوان غله هر بار که دار لاداد
 از بی بر رفتن نهفت آسمان کرده زمین تا فلک نردبان
 حوض زمین شده کوشش در کمر سنگ میسان دو کوه
 در تیر آتش صفارنگ خرد کور تواند بدل شب شمرد
 باز دهد آب به ابر سیاه سیل دی آهنگ به کسار کرد
 بعد مشی که تشریف آورده است فرمودند شاهزاده مرزا محمد جان تشریف فرما بودند
 زیر چارپائی بنشینند ارشاد شد که بنده معذور است معاف فرمایند و نیز خدمتگار بر تل
 مالش اعضا که مانده شده ام بالائی چارپائی خواهند نشست تعظیم کاری گران معاف شاهزاده
 بتواضع پیش آمده از دست خود مالش بدن مبارک شروع کرده حضرت معذرت خواسته متوجع
 داشتند درین اثنا حافظ وارد شدند بعد استفسار خیریت فرمود شنیده ام که چیزی با دواز
 خوش میفرمایند شتاقم لیکن اگر موافق مزاج بنده نخواهد بود منع خواهم کرد معاف خواهند داشت
 دنگ نخواهند شد باز بفرماید ارشاد شد که چیزی از کلمات الصادقین که از طایفه صلحا
 دلی نوشته بخوان آنمید استعاره تعریف دلی که سابق نقل نموده خواند بشاش شده بحافظ صاحب
 فرمود بخوانید او شان التماس کردند که رعب غالب شد جرات نمی یابم فرمود سابق شعر بخوان
 باید جای رعب نیست چنانچه حافظ صاحب دو چهار غزل خواندند کیفیت دست داد که روزی
 با و الحمد لله علی ذالک از شخصی فرمود سابق ترکی است یعنی بری ارشاد شد در حدیث
 آمده تحفة المرئیه الزاویه یعنی تحفه زن زیارت کننده زود عن انداختن است در سوی سرش و تحفه

مردنای وجود و مجروح همه خوش بود در حکم همین است فرید می سوال کرد که این جوی محدث چرا مختصر
 و انکار با وجود و نور علم و تقوی از غوث الاعظم داشت ارشاد شد بعضی روایات ضعیفه در مقدمه
 اعمال محدثین صحیح ندارند بیچ و بسبب اصل اند با مردم نسبت با حضرت کرده میفرمودند و کلمات فخریه اکثر
 میکرد و همچنین بعضی وجوہات دیگر عرض که بعضی هم معتقد بودند درین صورت آنها هر دو جانب صواب می
 باشد نماز جنازه حضرت این جوی خوانده بود حسب تذکره ارشاد شد که چون در شهر گنبد بودم
 بسیار از روضا و فضا و برادران حسود تکلیفها میکشیدم چنانچه بعضی قریب خانه تا تعزیه بر صفت
 میکردند و تبر او سبب هم می نمودند روزی قاجره شراب خورده در وقت تراویح در عین قرات قرآن
 شعر حافظ شیرازی در کوی نیکبانی مارا گذراندند و در کوی پسندی تفسیر کربن فضا را
 خواند و بعضی دق ها و آوازها میزدند که قرات مشتبہ شود روزی مولوی نذر محمد صاحب
 که محنت خدای شهر بود و پانصد شش صد خل خانه جنگ همراه داشت معتقد جناب جدم چنانچه با
 وجود بسیار سفر باز بقصد سفر کرده بود فرمود سفر آفاق بسیار کرده اند حالا سیر انفسی کنی چنانچه از
 من میفرمودند که امروز هر چند قصه کردم بیرون رفتن تو انستم از قبله گاه بی تیاریخ هفتقم محرم درین
 تشنه گفت که ما شریک شام شده می کشیم روضا را جناب قبله گاه می فرمودند که در سال آئیده رافضی
 در شهر ما خواهم ماند چنانچه همچنین شد درانی قتل کرد باز فرمود مولوی نذر محمد امر معروف بسیار
 میکرد و چنانچه حقه راجه فلان را شکست و در مقدمه دست شستن از آرد و آب و زیر سخت
 گوئی پاکر باز فرمود در مقدمه آرد به برادر ام احتساب کرد از حدیث نقل کردم قبول فرمود چون تذکره
 مشایخ زمان و مردم طاعن که در مقدمه سماع بر پیران کبار بنمایند در میان شد ارشاد شد که در مقدمه
 فیلیل نمک ادلی یا خطای اجتهاد بے بوقع آمده باشد طعن خوب نیست در هر مقدمه خصوصاً
 طعن طریق اعتدال خوب است پس فرمود که شاه عبداللطیف بکرائی را که لفظ بادشاه عالم گیر اورا
 بلفظ پیر می نویسد که مرشد من و پیر من چنین فرمود و صاحبان القشندیه دعوی معیش بخاندان
 خود مینمایند داخل حلقه شاه محمد معصوم بلا مشتبہ میشد لیکن بعیت ثابت نیست چون از دکن

بادشاه نوشت که ایشان قدسوس غالب شده اگر ارشاد شود حاضر شوم در جواب نوشت که در
 آمدن شما قیامت است ما را دیده خواهند فهمید که اولیای سابق هم چنین بودند سخی اعتقاد با او کیا
 کبار دست خواهد داد مرید عی عرض کرد که مقدمه معراج از شکم و براق و سدره این ماهین یعنی
 ظاهر و باطن و غیره اعتقاد باید کرد و یا مراد معنی این باید فهمید چنانچه ملا میگویند ارشاد شد که
 مقدمات ظاهری را ثابت بکن تا دلیل باید انکاش است مگر آنکه اسرار را هم باید فهمید چنانچه کیفیت
 رفیق چگونه شد و براق بزمی چه آمد و بدن آنحضرت را چه کیفیت دست داد و این طریق آنچه
 بدین ماند باز فرمود بعضی مقدمات هم بطورے راست اند مگر در بیان کردن آن موجب
 تشکیک عامیان میشود پس بگوید هر که که حقیقتش باورشند او این ترا میسر بیند و ارشاد
 نما گوید که بر شد احمد بفلک سرنگ گوید فلک با حمد و رشده به طافست که تفصیل معنی این گفته
 آید که هم راست گفته و خلایق ظاهر شده در جواب سلیلی ارشاد شد که اگر کسی برای اظهار
 اسلام یا طلب علم باور پذیران را من ساخته هجرت نماید جایز است چنانچه اهل مکه هم چنین میکردند
 چنانکه عرس بود مردم نقل کردند که فلان بسیار وجد میکند و حالی ندارد پس کسی
 گفت که شخصی در لکنویک و پیور را شنیده حال میبود پس فرمود که نفوذ باشد بدنام کنسند
 نگویند چند پس شخصی گفت فلان بزرگ راهم جال می آید ارشاد فرمود که هر که مشق درویش
 میکند همه را حال می آید مگر بطور خود پس فرمود حافظ نور احمد نامی از تئوسلمان حضرت والد صاحب
 که نقشبندے بودند و در انکار جماع اصرارے داشتند بلکه میگفتند که شیطان در برابر انگشت
 یشاید و حضرت والد صاحب میگفتند که حضرت از اتباع حدیث که جماع میشوند خلایق طریقه است
 و از مجاوران و خادمان حضرت سلطان اشناخ فلان بزرگ چچا پیر مولوی نحر الدین صاحب
 از جهت ارتباط قدیم پشتت به مدرسه والد صاحب بگامیکه می آمدند فروکش میشدند و مولع و جد
 و جماع بودند و در مدرسه شریف بلکه شجره و عین سجد جماع بی مزایم می شنیدند و جد و خورش
 میکردند و چون میفرمودند که من فرامیروم خواهم شنید پس بنگارے قریب مدرسه که از خال من

بود خالی میکردند و فرشتگان میکشیدند و پس گاهی ششیدند و شورشها میکردند چون از زبان حافظ
 مذکور همان الفاظ شنیدند پس آنخان را که از فرزندان قوالان هندوری حضرت سلطان اشباح
 و خوش آواز و سلیقه شعار بود طلبیدند و در محفل مسجی بعد از تشریف بدو لخانه بردن والد ماجد
 سماع در دادند **شهر** زاهد خلوت نشین دوش پیرخانه شد از سپهر پیمان گذشت بر سر پیرخانه شد
 بیک نگاه حافظ نواز صد باچنان شورش دوست دادند و حیره خود بیرون آمدند و دست و پا دسری زدند
 چون قریب هلاک رسیدند بنجی تسکین نیت حضرت والد ماجد بیرون آمده تصرف نکردند تا تسکین
 شد پس آن بزرگ ایشان را میگفت که در فلان دیگران شیطان انگشت میکرد در فلان تو
 تمام دست کرده پس ایشان را گفتم که شاه هم نسخه زیاده نگویید که من برای شاهم شود پس قصه
 نقشبندی و حشقی و سمرقانی و بی او پیش بیان کرد پس از جائی آواز برآمد فرمود این را اله
 میگویند بسیار مطبوع و موافق صاحب قبله بود در **اشا** حکیم آمده عمر من کرد و امر و واقعه
 عجیب رود او یعنی چراسی نواب نواز شخان صاحب با جماع خبر بیماری پدر خود و خدمت گرفته
 بود چون آنجا رفت پدرش بعد دوسه روز مرد چون او را آتش میدادند برخواست و گفت که مرا
 پائی برهنه بر خار شک می بردند به تکلیف چون نزدیک رسیده اقیبالش بردند گفت ایکن نیست
 که او را طلبیده بودم پس مرا برآوردند فرمود مغلطه قابضان روح شد آن حکیم عرض کرد که چنین
 میشود فرمود جایجا شنیده ام **ارشا** و شد از متوسلان حضرت والد ماجد رسیده بود لاؤلی
 خاتم نام بابا کو دکان آنسے تمام داشت ما هم فرمایش قصه فارسی باو میکردم و فارسی گوئی در همین
 مغلانیان آموخته بودیم الغرض بطور زنان دیگر منول برای زیارت حضرت قطب صاحب فته
 بود آنجا او را سکنه دست داد چنانچه هر چه آثار موت است از صورت و آثار ظاهر بود که بیک ناگاه
 وقت غسل پاکین و دفن چشم و اگر دو جان پیدا شد بعد دوسه روز پدلی آوردندش چون از حاشا
 این پرسیدند گفت مرا معلوم شد که یک سمرقانی از بزرگانش پائی شروع شد به پوشش بشدم
 مرا جای بردن آن بزرگ به بزرگان گفت که این لاؤلی خاتم ولد فلان رانه طلبیده ام بلکه

در حدیث

در حدیث

لاؤنی خانم بن فلان را طلبیده ام مرار با کردند چون به تحقیق پیوست همون وقت آن دیگر مرده بود
 و این زن که را قوت حواس بالکل شده یعنی مزه طعام و اشیا همه فراموش کرده بود گویا آن
 زن نمانده و چیزهای ترش بسیار خورده اگر چه دو سه سال نیست لیکن بحساب بامرده بوده که همه
 آخر کات و سکناات و خوشبختیهای و فطانت و سخنهای نمانده قصه دیگر قبل بپوش خود هم
 همچنین نقل فرمود مریدی عرض کرد که شریعت محمدی چرا اکل شرایع باشد ارشاد شد
 و چشمت نیست که در دیگر شرایع بحافظه خصوصیات استعدا و اتمت خاص و زمان و مصلحت آن وقت
 بود اگر خلاف آن کنند نقصان شود پس کامل بود و درین شریعت بحافظه مصلحت نوع انسانست
 پس تخصیص اوقات و استعداد اتمت خاص نباشد بلکه برای هر امت از فرض و نوافل و سنت
 نبه تشدد و سهولت موجود است گویا معتدل ترین شرایع شد و این وقت صنعت است تفصیلش
 گفتن نمی توانم در جواب شخصی ارشاد شد که نهید و همه مسلم جان نیست مگر کافران حربی
 مثل کوهیان و سکهان بطریق اولی و نرو بعضی بیع ذمی هم جایز و خانه زاد لیکن کینز که یعنی غلام
 شخفه و کینز که شخفه که خدای شد نه فرزندان تابع کینز که خواهند بود مال ایشان هم اکثر آزاد
 نموده مگر نفقه موافق زنی ایشان واجب مالک خواهد شد در جواب مریدی ارشاد شد که حاصل
 معنی لا شفا فی آخر ام در حدیث آمده است مگر آنحضرت روزی پیشاب شتر مر لقیه را فرموده بود
 مگر شاید مراد حرام نغزید شراب باشد پس فرمود علما تجوز آن هم عن الظن شفا فی قوی کرده اند
 پس فرمود که نشاید مریدی عرض کرد که جناب مولوی نحرالدین صاحب علم میگویند که شعی شیعی
 سنی سید هستند مریدی هم شیعی را میگرفتند ارشاد شد آری کلمات موافقت شیعی البته میگفتند
 و مریدی هم میگرفتند از من که بسیار محبت دینی تکلفی بود و در نه پر سیدم گفتند در بعضی اختلافشان
 که دفن مکان امام باثمه و نذر یکروزه و پیه و سبیل آب راه تغزیه و غیره ایشان موافق میشوند و بیعت
 میگویند و از سبب تبر او بیعت بردار میگردد و اگر نامرضی باشد هر چه حکم بقیه باین نیت است تخمیر
 باز آن مریدی گفت که در بیعت طوایفان که هنوز کسب میگزینند چه نیت بود فرمود چه و غیر

طوایفان کلان بسیار دوست و مقربند و هر یک بودند معلوم نیست کتب خود میکردند و یا نمیکردند
نویسندگان شان همه امورات مقررات خود را بنیکردند پس فرمود آنچه بحسب با پیروان ماتحت یعنی
سلطان المشایخ و غیره داشتند یا صحایه اثر ظاهر را در یافتند که در هیچ و نام ایشان چشم بر آب میکرد
و تغییر ظاهر میگشت چنانچه رو بروی جنازه شاه غلام سادات صاحب که قوالان موافق رسم
بعضی چشمتی بهیته بای مرثیه حضرت سلطان المشایخ زبانی امیر خسرو میسر دهند و عجب حال ایشان
بود بانه فرمود که مولوی فخر الدین را سوسانک تغییر چهره چشم اندازد و در ظاهر بنیکردند مگر در ان
شان بسیار رخص میکردند چنانچه بر لبه پهن در بند میکردند که خدا اوجده سیکه دیگر سیه را میگشت
در پیرایه حضرت نبی افتند و در آغوش میگرفتند بلکه میزدند و بهین نوع در تراکیج میشدند و میکرد
و عرصه بعد میشد و در بند کرده بخواندند شخصی قبول صورت و خوش آواز را حلقه کشیده بود
بیشین امام میکردند از کثرت هم آغوش و دیر می تنگ آمده گله های میکرد پس فرمود در جواب انوار
محمد سعید خان ابرشاو شد که کنیزک در آن حرب بی صلاح جایزه است از کفار نه از مسلم برام
و لکن خود غیره از آن حرب نیست از کلکته تالاهور همه دار حرب باشند در جواب آن بزرگوار
ارضا او شد که سپردن مرده در زمین درست است نوشته اند عجب حال حضرت یوسف نگ
گفتن بکبر است فرمود پس بای استدعای ایشان بر لبه حصول تقوی فرمود **اَللّٰهُمَّ يَا مُنِمْ**
اَلْقُلُوبِ شَبِّ قَلْبِي عَلَىٰ ذِيكَ طَاعَتِكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّ كَشِبْتُ قَوْلَهَا وَنَكَهَا اَلَّتْ خَيْرٌ مِنْ نَرَا
بهفت بار صبح شام بخوانده باشد اگر مردم از وبا و خوف مرگ شهر را گذر داشته یا از طرقت رفتند
شد منع است فرمودی عرض کرد که سوسانک حمنه عات شرعی از آدمیت در قلابه
استاد و مرشد و اقرار او اجباری گذارده است رفتن فرمود ایند امین آمده پس فرمود که سابق الزی
چنین امر مردم قضایات بسیار میشد چنانچه بزرگ از قضایات و حید الدین نام از مولو
صاحب بسیار آشنا بودند و تنیکه شکل عام نادر شاه شروع شد و شنیدند که نو بهشت قریب محله
صاحب بر سیده پس ایشان از مکان خود که جانب غربی بود یک پنجه بدست گرفته بار

باز پرسیدند خود در زمین

و طای برای حصول تقوی

بنابر حکم خداوند و ادعای دو بیکدیگر باید آورد آئینده اختیار خداست در عدم قبول هم
 حکمت است یکی آنکه خدا معطل شود یکی پاریان نخواهد یکی نخواهد در هر دو عمل تجارض شود
 حسب تذکره ارشاد شده که زنکه در مسجد نبوی جارد بکشی میکرد ناگاه مرد وقت شب
 و نقش کردند همه آنحضرت پدید بیان کردند برقرار و رفت و نماز خیزازه خواند بمجاوید نور و ست
 قبر رسید بسبب کلام عمل است عرض کرد از جارد بکشی ارشاد شد فرمود او را همین عمل کار
 آمد باز فرمود که عرض کرد فی الواقع در هر چه حکم تاثیر یکسان است آنچه محسوس است کم عقل
 می شناسد و در معقول بسبب عدم تحقق متکثر میشوند خلاصه آنکه نیاید بجا آوردن حکم و ادعای
 باید کرد و اعتقاد به وجود است هیچ نیش و فرمود آری مگر بعضی امر متعلق بعین کرده است چنانچه موسی
 علیه السلام را در وقت است رجوع کرد حکم شد دست مال کن به شد باز همچنین شد باز بی علاج بود
 شد باز حکم شد که نزد طبیب بروی عرض کرد ارشاد شد که میخواهی که کار خانه طبابت
 ما را ضایع کنی بیکد و بار خلاف هم کردم شش عرض کرد که طعام مردم و طوایف را بر است
 ارشاد شد که اگر دوم چنین مینواز و حرام است و طوایف را نینده محش بگر فرفن کیده اگر
 خواهد بدد حلال خواهد شد گو داد از همون مال حرام کند جائز است و تعال را که عرض میگردد و یا فرود
 را درست است و رقیه دزد هر دو درست یار و کند یا چهار پایه و غیره بد بد شش بر سید بقره دان
 و در فرفن درست است یا نیست ارشاد شد اختلاف کرده اند صبح همین است که نغمه باید
 و داد اگر غلط گوید که معنی تغییر شود مثل آنگ نغمه فرفن است و الاستحب ارشاد شد
 که وصل ن قبل از غروب نیست اگر چه نماز بنمیر و و ارشاد شد که قصه سیف الدین
 نامی که تمام شب بیدار بودی و صبح اشعار خسرو انجمن خواندی که همسایگان بیدار گشتند
 همه شب زود بیدار بره صبا شسته همه کن خواب احت من بتلا شسته
 غرضه در راه امکان چو خیال از دست این هو علی سلطان بدید گدا شسته
 بعد اصلاح فرمود و تراشی قبر بشید بسم بیچ از قاعبت بیداد نکرد

در وقت شب
 در وقت شب

پوست برکت ز سر آن خالم
 ایقدر بود که پرگاه نکرد
 حسب تذکره اوشا و شد که قوالی پیش بزرگ شمر
 شعر خواند
 بدی شعر خود بهان فخرم شد تا بوسه زخم بر لبه انگه که بخوانی پاپس خوش شد و بر لبه دیدن آن شاعر
 بخانه اش در رفت او گفت مرا به بخشایش دعا کرد او را بخشیش رسید پس فرمود که عجب حال است
 که این قوم با وجود صحبت بزرگان و خواندن اشعار با معنیون بے کیفیت میشوند پس فرمود
 عید گاه یا عزیز بیان کو بے تو
 انبساط عید دید رو بے تو
 مد بلال عید قربانیت کنم
 لاله طلال عید من ابرو بے تو
 یا زار شاد شد لیسن العید لمن لیس ابجدید بل العید لمن امن من الوعیس لیس العید
 بل من ركب المطایا بل العید لمن غفر له اخطایا ارشاد شد که صدقه فطر اگر تکفل قوت والدین
 است از طرف غلام پسرت شان هم ادا نمایند و تقدیم اگر بد مضایقه نیست عند التذکره
 ارشاد شد بتعالی بر سر دوا این نکته خوش بماند و اکثر شافعی میسر سید اقبال این روایت شریف
 آمده عرش کرد که بنایق ازین مردم از اولیا مطلب خود را می یافتند حالا هر جا که میرودم کافر
 شده می ایمن شاد شد اگر باین یقین نزد بزرگ می رود که خلاف تقدیر خواهد کرد از دوی
 کافر شده می رود و تقدیر چنین است که هر چه میخواهد می کند چنانچه قصه حضرت امام حسین علیه السلام
 که میخواهند که چنین شود آنحضرت سئو نوبت دعا کردند که تقدیم خلافت علی بر ابی بکر شود و
 تقدیم ابابکر شد آنحضرت دعا کردند که امت ما هم قتال و جدال نکنند ارشاد شد که خواهند کرد
 مستعمل نشد ارشاد شد که در حق کسے اعتقاد خلاف کتاب نباید کرد اول فهمیده اعتقاد
 باید کرد و باید فهمیده که نور پسند حال اولیا سوا می گرامت و خرق عادات که میتولید ارشاد شد
 که رفتن عطش خود بهین کمال است حالا بهین دعا باید کرد که عطش رود بسیار کسان هستند که به
 تشکین نشسته اند باز هر یک از ارشاد فرمود که یاد داری حالا و صول بهین دفع عطش
 هست بسیار سخن بخت است ارشاد شد - انبیا معصوم و اولیا محفوظ

معصوم گشته است که بر وی گناه محال باشد با وجود استعداد گناه محفوظ گشته که از دگناه ممکن
 بود و گویان نشود اول مستلزم محال است و دوم ممکن غیر واقع ارشاد شده که روضه حضرت
 عزت الاعظم را کما فی گویند تاریخ یازدهم بادشاه و غیره اکابران شهر جمع گشته بعد نماز عصر کلام اند
 و قضا بدخیه و آنچه حضرت غوث در وقت غلبه حالات فرموده اند و بشوق انگیز بی مرامی ترانه سب
 میخوانند بعد از آن صاحب بنیاده در میان دیگران گرد آمدند و در بیان شششنبه و صاحب حلقه استاده ذکر هر
 سیکوینده درین اثنا بعضی را وجد و سوزش هم میشود باز چیزی از قبیل سابق خوانده آنچه ظیاری
 باشد از مثل طعام و شیرینی نیاز کرده تقسیم نموده نماز عشا خوانده رخصت میشوند ارشاد شده
 شب پانزدهم شبان از وقت مغرب تا صبح صادق نزول الهی یعنی تجلیات الهی بر سر آمد و پیا می شود
 اگر در اندک تمام شب با اکثر شب زنده دار و بقول مشایخ صدر رکعت بعد از رکعت قل هو الله یکبار به
 پیشاه سلام یا در رکعت یده سلام پنجاه پنجاه بار سوره اخلاص و نیز فرمود که در حدیث ضعیف است که
 آن صحیح نیست مگر برای عمل بهتر است چهارده رکعت یا بخواند بعد از آن چهارده چهارده
 بار سوره الحمد و سوره اخلاص و سوره الفلق و سوره الناس و یکبار ایتة الکرسی و یکبار ایتة خیر یعنی
 علیکم نافعم خوانده و عارضی خود را قریب خود و احیاء کند و نیز فرمود که کین یکبار خوانده یکبار
 و عارضی خود هر که نماید باز هر بار خوانده یکبار مسکوره باشند قبول خواهد شد ارشاد شده
 که هر چهار دفتر که سبق ذکر آن شده بیشتر تقدیر میرم است بخلق و مدخل تیسع مگر در بعضی جایگاه
 از آن بخلق نبود چنانچه فقه آنکس که روزی در تمام سال که چندین بود همه یکبار گرفته تصرف کرد و
 باز یافت ارشاد شد زکی آنست که اعتبار از این شلته را بجز و گفتن بفرمان لیکن نه از تقریر بنده ارشاد
 شد المعاصره بسبب المنافرة ارشاد شده که درین ریاضی مثل سولوی ریفیع الدین
 در هند و ولایت خواهر بود و اهل قصبات را ازین فنون مناصبت نمی باشد مگر سولوی عبد العلی
 صاحب تراصردیکه پرسید که تجدید بیعت از شیخ واحد آمده ارشاد شده که آری اگر خود
 با حذر خلاف طریقت یا شریعت چیزی کرده باشد واجب است اگر نیز میجوید بنود از غلیفه و غیره

یا بهرین الکعبه چنانچه بزرگتر بود که از کلاه و دیگر پارچه هر روز بیعت میکرد و پانصد فرمود کتابهای
 این سکه مثل دهب المردین دیگر اند و این سخن دیگر علم دیگر است در جواب سیاهی و شاد
 فرمود که نیت روزه رمضان شریف در روزه نفل در روزه نذر غیر معین نادر و پاس روز است
 مگر نیت قضای روزه و روزه نذر معین از شب می باید ارشاد شد که قصه چیزها چندینده که
 است شهر است از بست کس شنیده باشم و بسیار مشهور خبری که تقریر این سخن استخوان فروشی است
 مگر پیش نمایان که مرید و مولوی صدر الدین بودند اینست که خواجہ سلطان عامل و دوسه
 در افرانه ننگال که مرید خاص و عاشق آغیاب بودند و نسیه سپه خوب که بهتر از آن کم میباشد
 خرید بودند بیا که درین امر تجارت بود آوردند فرمود عیب قوی دارد که زیاده آن سکه روز
 پنجوازدست آنکس بسیار نجات نمود و قریب تلف رسید پاس خاطرش از عجز ننگ بدل ساختی
 چنانچه بحر صفت او نمودم مرد تیر فرمود که حضرت آدم را جبر از جمیع انبیا حضرت داد و خوش آمد
 سیر آنست که او شان را هم خطا می افتاده و از آن پشیمان گشته ازین جهت مناسب است
 باز فرمود کارخانه حلال عجیب است بخیاں علمائے ظاهر بنی آید بیا کس معامله جدا گانه میشود
 باز فرمود که استیجاب آفریده میشوند مگر آنس تا که تو بکنند یعنی بکشند هر که مشرک باشد
 و کتیمه دارد و طوایف و غیره زانیان و کثوف والدین و قاطع رحم و قاتل نفس و شکلی از ملا الدین
 فرود حسن بیخ باز از بریدن زلفت زشب هر آنکه بکاهد بر روز انست
 از اسطو بر سیدند که افلاطون چگونه سخن بود گفت سبب ببالغه الله کنس را انسان تا که ارشاد شد
 قاعده خواندن مهر آنست که از آخر خواند چنانچه در سج گشته پس از فاروق عثمان جانشین آمد
 را ارشاد شد حضرت دلی گفت دین داد جنت نیست که آید باد اگر شنود قصه این پستان
 که شود طایفه هندوستان فرمود که در وقتیکه خسر گرفته و بی اختیار بود که چون نظام الدین
 اولیا سلطان المشایخ موجود بود که میگویی چون آدم داخل غیاب پور میشد حاضر شوگر گوی
 بشد خستش کرده - فرمود که سید حسن رسول خان معمر حدیث شریف بود و بسیار و دست بلکه طایفه

هم میکردند چنانچه روزی بر سر ملاقات رفته بود بر چار بانی نشستند و گفتند دانستید که پسر ششم
 نامریان شما ناخوش شوند عیدم فرمود هرگز ناخوش نخواهند شد چرا که سنگ و گریه همیشه بالای یا
 بر بام من خراشد بسیار فطوطا شد و قوی خوش طبع بود و بسیار بیباک بود چنانچه فحش هم گاه
 بر زبان می آورد و دوست قصه ابتدا و انتها بیا بیا میگردید بلکه در فحش کلمات هم میگردانید قصه
 سنگ و حمل شانه روی دوست دهنده از کوچه کان هم بازی میکرد و قصه عالمگیر هم گفت
 یا رسول الله من گویم که جهان تو ام با عقیقه سی طعنه خوار ریزه خوان تو ام
 بر لب افتاده زبان گرگین سگ ام تشنه جان آرزوستی کن از سحر احسان تو ام
 بنزد گه سوال کرد که اعمال سفله قوی تاثیر و اعمال علوی طاهر اضعیف الاثر اند چوب
 چیت امرش او شد در شرع شریعت منع استعمال سفله از جهت نقصان دین است
 نه از جهت انکار تاثیر مثل حرم اکل ستم که تاثیرش بر حق است و وجه تاثیر حلد آنست که احوال
 روز را پاسبانم و غیره زیاد از باد شاه و وزیر میدانند پس تدبیر از عدالت بدیر می شود
 و تدبیر از پاسبانان جلالت چنان باید فهمید مثل موافق است ارشاد شد که طریق فرق خطره
 نفسانی و خطره شیطانی چه طرز باید کرد یعنی شیطانی آنست که حجاج نمیکند و نفسانی حجاج میکند
 اگر عبادت بطور خود بخوبی میکند و الا فلا مثل اگر چیزی می دهد به نیت خالص خرج مینماید و اگر
 بسمع دریا می دهد که نیت خالص خرج مینماید و نیت بد و خطره نفسانی آنکه حجاج نمیکند و نیت بد
 که کلام اشد اینهاست فرمود نفسانی چرا که حجاج میکند مثل جنگ و نگر و نریه باز فرمود خطره
 نفسانی مشکل دفع می شود جنگ صف مینماید داد بفراده مینماید دیگر خلق و دنیا مثل زن و
 فرزند و لباس و اسباب باز فرمود در اندک حرب شیطان دفع میشود و نفس بدقت باز فرمود
 حُبِّ الدُّنْيَا كَأَنَّكَ لَمْ تَلِدْ بَارِئٌ فَرَمُود دزدی شیطان نزد حضرت یحیی پنیامبر که گاه بقول
 پنیامبر قصد گناه هم نکرده آمده آنحضرت بدریافت ظلمات معلوم کرده پرسید کیستی گفت
 شیطان فرمود چرا آمده گفت برای مشکلی و آن آنست که بعضی مثل گا و بهر جانب که میروم

می کشد و بعضی مثل شماعباد است آنخصیص که برای این دخل ندارد اما آنکه او شان را از محبت کمال و چهار
 روز و سال دو گزنی بکازی مستعد می سازم ناگاه خوف الهی غالب میشود و باز منی مانند و گریه و تزاری
 منی نمایند باز فرمود که کار شیطان آسانست کار نفس دشوار علاج شیطان ذکر و سدا و تلاوت
 قرآن و علاج دنیا زد و علاج غلبه غلظت مگر علاج نفس دشوار که فرمود که اندک عذوبت نفس
 ۲۰ بکنی بکنی کنی فہنیدن علاج آن دشوار هر چه خواهد هر گز نباید داد مگر در پرده شرع
 عجب و حسد و دوام قوی شیطانی است که اولیا را هم از ایمان می برد چرا که این عجب تعلقی از عبادت
 دار و کسب و کمال چه عجب خواهند کرد قوسے نابیر نام جیتی نو پیدائی خود آمد حضرت سلام الله پیا
 سلامتہ الله فرمود بعد از آن قوال مذکور را فرمود که چیرے از دنیا سری بخوان و بعد از شریفیت
 چیرے سرانیدہ چیرے دیگر شروع کرد فرمود همون سابق را باز خوان تا ویرے خواندہ بار چیرے
 دیگر شروع نمود فرمود همون خوب بود و چون مجاز لبس یا غالب است قوال مذکور عرض کرد آواز بلند
 را غلبے پیدا گشتہ شاید کہ کسی سحر کرده باشد فرمود کہ خواہی آمد تدبیرش کرده خواهد شد باز قوال
 عرض کرد کہ چیرے از اشعار عربی خود بر لے سرانیدن بندہ را ارشاد شود فرمود بدر شد نیست
 کہ عربی باید ہندی برای این امر خوش است باز احاج نمود فرمود مضائقہ نیست گفتہ خواهد شد
 بعد یکدیگر و گہمی خطاب بہمندی کردہ ارشاد فرمود سابق در دسری کہ داشتہ از استماع احوالش
 زایل گشت کہ سر بردن جانب قلب نمود کہ کشا گشت شخصے عرض کرد کہ بعد مردن عرصہ
 بہت بخور شدہ کہ قبر نہ بد گشتہ درست نمایم یا نہ ارشاد فرمود کہ مضائقہ نیست اگر نتوانند
 عرصہ را ہم کشا بد لیکن پرہ کردہ دہر و معاینہ نکنند ارشاد شد کہ کو دکان کہ نہ گام شی مردمان
 را مصافحہ و قد مبوی شدن می بیند خود ہم ہوں بطور می کنند فرق بمقلد و محقق ہمین است
 عقد حق آنچه میکنند ویدہ و فہمیدہ میکنند باز فرمود کہ تقلید ہم خوب است بسا اوقات بکار سے ای پس
 قصہ نقل حضرت موسی از کتبہ صوفیہ نقل فرمود کہ سہ سوال کرد کہ بعد مرگ علاقہ با بدن اگر چہ تنگ
 کشنہ عامی باشد یا ولی می نمایند ارشاد فرمود کہ البتہ چاہے کہ اکثر افعال یا باشند می نمایند و بعد

نامسقول از تو چه روح میگوید از تو چه هم ضروری نیست چرا که مثل نور آفتاب خواهد بود مگر در دنیا
 مانده ناپاک مثل کوه چنانکه سنگ بنایه خوانند نیز سنگ را در درسه شریعت و در وقت بود آماه میگرد
 ارشاد شد که در حدیث آمده که بیماری آیین یعنی آه میگوید منع کردند پس آنحضرت فرمودند
 بگذارید اندر آنکه آیین هم بسبب از اسرار الهیت بدان استراحت میگرد بیمار **اشعار**
 چنان جان جهان این گشتان شادمن میرون ۴ روان شد جان مرغان پس گوی ز تن میرون
 در جواب سیاهی ارشاد شد که جماعت هر چند یکایک متعذر در یک سجده مستعد بود مگر بنیاید
 خوانند هر همه با رالایق است که غرض یکجا خوانده تراویح را بجا آید تا مختلف خوانند شخصی عرض
 کرد فلان مرض تازه باید کرد او شاد شد یک قوم امراء است که از شان ایشانست که در
 اندک مرض جمیع اطباء و ادویه و غیره استعمال میکنند و جماعت فقرا و غرا با دست در شان ایشان
 است که چندان سجده نمایند و بعد دو چهار روز اگر طبیعت یا غریبه دوا و دوا بچنین بیمار دوا بفرماید
 دوا بفرماید و استعمال نماید چنانچه بنده را گفته اتفاق میشود آنکس عرض کرد که بفضل الهی همه ادویه
 و اطباء آنحضرت را موجوده اند مگر ریخ اختیار می دارند فرمود غیر ریخ را که اختیار نمیکنند این سخن
 سخن است برای گفتن مگر اینکه در میان دو ریخ آهون را اختیار میکنند چنانچه از ریخ رجوع باطباء
 و تلاش دوا و غیره ریخ اندک جسمی قبول کرده میشود بچنین دوا مثل فرمود چون در تراویح
 آب آمد و ابام قرأت کم نکرد و لباس مردم تر شدند بعد استماع آن ارشاد فرمود که جایز است
 ترک نماز کرده بجائی محفوظ رفتن خصوصاً در وقت ریخ بعضی و نیز کم خواندن قرأت و گفتار غیر
 انا اعطیناک الکوثر بهتر است ارشاد شد و حب را آنحضرت ماه خدا و شعبان را ماه خود و
 رمضان را ماه امت قرار داده لهذا حضرت امیر گفتند رابع الرجیب اول شهر شوکم و ایوم شوکم مرید
 عرض کرد که فائده طے سلوک بطور مجددیان و اصطلاح شان چیست ارشاد شد که حضرت
 مجدد و اتباع شان میگویند که این طور خاص ما رعایت شده بچکس بود و دیگران گویند که
 ما را هم این اسرار و مقامات پیش می آید مگر بنده مشان نمیکنم پس فرمود که چهار فائده خواست

یکی آنکه از انجا محفوظ می ماند چرا که چون بخش از فرائض را توجیه نکشف مگر دو بطرف اتحاد
 بعضی رجوع نمایند و اینجا اکثر نشود و اگر بشود بر توجیه شودی عمل میکنند دیگر از خاصه ایشانست
 که آدمی تشیع می باشد پس فرمود که دوسه قباحست هم هست اعلی ترین آن اینست
 که برعمون اکتفا می نماید و چیز کم را بسیار میداند و عیب و پندار هم میشود لیکن این چنین است که
 از جهت اشخاص باشد نه از جهت طریق پس فرمود کامل هر فن چه ظاهر و چه باطن کمتر میشود مثل
 علم ظاهر مثل علم باطن هم باید فهمید باز فرمود هر چه شود عینیت است همه بهترند از شاد و فرمود
 که بعضی بزرگان لایسته هم بودند چنانچه بزرگه خواست که زحمت خلق از خود دور کند در روز
 صوم رمضان شریف از دوکان نان بانی که بسیر غلاش بود و خود مضطرب و بی پس نان گرفته
 خورد خلقت متعجب شدند از احباب خود حقیقت امر بیان کرد باز فرمود پس قصه مولوی رود و
 شمس تبریزی چنین است که مولوی سواره میگذاشت و ایشان زیربانه استاده سوال سئله میکرد
 چنانچه از مولوی هم پرسید غایب که مسئله توحید باشد پس مولوی هم دانست که شخصی خوب است و
 شمس همین هم دانست موافق عمل لایست بر یکا است سوار هر دو بخانه رفتند چون مولوی بسیار
 خوش شده همان داشتند و قبت شب شراب طلبیدند و گفتند ما محکم زنگه هم باید پس خود خمر خود مع
 شراب حاضر کردند بسیار خوش شدند باز ارشاد شد که بسیار محبت و با هم قائده ما بود مثل سیر
 تعریف بنماید **مثنوی** چون حدیث ردی شمس الدین رسید شمس چهارم آسمان سر کشید
 و احب آمد چون که آمد نام او شرح رفر کردن از انعام او و شمس تبریز از حد الدین که بانی
 است و مولوی مرید پدر خود در طریقه کبرویه باز در جواب سائلی فرمود غیب بودنش و تولدش
 از خاک منصوفلط است و دیوان شمس تبریز تصنیف شمس تبریز است مستانه گویان غلط است
 که تصنیف مولویست مولوی خوب میفرمود باز فرمود در مقدمات شمس تبریز خوب دیده ام
 که با خوار و بوانه و با محمد هوشیار است لغت خوب میگوید با خدا هر چه بخواند میکند ارشاد شد
 قصه عجیب است پیش حضرت والد ما چه بقسم غنیه میگفت یعنی کشمیری بطرف ملک اکن رفته

پیش مداح در فرقه باور چنان نکرش بعد مردنش نوافق دستور آنجا بجمعه جماعه خدام خاص این
کس را هم در سر دلبه نهادند چه می بیند وقت شش و دو بمرشته همیب چنانچه در حدیث است آمدند از
خوف آنها بگوشه رفتیم معلوم نیست ما را چه چه سوال جواب شد آخرش ادرا میزدند و اعضایش بریزه
ریزه میشدند با همه بیوش میشدیم و بعضی مردند و من کلمه میخواندم و فرشته با جانب من دیدند و ما را
بعد از گفتن که چرا آمده بودی در کشمیر رسانیدند پارچه از اعضایش که به بدن من ریزه حشره رسیده
بود سوزش آن کمین رفت هر چند سجا که کردم به نشد در دلی آدم بشین بزرگان و اطباء رجوع کردم هیچ
نمانده نشد مگر غم شما ابو رضا محمد و رد فرمودند تا اینکه بردست لقت زده برای خامی مالم تسکین نیامد
سخت تنگ هستم در جواب بطیلی ابر شاد شد که از مری که مرده بعد از دین که حق عید است
تخمینا اگر معلوم نباشد سر نماز فوائت و آثار گندم شرعی که معنه و تردد و از ده آثار میشود و برای برزخ
ماه رمضان شصت آثار شرعی و برای زکات هم و برای حج هم نفقه و سواری آمد و رفت آنکس آنکه
اگر می بود آنها را میداد بر ذمه احدی من بود باید داد اربشاد شد در وقت اضطراب یا ضرورت
مثل فاقه و جامه عریانی یا خانه یا بر باد می کشد یا بر باد می آید در آن بیلغی خرج کرده شود دادن
جایز است و سزاوارده خواهد شد اربشاد شد آستین دراز هر چند گناه نیست لیکن زیاده می
باید مگر بنابر ضرورت یا مصلحت اربشاد شد که در وقت ماز و حادثه پیش آمده بود یکی آنکه
قاضی قصیه سونی در صوم حقه می نوشید میگفت کشیدن و خان موافق روایت هدایه جای که گفته
اگر خاک و عیار در و بسیار بخل بود و صوم می رود و خلطه اتباع او میگردند هر چند نهانند که میان
و ظن داد خال فرق است لیکن بنشیند آری اگر در شکم و غیره شود پس فتوی باید داد که در صوم حقه
کش و فدی و آثار گندم میداده باشد و دیگر چند افغانان با فغان امیر ی فتوی در و ایات
بنابر جواز مغفروشن در صوم نوشته داده بودند چون نوبت بمن رسید فی الواقع در روایت
اشتباه میشد لیکن غلط است و میشدین مغفروشن غیر جائز در جواب اربشاد شد که خواندن سوره
انعام و سوره عنکبوت و سوره روم در شب بشت سوم رمضان شریف بنابر دخول حبت عمل

مشایخ است در حدیث آمده و اگر باشد در ضعیف ارشاد شد که اصل کیفیت و نسبت است
 بهم باید رسانید و در این مشغول باید بود بانی موافق استعداد آنچه مقدار است بنظر و نخواهد رسید
 حدیث از مطرب میگردد و از او را در هر کس که کس نشود و نکشاید بکبت این معماران

ارشاد شد جامع قوه نسبت و کشف حد شریف بودند چنین کس کمتر می شود هرگز نسبت
 بقوت میباشد کشف کمتر و بالعکس چنانچه چند بزرگواران زبان سابق را نام برد هر یک
 در حصول این امر عن کرد ارشاد شد همچنین است تو خوب فهمیده پس فرمود و چنانچه در تفسیر
 است که وقت مرگ و بعد مرگ بکار آید نیست کشف گوئی پیش از حصول دنیا نیست باز

فرمود و کشف قهر و کشف قلب از همین نسبت و کیفیت و غیره پیوسته میشود مگر کشف حقایق و
 الهامی نسبت اتحاد را طور دیگر است که مفقود شد حالا بنظر نمی آید هر یک که حال شاه روشن علی
 صاحب دهنگوری عرفی کرد و تأثیر صحبت و بعضی کشف گوئی و بعضی صدور خرق عادات ارشاد
 شد ضمیمت باید انکاشت باز هر یک را فرمود که پایین چار بانی منسین چون نشست

فرمود که صدر هر جا که نشیند صدر است ارشاد شد که غریب بسیار خوب علوم شد و در
 در سرودند شعر هر جا که گفتم خانه هم خانه ترایا بمم آنجا نروم هرگز که بخت نه ترایا بمم
 شاید از جامی است ارشاد شد که برای تعزیت و فتن بسیار ثواب است آنحضرت می فرستاد
 حدیث آمده چنانچه کودکی را لال مرده بود و آنحضرت تعزیت فرمود ارشاد شد که در حدیث آمده

که گیسویت بزبان نیاموزید و در رسیدن بیاموزید و بهترین عورات رسید و بهترین مرد تیر اندازان
 در جواب سائلی افغانی ارشاد شد که دست در عرب چنان بود که اسم عم و جد برادر زاده می نهادند
 چنانچه پیغمبر رئیس قوم بنی مخزوم عم حضرت ام سلمه که خالد پسرش و عبد الله پسرش مسلمان شده پس
 عبد الله که نیز خالد نام داشت در وقت حضرت عثمان جانب هند آمد و کابل را فتح ساخت از افغانان

آنجا قریب است کرده قلعه حسن بنیم ساخت یعنی افغانان اولاد آن خالد بن عبد الله بن پیغمبر
 خالد باشند محتامی ایشان آن نام بر همگی خود قرار دادند ارشاد شد که در ملک چین گریه

کثیری باشند و پیش از بسیار جزئی شخصی از والد ماجد نقل میکرد که همراه من گریه بود تا جایی
 که در چین میرفتند و زخم دیدم که گلوله بازان در دلبت طعام را حیه بر سطح رفع موشان نمید
 استادند من گفتم چای نوری در مهند به پانصد روپیه می آید از آواز من موشان می رستند
 چنانچه فرو ختم از آواز من با لکل موشان رسیدند شخصی اعتراض نمود که بے دیدن گریه موثر
 چنان نیست ارشاد شد بزیا امپ گاهی شیر یا گاو را دیده است که با طبع میرمگاه گاهی
 بعد عرصه احوال بزرگان از که اسم کتاب می شنید ارشاد شد که روز یکشنبه بر قبر معروف
 رحی اجماع کثیری شود و بیماران شفا می یابند عند الله ذکره ارشاد شد که هر چند حدیثی
 دین مایاب ندیده ام مگر میدانم که اگر کسی روزه نفل بدعت یا لقمه کسی افطار کند بهتر
 نیست نزد امام شافعی خلافاً للحنفیه قضا هم نمائید به بزرگے ارشاد شد بضح و بشام
 شصت و دو بار یا تحمید میخوانده باشند ارشاد شد در ملک عرب از مفهوم گاوی و آیت
 ندارند اگر چه بخند میگویند در جواب مریدے ارشاد شد که نسبت ذوق شوق در صحابه هم بود
 لیکن کم ارشاد شد حدیث مشهوره کل طویل الی آخره صحیح نیست با هم در مثال میگفتند
 ارشاد شد حضرت موسی بسیار طویل بود ابلی میگرد عباس همه طویل القامت بودند
 عقل الناس ارشاد شد در زینب میان صدیق و فاروق مرتضی میرفت گفتند
 اَنْتَ بَنَاتُ کَالْثَوْنِ فِی کُنَا جَوَاب شد کَوَلَا فِی کَم لَصَا که مریدے عرض کرد که ام روز مولوی
 قبل درس میگفت که حکم تشو و اما لکید ان بگردم عرب بود که کمتر بخورد و دروزه بنایه که خوردن
 است ارشاد شد که امروز بسیار ضعیف است سخن مختصر آنکه اگر خوردند گان سحر اقرار تکلیف
 در سج خود با نماند سخن ماحی است و الله لا یس فرمود بیک فائده سحر خوردن آنست که بسیار
 تو اهر شد ذکر خواب کرد نماز خواهد کرد الاقل خلافت عادت خواهد شد پس وقت خوردن سینه
 دقت خفقن و آرام بخور آنست و این تغییر بطور ہے فرمود که آن مرید بدل خود کند که همه
 نموده و فرموده مقتدا این خود بعمل باید آورد و نباید گذاشت و قبول بدل باید نمود که باطل

حقیقت آن دشمن نگردد و اگر نیت در خلاف آن دست دهد بطوری عمل باید کرد که نیت
 هم درست ماند و عمل هم از دست نرود مثلاً وقت تحریر باید شد و یک قدح آب یا یک
 خربا باید خورد و هر دو عمل درست آمد و بعد از هر یک حاصل شد ارشاد شد در حدیث آمده که
 مُحَمَّدٌ الْقَاضِمُ الْقَلْبُ ارشاد شد خراز و فارا گویند که در سر می افتد و تذکره قتل و شاهی
 و غم جوهر شدن شرفای شهر کنه و جواب والد ماجد رحمه الله علیه السلام و برون کالمان بهر
 فن قبول کردن مولوی علیم الدین بنگالی بشرط نوشته دادن بر همه فضل سبقت و ترجیح او شاه
 حکیم علوی خان که واقفی همچو طبیب پیدا نمیشود و معات کنانیدن نورهای مصادره جمیع از با
 نشاط و خواندن شعرند پیش شاهنشاه مشهور **س** شمع میگوید بابل بزم با سوز و گداز
 پند سر بریدن پیش این سنگین و لان گلچیدن است و نیز در ذکرش فرمود که روزی
 بخانه متور خان پسر روشن الدوله می رسید که سوار می شاه پسکه آمد مردمان پنهان کردند
 بزور و برود شده عرض کرد که سماع من بشنود چون چشتی بودند شنیدند چنان این بیت
 حسب حال خواند که شیخ و اتباع او بیوش گشتند **س** من خود چندانکه دنیا بایم اتم
 و تو هم چند آنکه مینائی هستی روزی در فراخ امیر خان پرسید خایه غلامان خورده جواب
 داد بر سفره نواب دیده ام ارشاد شد که مردم روم کشمیر بالطبع خوش سخن میشوند چنانچه
 در عهد مغربنده خطیب از روم آمده بود در استماع خطبه اش مردم بیوش شدند و بعضی
 نشسته بودند برخی دل گرفته ماندند و آنها که سخت دل بودند میگفتند که آوازش همچو تیر در دل
 میخورد ارشاد شد در حدیث آمده که در آخر زمان قومی پیدا خواهد شد که قرآن را تغیر میخوانند
 خواهند داد و در با شیعہ از ائمه و آنحضرت فرموده قرآن را بلحن عرب خوانند اگر چه بستی
 و بلندی در لحن عرب میشود مگر تغیر الفاظ واقع نمیشود و نخواهند بلحن یهود و بد فرمود قرآن
 خواننده را بلحن در آگ ارشاد شد که نوشته اند راست در روغ خدا اند که روزی
 در اراشکو و حفاظ لاهور را جمع کرد از یک محله بستی پنجره را بردند یا زار شاد شدند که در دلی حکیم

شاعر بسیار اندو بود و نیز فرمود که مردم این شهر را مناسبت طبعی با شعر و تلوینج بسیار است
 و همین را علم دانست و تذکره تحفه اشاعت که فرمود شخصی نوشت بود که کلمات عوینا ع
 و هجیون نه لکان البکیع المفقون عند التذکره ارشاد شد که هنگام سفر بکه
 مظهر حضرت والد ماجد را در ملک اچوتانه شیوت پیوست که یک کشتی مثل کچوه خورد بود از
 جهت زهر رنگ سبز نظری آمد و هر که اینش می زد می مرط از ارشاد شد که ملا جالی
 معصوم پادشاه بابر و سلطان سکندر بودی صاحب مقبره و حضرت قطب الدین که در آخر
 بحال شجرت اسیری بر داول سرو بابر بنه میگردید قصه بگوید با مولوی جامی که بحال برکت
 و ظاهری سبزه روی بود معافوب میگفت پرسیدندش که بنام خودم معافگفته گفت خدا
 فرمود جمع مال و عدده بود جم و مال و عدده یعنی جمالی است ارشاد شد که اگر
 کسی بر قبر جد شریف و اقیب شد و نسبت ابو اهلای میگوید و چنانکه از حلیفه ابو القاسم
 صحبت یاد فایده برداشت در رمضان المبارک بسبب خوردن آب بعد افطار و سحر و عدم
 شنیدن مغز و شش و عدم تشب عرق با دیان و غیره روزانه در چهره شریف و چشم و غیره
 درم بسیار بود و چندی باندگان و غیبه اجبا که احوال مزاج می پرسیدند ارشاد شد
 که رویش بر بین حالش میسر ظاهر نیست که می بیند و باطن از آن هم خراب تر چون
 زبان میانی محمد الحق صاحب نبیه و میده حلیفه حضرت صاحب نقیبه شنیده بودم و شتاق
 بودم که تجمیع آن از زبان فیض ترجمان حضور شنود پناهی تاریخ پنجم رمضان المبارک ششمنه از
 اقربا آنحضرت آمده عرض کرد که فلان عورت را که از سابق بمشطن بود از وقت تشب
 ستولی است و قریب مرگ شده او را نمیدید بسیار غلیظه و غیبه ممل آمده کارگر نشود و ارشاد
 شد که رومال دم کرده میدهم بگلویش اندازی هر چند من عمل غیبه بخوبی نمیدانم
 و بر چه دانهم بر آورم مولوی رفیع الدین که در اند و خودم در انجامت نمیدانم که چنانکه بگذارد
 آن نیز باید دریافت که در وقت زائیدن مرضی که آنرا که گشت نامند نباشد خدا محفوظ دارد



که آنچه در قریب بیع دومی و احراز مسلم در محققه ملال اهدا شایع بدایه نوشته و علمای قضات
 بیشتر قنونی بران سید هند چنانچه بدست خط مولوی نظام الدین دیده ام مگر من و آبا
 من قنونی برین سید هم صحیح نمیند اتم ارشاد شد که در وقت جهانگیر بادشاه شخصی
 عاشق خفتر بود و بادشاه چونکه خود هم عاشق نور جهان بیگم بود و لذت عشاق را دوست
 میداشت پس برای دیدنش رفت او زیاده تر خسپید بادشاه بیدار کرده پرسید کیست
 گفت اتم جهانگیر بادشاه گفت برو خسپ پس فرمود که شخصی اجنبی که نه مرید نه آشناست
 خواب دیده که گویا بزرگ باجیه و دستار ثعلین چوبی عصا در دست آمده فرمودند که و باد
 شهر آمده است تدبیرش آنکه از مولوی عبد الغفر ترگوئی که نقش بر دروازه شهر
 بچپانند چنانچه بر سرش اندوده دروازه شهر سپانیدم خدا تا شیر خشید از هر یک
 استفسار فرمود که ملاقات بادشاه آنروز گیرید و عرض کرد که مع شاه غلام علیه صاحب قبله بودم
 اول که مشغول تماشا و سواری بودم بنده سر چند خواستم بخیر گشت رسیدن نتوانستم از حضرت
 چه نمیداد در میان بود و کجا ملاقات گشت ارشاد شد که من بر زنیه های مسجد میام
 بودم که بادشاه رسیدند و سلام و مصافحه واقع شد فرمودند که صاحب را خرج شد اتم پاس
 خاطر صاحب و نفع خلق الله چه مضایقه پس استدعا کرد حکم دهید که مولوی رفیع الدین جماعت
 کفایت گفتم امام مسجد جامع همه حکم شماست او شان را بگویم و میدانند که و پس رفت و
 طلبید و خواند من هم در گوشه دو گانه ادا کردم پس ما را نزد خود طلبید و خواستم که توافع کرده چنان
 نشینم قریب خود نشانید تا هم یکو جب و در ششتم تلبین توبه و کلمه و دعا بود پس ذکر خوبهای
 شاه غلام علیه صاحب کرده گفتم طلب فرمایند چنانچه شد باز دعا ها کردیم خدا قبول کند
 پس ذکر فرنگیان شد که همراه بادشاه بودند ارشاد شد روزی و ششیت الساجده
 فلان کس نماز میکرد و چون دست برای دعا بردارد و چند انگیز آجا بودند زبان خود است و دومی
 که و ند که از کئی طلبید و چه میکنند اینها هم چنین گویند یا میباشند پس فرمود حکم دعا است قبول فرمود

با اختیار او دست میگذارد که استنزه کند یا خوش بشود پس فرمود و روئے در اهل بغداد اندر ایشانست
باران بود باد و شاه پیاده با تا عید گاه رفت و ملوک هم حبیب در دست رشتن آنکس که میراث
بود وقت آمدن انهم مانند نواب فلان از من سلام کرده گفت برای طلب ابرو و باران بایزم
آن نشر یافت برده بود و نگفتم این ابر که ناکاره بود و بنا بر دفع او و طلب ابر بکار آن در قیام بودیم
گفت از تقریر صاحب که بویا غرض که استنزه کرد روز دوم هم بارش بشد روز سوم خوب بار شد
باران آمد چنانچه تر ترست آدم بویا صاحب ندکوز از شرم در بند کردند آواز دادم که در کبابیاید
کشتاد و نگفت صاحب ابر خوب آمد و ناقص رفت ایشان شدند و در راه کردند از هر پیدی خطای
نواب عبدالصمد علی خان که حمید حضرت بود ترقیم کنانید چون کاغذ و غیره خوب نبود فرمودند
مشیشه صاف اربنا شد کوفتال کهنه یاس رند در آستانم را با این تکلفها چه کار
ارشاد شد که بعد نزع از ارواح اقرباء و احباب هر کجا دور و نزدیک که مدفون باشند
تلفی واقع میشود و بشرط تخلیه رعداب همیشه ملائی میگردند از شخصی ارشاد فرمود
که ترتیب منعکسه در محفل برادران واقع شد یعنی اول مولوی عبدالغنی که خور و قرین همه
بودند بعد از این مولوی عبدالقادر از اوشان بعد مولوی رفیع الدین کلان از اوشان
حال آنکه کلان سال از اوشان هجتم یادی ماست ارشاد شد ملاقات اقرباء و احباب اندک
میشود قیاس بر آید از سفر باید کرد که اول همه هانمی آیند اگر خوش میباشند یا تنگی میکند
و اگر قرض خواهان گرفته اند شود چویدار یا و شاهای که دعوی ارادت میکرد و از آنکه ایشان هم
نزاع کرده بخانه حضرت پناه آورده و منی شوهرش آنکه بدر کرده دهند بار حضرت جلالت
فهمانند چون اهل غرض بود می پسندید آنحضرت با و از بلند یعنی برادر فرمود که اگر گفته تو او را
بدر کردن نمی توانم اگر تو هم آئی ترا هم احسان اندازم که راضی کرده بپایز و حاکم آن هم منع
نکنم از کسی که غلام حسن و حیره آغوه دم بدیده را طلبیده ستوره فرمود که از فیه نه دلت
برادرم کرد ستار بندهم و نیز ناراضی آید برادر یعنی سیک از نفرین سید است هر یک صلاحی

کلمه ی عشق از شش بهر می شوند در جواب سوالات شیخ لطیف علی عرفی بزرگ میان است
 شد که همچین نشی گری که بزرگ میان نوکر اند جایزه و جلال است و حق برداری کرده و سه د
 گرفتن و دادن در دوا حرب جایزه و الا سلام دادن بکفار عند الضرورت شرعی جایزه
 در مقدمه غلبت و دروغ سواست نگه داشتن جان مال بر اسے خوش و ناخوش کنسے
 غیر جایزه خوش آمد بر اسے جلب منفعت و دل خوش اگر زیاد مبالغه نباشد جایزه چنانچه
 خوش آمد حضرت کرده اند در مجلس تعزیه و رقص و غیره حتی توسع نرود اگر بجز بیکسان شود
 صبر نماید چنانچه کرده اند خوردن طعام عمید تحب و طعام شبرات جایزه از طعام میبست
 نبی آمده بقیه نبی معلوم نیست و گذاشتن اهل و عیال بے محاسن بنا بر خدا سبب عرفی
 غیر جایزه خدا طلبه حقیقه یعنی رضا جوئی خداوند آنرا محض نیت مے باید و فرزندان و
 عیال مانع آن نمند اگر شوند بگذار و شخصی پرسید که فلان پسر فرموده چارپائی دیگر نیست
 در آن الالیش و نجاست الوده است چه حکم ارشاد شد که مرده را از نجاست
 بسیار محترز باید داشت چارپائی خوب شسته بران بزند حکیم اسد علی که فلان فلان
 تو نیز بر دروازه ها بنا بر دفع و با باید چسپانید و در وقت خوردن طعام بسم الله تا آخر باید
 خواند حکیم اسد علی را ارشاد شد که حالی قلب شامس بگویم یا شامس فرمود که نسبت
 سابق نقشبندی با غلبه قادریه و مزج چشتیه بسیار لطیف بود لهذا در ادراک آن حظ
 بسیار شد و حالا کنده محض نقشبندی است کم لذت میدهد هر یک عرض کرد که مردم
 بالعکس میگویند که لذت چشتیه کثیف است لهذا کیفیت فرمود لا هر چند لطیف تر لذت
 تر پس حکیم صاحب معنی برنگی پرسیدند ارشاد شد که برنگی مبعوض حائز است
 که بکثرت معلوم نشود و گویا صاحبش گم میشود پس هر یک عرض کرد که ایشان مذکور
 میگویند و میگویند در یافتن مرا هم آنچنان حالتها دست میدادند استم و مشغول نمیشد
 و نیز دوا و یرو قافی و الوارات مصطلح طریقه مارا هم دست میدادند که نامش نمیدانستم

پس فرمود و بگوید گفته ام که همه حال همه بارایش می آید اگر چه باشی لفظی باشی و اگر یا ندانی
چنانچه من که سلوک بر سه خاندان بخوبی کرده ام فصل می دانم تفصیل کیسه باد گیجی بنمای
که آنچه نیست آید عمل باید آورد چنانچه نقشبندیه فخریه میکنند من اطلاع را دانم حال آنکه کلام
اطلاعت داده ام پیشود چنانکه چار سببی یا سه ضربی بنمایند من است همچنین با است
تحتانی و فوقانی چشیده خداوند لطیف نفس در روح و سر است پس فرمود اگر چه سلوک سوازی
نامان تلاثه نموده ام مگر من شناسم از کلام الله سبحانه احوال بشر فم رسا معلوم میشود چنانچه
سابق گفته بودم که شعر الهی عاشقانه از سبزی کن یا خدای کرده پیغمبر کن
چنانچه خود خدای خود پیغمبر می خود میدست میکند چنانچه اصحاب کهف را و مراد و عجب
بودن قصه شان نقل نیست که عوام می فهمند بلکه همین امور است چنانچه خود فرمود نیز
همدین قصه فرموده هر کس را که بخوام هدایت میکنم و کس را که نمی خواهم هیچ ولی و هم شد
سبزی نمیکند همچنین معنی ما که در موزن یا فرمود این وقت یاد نمی آید ما آمد که فرمود آنها
که مشغل بزرگی میکند برای آنکه مقدمه فنا شود مگر چون خوب دیدم در بزرگی انداخته را هم
فنا شده پس مرید عرض کرد که جناب مولوی رفیع الدین صاحب فرمودند که خدمت
خواجہ نوشته اند که بهر معقد توحید و خودی نیست او را فنا نمیشود و همین نور می بیند شعله
نصیب او نیست و تجلی است که منسوب بذات شود و الا نور است نصیب ایشان همین نور
می باشد فرمود آری همچنین است یا همچنین نوشته اند شعله آمده از طرف باد و شاه بلند
بندگی التماس کرد که چون و با شد است من هم فردا چهار گمری روز بر آمده در مسجد جامع خواهم
آمد آنحضرت هم تشریف آرند که دعا کنیم پس آنکس پرسید بجز در راه خانه است یا نه
ایشان فرمود که منع آمده بنا بر مصلحت که مریض بے نیاز باشد و گفت علی بن موسی انکس
عرض کرد که شخصی بزرگ بنام لے وصیت مفروض مرد ارشاد و شهادت و پیش نمایان او بود
خدا او را خواهد گنا نید و الا خیر اگر تو نماند و دشت و در شش او انما یسیر است و شهادت

سلامتش و خون نفس شده میشود آنکس در حق کرده که مرگش معلوم نیست و سلامتش
پیدا نه در دست دایمی مرگ جان بود که وقت شب آثارش معلوم شد سوره بن در یک آیه
بنا آمد صحت شد و ماند و تا که از جهت غلبه خواب سپیدم بلکه غنودم باز خود کرد و بیدار
شده شروع تلاوت کردم باز افاقه دست داد و فلیته فلان کس که بسیار حاضراتی است
از مردم سوختم گفتند تو ازین فلیته می ترسانی شفعه را همراه خوانم آورد که هیچ اثر نخواهد شد
پس بچنین رسیده که حال هیچ فلیته و تقوین در رسم تاثیر نمی بخشد حضرت تشریف فرما شوند اگر
چشمکال برج است درین اثنای در گوش مریدے فرمود که فلان فلان و فلان چند کسان
را تا به روز که باین شدت اجنه تکلیف میدادند چون مقابل من بجای شد میگذاشت و باز
سرگرفت چنانچه روزی در همین خانقاه جدا بسیار شدت با نمودند که مردم دیدند و شتابان
مناظرش شدند چون مرا از خواب بیدار کرده می آوردند دیدم که رو و عجبش کردم و فیت
در بند کنایندم بچنین با خبر گذاشت چون فلان کس که بخی مسخر او دست از جن خود
گفت متقابله آن کس طرح جواب داد که آنکس مقرب شانزده اجنه است و اطاعت مقامیت
نیست پس آنکس گفت که از رفتن فلان کس از چهاره میگردد و گفت تاثیر علی و غیره
بیچ نیست بلکه تذکره این شخص پیش باد شاه اجنه بسیار بخوبی میشود که همچو کس در میان
اهل اسلام نیست و چنین است و جهان است ازین جهت بخون آنکه میاد آنجا کس گوید
که بقایایه فلان کس با ساکنان و متوسلان اقربا یا فلان را ایضا میسر به قدرش کم گردد
از این میگردد پس روزی همون جن گفت که شمارا اندامی شود حضرت فرمودند
آری پس گفت میروم و باز نه آمد پس آنخدا همراه حضرت تا بجای آن بیمار رفت و
مفلو نم کرد که بعد رفتن حضرت بن این بیمار را گذاشته رفت و جن گفت و به شد
و گفت که یک غورت کلوی من گرفته بود و من برین من تسلط بود و جواب سالی
آری شد که آنحضرت در یک طبق یا کوبام را به حضرت عایشه و غیره خورده است

باز فرمود که اذنب دیگر است و جواز شرع بکار چنانچه صاحبان ظرافت بایستاد و چون ربنا بر
مصلحت منع نمایند ارشاد شد پنجم رجب پنج صفر تا نیت نیت است بهشت مثال
کسری کم بود بستان پنج سال عمر شریف شد ارشاد شد که مرض در روز چهارم با احتیاط
و تب بلکه کوزه بسیار از توجه به میشود و جمع مفاصل و جنون و بواسیر بهشت قفا
و غیره دفع نمیشود ارشاد شد که تعویذ و تقدیمه است و در غیره دفع و کتب
و در تقدیمه روزی و غیره کم و در حب و بعضی بسیار کمتر ارشاد شد که دعوت
نامه والد ماجد نقل کرده بگیرند بسیار نافع است ارشاد شد توجه اکثر درین بزم
بعضی میباشند در وقت دفع اعراف تدبیر باید کرد که ارواح بزرگان شلف را به
پشت خود باید گرفت این با هم ملطی و توسته باید پس فرمود که چهار نیرنگ را بشوین
این امر است باندک توجه و خصوصیت و محبت مدو نیمه صد جناب حضرت صلی الله علیه
و سلم جناب حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه جناب حضرت غوث الاعظم رضی الله
چهارمی را نام گرفت از تقریر معلوم شد که شاید والد ماجد یا جد یا نجم الدین گمبری باشند
پس فرمود و ملووی روم مرید نجم الدین کبری است مریدی عرض کرد چو درین زمانه زمانه
و بقا و غیره قوی کنی باشند فرمود بیا گفته ام ولایت زمانه مثل سلطنت این زمانه است
پس آخرید عرض نکرد بعضی اوقات بخیال می آید سلطنت را موانع است و فزایک چیز است
حالا باشد یا سابق فرمود عرضی است که حالا اکثر قباک خیالی است مثل سلطنت جناب
لیکن آن بسیار بی ثبات است و این وقت دارد پس فرمود که چون از استماع الفاظ توحید
حال توحید دست دید اینهم بخیال است پس اینهم فرمود که آنچه شود باید که دشمنیت
است پس خواند شهر گرد در دل تو گل گذر گل باشی در بلبل حقیر بلبل باشی
توجه دوی دهن گل است گردی چند اندیشه علی پیشه کنی گل باشی پس فرمود و آن
قواعد مقرری است که چون نوبت و یا بمقام لال خود میرسد مرتفع میگردد و در آمدن زوال

نمیدادند مرید سے عرض کردیم چنانکه بعد انتقال حضرت شاه ولی الله محدث دہلوی دستار پر
 سر بر چہار فرزند ان ہذا ہوئیں انحضرت علیہ السلام نمایند کہ سد باب شکایت و التماس است
 قبول فرمود بعد از ان مولوی عبدالحی وغیرہ صلاح دیگر مقرر کردند و صاحبزادہ با ہم مخالفت این امر نہ
 گیرد سیوم حضرت دستار با ہمراہ آوردند و موقوف داشتند باز از صلاح شاہ کلام عید صاحب ثواب
 پیر محمد خان و دیگر رؤساء ہمنوع علی بجا آوردند و نہ سیوم کثرت ہجوم مردم آنقدر بود کہ بیرون
 از حساب است شہاد و یک ختم کلام اللہ بشمار آمد در یاد ہم شدہ باشند و کلمہ را حاضر نیست شخصی
 از فرزندان مجدد دار عالمی گفت کہ بدعت است آن بزرگ گفت حالاکہ این عمل ہزار بار مردم از
 جناب مولوی صاحب دیدند اگر خواهند گفت مردم قبول خواہند کرد و خاموش باشند ارشاد شد
 کہ می شنیدم بادشاہ فائقہ نمی خواند شاہزادہ سلیم و بابر و جلال تخت ہر سہ فاتحہ خواند پس فرمود
 کہ ای شاہان اباد شاہ فرستادہ بود فرمود از طرف خود از طرف اہل تہذیب از طرف نیا شاہ فاتحہ
 کردند و نہ فرمودند ارشاد شد کہ عامہ مسلم را تا یک سال از کلام اللہ و احادیث استنباط
 کردہ نئے شود کہ علاقہ از خانہ و اجامی ماند و اہل تجربہ گفتہ اند تا سی سال مثل از وطنی بوطنی
 رفتن پس فرمود کہ نہ رنج اقربا و اجبا ضرور ہم میفہومند و مردم میکند چنانچہ قصہ حکیم فلان
 و بعد ضبط دیہہ جاگیر نشان صدر و دیہہ در طاقچہ و فرستادن نزد خواجہ عین الدین در
 بریلی و گفتن از خواجہ مذکور بیان کرد و در بعضی مرید سے عرض کردہ انفاق ہم معونت می
 رسد چنانچہ معونت حال من بہر خود در مقدمہ جلب بندہ و صلاح دادن و مشورش ماندن
 و از بندہ بار یافتن کہ بیستم چہ طور میگیری پیری پور و نیز تاہنوز با وجود عدم سوانح بدست نہ
 آمدن آن مکان عرض کرد پس فرمود عورت میرانی کہ مردہ بود روزی مرا گفت در
 خانہ شما شادی است مرا ظاہر بید گفتم تو مردہ گفت خواہم رابطہ طلب گفتم ہر کہ شنیدہ
 گفت از ہذاست علی کہ او ہم مردہ بود پس بیدار شدیم و تحقیق کردیم حق بود گفتم کہ خواہش را
 بطلبند ارشاد شد کہ مردہ را بعد دفن سبب ضرورت نکردن ممنوع است گزین بعضی

سخاوتمند و بسیار سبیل آید و عرصه دوازده روز سپرده را البته می باید برو و مردم با اختلاف فصول فرین
 می آمانند و ذکر عادت و دخل قصه که ساله بیرون بمانند و بیام بیان فرمود و امر شد و شد
 و از ادخل السهم فی المیزان کرد المأکونی اللیلان پس الفاظهای دیگر بیان ساخت و ارشاد
 شد که کتاب نواد القواد نهایت مقتر است در الوقت دستور العمل بود مگر دیگر لغو طات
 مشبهه است غالبکه نه باشد و این پنج روز را تصنیف فرموده اند و شخصی عمل در دنیا بر ریاست
 آنحضرت در خواست نمود و ارشاد شد که کدام در در خوانده باشی اگر مقدر است خواهد شد
 باز فرمود بسیار تجربه و خجسته که هر که درین امر جده میکند ویر تر ضعیف میشود و الا سهل هرگز
 مقدر است می شود و در جو سیلی ارشاد شد که فرزندان کثیرک تعلق و مال صاحب کنیز است
 مثل چار پای که مال صاحب گاو و بز می باشد مگر شرط کرده باشد یا قیمت بدهد خواه جانب ثانی خیر
 باشد یا عید در یک رکعت سوره دراز در دیگر کم مکرده است مردم میگویند ارشاد شد
 که تقریب عیادت نجیب خاص دقت بودم و در آنجا نقلی بهر و پیهم دیدم و قصه اش مفصل فرمود
 ارشاد شد که نزد نجیب الدوله نه صد عالم بود ادنی پیچ و پیوسته با نذر و پیوسته فانی
 حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی را طلبیده بود و در فتنه فرمود حاجی غلام مصطفی حنبلی
 باتباع خوش الا عظم بود چنانچه میان حیات علی خوشنویس هم حنبلی است ارشاد شد
 که سولوی افضل باراده ملک العلمای در هند آمد و از شاه جهان که سلطان وقت بود درخواست
 کرد چون بدین مرتبه عبد الحکیم سیالکوٹی سرفرازی داشت حکم شد که دو بر دی باید و است
 بعد مباحثه هر که ایق باشد ملک العلماء شود از آنجا که کلامه نخواست گفت باز گشت یعنی از شاگرد
 من لیاقت بحث دارد چون در هرات رسید طفلی که هزاره اید را که صرف از آن بود که بزرگ بود و خواهر
 زمین و کاهیده پسندیده درخواست کرد و تقایم فرمودن گرفت بانگ زبانی نظیر وقت که دایند
 و بهند آورده از پادشاه عرض کرد که آن شاگرد حاضر است الغرض ملا عبد الحکیم بعد دریافت
 نقصان میرزا بد در صرف و بر وی سلطان بهر رسید این کودک بجز صیغه صرف چه برستم بر رسید

جملطس و ثم کلمات مشافیه که تعلق از ماقبل دارد میرزا پیراجون مختصر نو کتاب طلبیده ملا گفت
 هنوز در صرف هم محتاج کتاب است و طوطی را بیخوده ملا افضل که شاگرد ملان کویج بود باز قصد
 و نایت کرد بعد مرور دیور سلطان عالم که طنطنه علم و تشرع میرزا پیرا شنیده از سهرات طلبیده و محبت
 اکبر آباد گردانید و بعد چندے بخر قاضی کابل در هنگام استقامت اکبر آباد نوی شرح موافقت غیره
 سه کتاب در دست شد و شاگردان هم طیار گشتند چنانچه حد شریف که اخوند میگفت همه کسب از میر
 زاده خوانند و شریک مسوده خوانشی بودند میرزا پیرا دخل در نقه کم بود امیر سے شرح و قایم خوانده بے
 حضور جد بزرگوار سبق مخفی فرمود دینر میگفت تقریر میرزا جان جان من است و تقریر اخوند جان جان
 من بازار شاد شد که تحریر چار است یکی مردود مثل تحریر شیخ و دیگران را هم نام برد و یکی
 مطرب و یکی مرقع مثل صدره و شش باز نه که جای مرقع است باز فرمود تقریر داله و بعد
 در درس و غیره تحریر تقریر اکثر مرقع میشد مولوی ^{عروض} کرد که تقریر حضرت هم مرقع است و دعوا
 خواص قص میکنند فرمود آنچه ناپایدار و فانی است اگر خوب نماند به خوبی تصویر پایدار را باید کتاب
 میگوید که آن پایدار قوت نسبت مع ابد است پس فرمود اگر چه تفسیر هم بهتر است مگر در تحفه عجائب
 تقاریر ریشده باز در تقریری ارشاد شد که وقت رحلت بلبزرگوار این دهره هندی بار بار
 بخواند **۵** بات جهرنی یون که نگاری بن کی را ^{ایک} پیکری نامی دود پرنیگی جای
 مریدے عرض کرد که حضرت شاه عبدالرحیم صاحب قدس ^{سره} که اخذ طریقه از خلیفه ابوالقاسم
 کرده بودند در خاندان چشتیه و قادریه و نقشبندیه که خلافت سید ابوالعلی را بود مرید کردن میتوانشده اند
 ارشاد فرمود و جراتی توانند لیکن اعتماد چشتیت از خود کرده بودند چون داشتند نسبت
 با مزج چشتی و نقشبندی که بود اخذ کرده بودند و همچون غالب شده چنانچه در ابتدا والد ماجد را هم
 همچون غالب بود بعد از ان اقصای شد مریدے عرض کرد که تا هنوز نسبت ابوالعلی از قبر
 شریف حضرت موصوف معلوم میگردد فرمود آری بازار شاد فرمود که چون والد ما پیر که مغلطه
 رحیمه حضرت امام حسن را خواب دید که چادر سے بر سر انداخته و قلم عیانت کردند و فرمود این قلم جبرین

هست بعد از آن فرمودند باین که امام حسین هم باید چون اندند فلم را تراشیده به بخت و الدنا بعد دادند
 در آن وقت حال نسبت و علم و آفرید و اگر گویان چنانچه مستفیضان عاقلین هرگز احساس نسبت سابق
 نمیکردند و در قبر شریف هم محسوس یک نوع از این نسبتها نمی شود هر چند قدرت تعلیم در هر سلسله جدا جدا
 داشته اند مگر غالب نسبت و نسبت بوی سلسله اعد علیه و سلم بود هر یک می التماس کرد که زمانه از سابق هم
 چنین است چنانچه در مغلطه سلطان اشباح قصه فقر و عدم یافت فقیر از شیخ فرید الدین و قصه نشان
 حسین فرید عطار از جمال تبریز و خدا و گفتن بهار الدین ذکر یکا که حراشم الشیوخ را نشان ندادی و
 ندرا که مشغولی دیگر بجیش مشغولی او نمی رسیدند آنوقت هم گفت عرض کرد که درین زمانه هم
 کسی را از کسی که مقدر است میشود و الاخیر فرمود اینهم است و می تواند که طلب و نشان زعالی باشد
 فرید عرض کرد و کتب تاریخ و فتن بنده چه ارشاد شود فرمود که بعد جمیع حکم آیه قرآن فافشروا فی فی الحرف
 روانه شود و این بار در فتن تو ناگوار است و هر دم و هر وقت بیا و خودی آمد چون آنهم میخواست
 تسخیر غم کند فرمود جدائی غمزدی است چه تواند چون بیا و در غم ز القدر و فضلای زمان مولوی رحیم الدین
 صاحب را استفرغ و دست و غیره بیماری عامه طاعون لاحق شد حضرت دو بار بعد یک روز شریف
 بودند هر یک در آتشگاه راه عرض کرد که در زندگی ایشان اعیان فاندان بلکه عام دلی بلکه هند است
 خدا سلامت دارد فرمود که اگر جای نمی بودند و همچنان در دبودی اکمال که فیض رسان هستند همه عالم
 در دست پس فرمود که ما را از زندگی حیران میست آنچه هست از ایشان است باز فرمود نزد خدا
 جل شانهم بنیگان برابر اند و در حق غنی مطلق است چه پروا که ادم لیاقت نزد آن شخص الباقی
 دارد چو آن روز در یوم عیادت فرمود نوعی تسکین معلوم شد فرید که داشت که در حضرت
 موقوف گشته عطای صبر شد غافل که بمیرند و وقت رحلت که مردم بسیار مجتمع بودند حفاظ
 را بنا بر تلاوت تبارک و تعالی فرمود میخواندند و ختم بخاری شریف علما میکردند خود در مراقبه
 و در آنوقت نشسته بود و استفسار می کرد چون استماع که جان بجان آفرین سپردند
 غمت اک به مثل و دیگران پرا خسته سپردن آمد و خدا دم را

را بنا بر قمار مشاوشا ساحت چون موضع قبر نیز تشریف والد شریف بنابر خود داشته بود خادم نکلم کرد فرمود
 من منظور هست لیکن فرزندان شان ناراض خواهند شد اگر اجازت دهند مضایقه نیست چون رجا
 شبان معلوم گشت فرمود برای ایشان طیار کنند خدا داند مرا کجا اتفاق فوت شود هر جا که مقدر است مرا
 شد فریدست را بنا بر توجیه که اگر جای بعد قبرها باقی ماند بهتر است فرستاد چون بعد دیری آن بر
 باز آمد آشفته کرد عرض کرد که جاکم بود مگر بجای بر این قبر شریف خواهد شد پس جنازه بیرون آوردند و
 سه بارید و جنازه را از دست هم گرفت مردم گفته حضرت پیش پیش جنازه روان شوند و در شرف و فرمود
 که من قصد پیش قدم دیگران سبقت کردند پس مانده ام آنچه منظور است میشود هم مقدمه من ضرطاری
 است در کوه چو میگردد و مردم مرضی اواز همه پس نماز جنازه ادا کرد و هفتاد عام داد و مردم را نصیحت
 فرمود پس در مقبره رفت لی صیانه میگردد و قبر بجا جنازه پیش قبر والد ماجد خود مراقبه داشتند و
 بعد دفن نعش مردم را فرقی کرده گل از دست خود هم یک کعب داده توابع بوازش خان صاحب
 عرض کردند فلان شخص مرا رساله ملاحظه کنانیده که در آن تلمیح به بعضی بنی هم نوشته اید و فرمود
 و ز زندگی خواندن کلمه و دیر و بی محض و البته آمده و دیگر هیچ مگر عمل مشایخ است که اذان بر تشریف
 دفن میکنند پس بعد استویه قبر با پیشی و چهل قدمی فاتحه خواند و سلام علیک کرده رخصت شد و
 تمکین بود پس بزبان رفته در دهکده آمد مردم را دراع میگردد و تسکین میداد و فرمود که مرا چهار
 رشته بود یکی برادر حقیقی دویم بسله گاهی مرا بر تفریبی دادند که فرزند است میومی شیر دایه من
 نو مشید چهارم شاگرد حاضران عرض کردند که نظر علم حضرت بودند فرمود چه گویم من طلقه ندارم دیگر
 ناکه شد و در وقت گریه پس جنازه مردم را از میان حالات منع میگردد و میگفت انا لله وانا الیه
 ما چون بخوانید هریدی عرض کرد که معلوم میشود حالا سنج بهانه گمان می نمایند و اینچنان
 نشفت و گراست کم میشود و احتمال گمان و غیره باشد ارشاد شد آری بخوبی حال قبول دعا که
 سابق گفته بودم بعد زمانه رسالت و شدت ظلمت بدعت و کفر چنانچه سابق ازین آنچه عمل اکشف
 میشد چنانچه در اجا و خوشان مشهور بود که فلان پسر بسیار کشف میشود بلکه سوای او کسی نیست

عکس از کتاب
 ابن کثیر

حالا آنقدر نمانده اول بیماری دوقیم شیوع کفر و بدعات مگر خود و مقصد آنچه خود نشود و رتند کرده
 ارشاد شده مع شراب را گویند و باده اندک گرم کرده و چهارم حصه سوخته رومی بخته و شلش
 در سه حصه یک حصه سوخته را که نزد ابی حنیفه بقدر غیر مسکه جایز اند که نشا باقی نماند اندازد بعضی
 حرام و منصف که آنرا چوب و گویند که نزد همه طلال است ارشاد شد ایمان و اسلام که نزد سنیان
 یک است باین معنی که حاصل مقصود هر دو یک است والا اسلام یعنی الفیاض و ظاهر ایمان الفیاض و باطن
 بشر الفیاض ظاهر و الا فاسق است اگر الفیاض باطن و ندانسته باشد منافع میگویند مسلم هر مردی
 حرم کرد و غرض سایل آن بود که از قرآن و حدیث مسئله که آنکس میفهمد موافق مرضی خدا است یا
 نه ارشاد شد امر دشوار است کمال خبر داری می باید چرا که در حق تفسیر کننده بر دای خود
 خجسته کفر آمده علم بسیاری باید مگر تفسیر نکن بلکه یا تاویل گوید بشرطیکه تبدیل نشود سینه خلافت
 تفسیر نگردد چنانچه ما این علم خوب میدانم در بعض درس چهار و پنج و هفت طور تاویل اشارات
 طرح بطرح بیان کرده ام چنانچه طبعین مشهور است که او تبارک الله و تعالی که حضرت موسی را حکم فرمود
 گا و کرد قوم گفتند با ما سفره میکنی گفت تو به که من سفره باشم باز تحقیق گا و کرد و فرج شد و بطلب
 رسیدند تا ویلش آنکه مراد از گا و فرج گا و نفس است بجه و جهنم بهزل دور وقت جوانی که در میان
 او را خواهند و شوق برق را باشد و خدمت دنیا داران و کار دنیا نکرده بود و تقویت بسیار یعنی قطع
 الموفات البته وصول در امیر سیراید و دیگر اشارات که از و کار عشاق بسیاری آید چنانچه کسی قصه
 پداوت یا لیلی مجنون را مطابق حال معشوق خود نموده متلذذ و شایق شود غرضیکه درین باب
 خبر داری بسیاری باید حال سماع هم چنین است باز هر یک عرص کرد که باز هم جواب نشد غرض
 که مراد خدا و رسول هم این تاویل است و اشارات مراد داشته اند یا نه ارشاد شد که البته قرآن
 به هفت بطن آمده و آنحضرت بهم بعضی بطن را خود تفسیر فرموده ارشاد شد خدمت این علم
 حضرات صوفیه بسیار کرده اند چنانچه تاویلات کاشی مشهور است اشارات شیخ رزویان چنانچه سنی
 حب الوهاب بخاری که مشهور بسید مجتبی ردی در پنج شهرت دارد تمام قرآن را در گفت آنحضرت کرده

اشام شراب و عود

در آنکه مسکله از قرآن و حدیث و تفسیر کردن
 قرآن علم بسیار می باید

آمدن برای کودکان لغبت یا زبچه طفلان میسازم صفحه عرض کرد و گناه است ارشاد شده
 بلا چارنی برای طفلان ساختن و فروختن ارشاد است هر مدی عرض کرد و طالب علمی میگفت که
 درین تصویر با یک قطره نیست پس تمام نشده ارشاد شده غلط است مسئله چنین است که اگر سر
 تراشیده مضایقه ندارد اگر سر باشد تمام غصه نباشد ناجایز در جواب حایلی ارشاد شده لبیک
 گریه را میگویند و گریه به سینه را طغنون بهم میگویند نیز ارشاد شد در بار برادری خانه در اصطلاح
 ایشان میگویند **شعر** مگر خان چهر پوشیده جوی نوش کنید بطبیعی کل طبیعی نیست و کسر پس کینه
 ارشاد شد در اصطلاح شان در هنگام شش شخصه بمکان فردی سرانید استماع فرمود ارشاد کرد
 که دهناسری است این یا ملتانی و اقسام آن میان کرد و فرمود مطابق هر درین فن دخل بسیار
 بود چنانچه ناموران این فن برای تحقیق آن می آمدند حالاموتوفت کردم لیکن می آیند حالاموتوفت
 میکنند یعنی قلب جوش میکند و بعد از آن مرص هم حایل میگردد در جواب سیلی ارشاد شد
 تصحیف بمعنی آنکه لفظ را غلط خوانند و صورت خطیش بجای باشد و نیز فرمود در بعضی بسیار بکاری
 آید **مص** جیبا از نو خواهم صد شرقی به تصحیف و به تعلیب به تردیعت صد شرقی غریبیت
 تصحیف غریبی عربی تعلیبش ربیع تردیعت بهار باز تصحیفش بهار باز تردیعتش یوسف باز تعلیبش سو
 باز تردیعتش شعر باز تصحیفش شعر باز تردیعتش بیت باز تردیعتش دار باز تعلیبش را و با تصحیفش زو باز
 تردیعتش توشه باز تصحیفش بوسه به قصد شاعر حدیث باز او شاد شد شعر حرم بکشارف بشکن جان من
 عین انفع لازم کعبه بهر شکین دن ریان من و لفظ علی شد ملاجالی در فن معنای استادی به
 نظیر گذشته جمع بالاد و ده یعنی جیم را بالام و عده یعنی بی جمالی شد هر مدی عرض داشت که میان
 معصوم و محفوظ چه فرق است ارشاد شد غصمت عدم امکان وقوع را گویند و حفظ عدم وقوع را
 گویند از معصوم اگر گناه صادر نشود محال لازم آید مثل سلون فلک که ممکن است نزد ما چنانچه در وقت
 حضرت یوشع بوقوع آمد و اینجا است که برای تعلیم شب که در آنوقت بود جنگ میکردند روز قریب
 فتح بود و شام قریب گشت اگر شام میشد یا تعلیم شب سیرت یافت حضرت یوشع دعا فرمود چندی
 ساعت تا فتح آفتاب سکون کرد هر مدی عرض کرد و اگر است اولیاد را ستان بهم اثر میکند فرمودند

لغبت

تصحیف

لیکن بنابر خاطر ادعیا در آسمان تصرف آمده چنانکه بنابر حضرت علی کرم الله وجهه آفتاب بعد از غروب
 تابان شد این از سکون ترایده شد که آسمان گردش بر عکس نمود و آنچنان بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم را بعد نماز عصر از درجی ظاهر شد نگیه بر او مرتفع فرموده و در عیش شد و افاقه بعد از غروب
 گردید نماز خوف شده بود و نماز را در آفتاب باز در مقر صلی الله علیه و آله و سلم را داشت هر یک از عرض کرد
 ازین خبر معلوم شد که بمقابله فرض رعایت ادب واقع شد فرمود بر حضرت مرتضی فرمود لطیف
 همین رعایت ادب بود چنانچه از حضرت حسین بار بار اینچنین بوقوع آمده گو علماء نظام هر نهفتند
 روزی حضرت عثمان را آنحضرت بنابر صلح در وقتیکه برای عمره از مدینه طیبه آمده بود نزد او
 سفیان و غیره رؤسا که فرستاد که بنابر جنگ نه آمده ام مرا بگذارید که ادای عمره کرده بروم نیز
 جواب دادند که اسال برگردانیده بی سامان جنگ آمده عمره ادا کن و الا مردمان خواهند داشت
 که ترسیم و عثمان را گفتند تو آمده ادای عمره عثمان گفت دادند بے رسول اند نخواهم ساخت
 و نیز عثمان از دستیکه بعیت کرده بود باز لیست بیاس رسول صلعم شرمگاه خود گاسپ از ان
 دست ساس نکرد و نیز حضرت علی همدرا وقت کاتب صلح نامه بود لفظ محمد الرسول الله بنشست
 آثار قبول نکردند که بن عبد الله نگارید اگر رسول خدا میباشم بر اخلاف میگردم آنحضرت صلعم فرمود لفظ
 رسول الله را بخورده بن عبد الله بنو لیسید حضرت علی گفت دادند هرگز نخواهم کرد هر چند فرمود قبول
 نکرد آنحضرت از دست خود بخور فرمود در وقت این ارشاد و جبهه دست آنحضرت
 و بعضی حضار را دست داد بعد از آن هر یک عرض کردند که نیز معلوم میگردد که در وقت
 وی آنحضرت پیوسته میشد ارشاد شد که وحی از چهار قسم میشود اول آنکه بگو صدای جرس
 می شنید در آن آواز حدوث پیدا میشد و دوم آنکه جبرئیل بصورتی متمثل شده می آمد آنکه بر
 صورت وجهی کلبی که خوش و خوش پوشاک عرب بود درین مذکور هم نام و جد بر آن حضرت و بر دریا
 هموم نیگشت و آنچه گفتنی بود میگفت آنحضرت و بعضی اصحاب میفهمیدند و بعضی اوقات آنحضرت
 میفرمود میباشم و میوم آنکه گاهی چیز در دل القای شد و گاهی در مقام میدید آن هم حجت

از دستیکه حضرت عثمان بنیست نزد بودند
 گاهی از آن شرمگاه خود گاسپ از ان

است و در کشف اولیا گاهی حجت نمیشود و هر یک که در این طور کشف اکثر الایهم میشود
 فرمود مشتاقان این اقسام کشف را نوشته اند گاهی یاد از که از الایهم گویند گویند معلوم بود یا
 بجز اول بلکه اکثر مجهول میباشد در خواب یا بیداری گاهی و چه که خود بخود چیزی را دل قبول کند
 و گاهی شوق و گاهی اتفاقا در این اکثر میشود که در خواب دل گوهری را که این رسول الله است چه
 معنی سابق را میدی عرض کند و آنحضرت تقدیر دین را حضرت خود فرمودند و هر یک که عرض کند
 گاهی چیزها بنظری آید بی مراقبه و توجه قلبی چشم فرموده الایهم می باشد باز میدی عرض کند که اکثر
 چنان شود که از قیاس یا بطور دیگر چیزی با معلوم میشود مجمل اول صاف می شود و دوم غلط هم می بود
 هر چند تعبیر غلطی نخواهد بود آنقدر که گویا چیزی می باید ملاحظه گشته گفت حق بعد از وقوع چنان
 مطابق کلام موافق بود بعد از آنکه در عرض کند که با وجود احتمال غلطی کشف بعضی بزرگان نسبت
 به کشف خویش غلطی را ندارند و بعد شریف که در حکایتی ارشاد شده بود یا شاه عبدالرزاق که
 مولوی نظام الدین نوشته اند ارشاد شد آری باز عرض کند که بعضی بزرگان غلطی در کشف
 اینها هم تجربه میکنند مثل خواب حضرت ابراهیم فرمود در تعبیر غلطی شده نیز در تقریب
 از مریدی استفسار فرمود که شما که صاحب رادیده اید آنقدر عرض کرد که از دها که تا داهی در کشف
 اکثر بزرگان مشابه حاضر شده دارند و توجه گرفته ام خوابان آنها را چند طبقه متمیز ساخته ام در
 ضمن قدری احوال بزرگان دها که در شاه غلام علی صاحب بیان کرده گفت در طبقه ثانی شاه
 نیچه صاحب ایا اعتبار علم و عمل اهل این میدانم و دیگر شاه نعمت الله صاحب را ساکن بهلوانی
 و قدری قدری حالات هر جامعه نسبت و کیفیت بیان کرد در ضمن مذکور را جابجاء شد ارشاد
 فرمود که از تاریخ فرشته و غیره نوشته اند که را جابجاء نامی مالک اوجین از دریات بکر حاجت
 شن قمر را چشم خود دیده از پنجمیان پرسید کسی جواب نداد و گفت از قسم خوف و سکوت مذکور را
 نسبت باینست مگر خاطر را جامع نمیشد تا از بسیار جانشین که شخصی در عرب باین نام دعوی نبوت کرده
 عند الطلب عجزه شن قمر کرد چرا که سحر در آسمان اثر نمیکند را جابجاء پیوسته با سلام و پیام سبک کس

نیز حال غلطی در کشف

را از معتدیان خود کیسے بآبار تنق زار و بار بار چرخ خود را منعه یا نجاسه و برگ تنبول بطریق امتحان و آذر و
 تنقل گوی سندی فرستاد چون ایشان مشرف شدند آنحضرت فرمود که کیم کس بعد از آن تنقل طلبید و از ار
 بند و اسباب برگ تنبول ارفتم سرفی طلبیداشتت بآبار تنق که ماند و دیگران نجوشی مرا جست کردند
 چنانچه بآبار تنق که بعد رحلت آنحضرت آمده در فلان شهر هند مشهور و معروف است نوراجا گئے
 دیگر هم فلان شایده شق قمر کرده بود و محبت پیدا کرده شخصی التماس کرد ایمان را جانش فرمود
 البته محبت بلا شبهه پیدا کرده بود و پیشتر عرض کردیم که حکم قبول دعوت و دعوت و شهادت و دعوت
 سنت است مگر امام احمد بعضی علماء دعوت و لیمه یعنی طعام شادی را واجب کرده بشرطیکه منکر
 نباشند خواه قبل خواه بعد در حکم قبول اگر چه اما این نیز نوشته لیکن بجا فرمود مگر ابی هریره میگویند
 که عصیان کرد خدا و رسول را هر که دعوت و لیمه قبول نکرد هر یک عرض کرد و مسافر را که
 رفتن جائز منظور است در صورت اجابت دعوت حج میشود و ارشاد الله اگر براسے دشمنی
 نباشد عذر کند هر یک عرض کرد که اگر کاسب حرام مثل قوال اجرت گیر فراسیر نواز و در لیمه یا
 دیگر وجه دعوت کرد و گفت این طعام از وجه حلال یا قرض ساخته بختی ام حکم آنچنینست -
 ارشاد و شد باور باید کرد و باید رفت و نیز ارشاد و شد که دعوت اگر واجب است واجب اگر
 براسے سنت است سنت و اگر براسے امر مباح است قبول آنهم سنت خواهد بود بشرطیکه منکر نباشد یا
 تذلیل خواسته باشد بلکه آنکس ذلیل باشد که آنحضرت دعوت و طعام و جولا هم مثل آنها قبول فرموده و
 در قبول دعوت نه کس مشهور که اہمیت از جهت اختلاط نجاست که است باعتبار کسی نیست بلکه
 اگر دست و پا شسته طیار نمایند باید خورد شخصی پرسید که در حق جولا هم آنحضرت برحاکم کرده فرمود غلط است
 ارشاد و شد دعوت کسانیکه کسب آنها حرام است مثل نجی و غیره قبول نباید کرد ارشاد فرمود
 که در حدیث آمده که در طعام و لیمه قطره از بهشت اندازند باز فرمود اینهم آمده که بدترین طعام طعام لیمه
 است از آنجهت که اختیار اسے طلبند و فقر اسے راند هر یک عرض کرد که دست را که بعد طعام
 از آرد میوید حکم آنچنینست ارشاد و شد که بعضی فقہا منع میکنند چنانچه مولوی نظر محمد صاحب کہ خوب

عالم بود بسیار زود میگذرد روزی پیش دالدا ماجد سطره بود آنحضرت فرمود که از ابی داد و حدیث نقل
 میکنند که آن حضرت جامه خون آلود و صحنی نعلی را برای صفائی از نمک شستن فرموده بود چون
 تک هم چیز محترم است طعام هم محترم پس در شش که از آرد و غیره و اگر چه ارد گندم باشد درست باید
 شست لیکن اگر چیزی نای دیگر سوائی طعام که درین ماده بکار می برند بهتر است و الا آرد هم جایز
 باشد **سبب شهر لاله لالایب لالاشش** هم است لک ط ک ط ل شهود و کوه است ارشاد شد
 اعلان روز در دلی تنی و چهار و نیم گهری و در حیدر آبادی و دو کم گهری و پنج گهری و در بشارت بست و
 پنج گهری و دو ملک هم روز میگویند بعضی جا بست گهری شب میشود که عشا نزد بعضی فرن نمیشود و
 آنکه دو گهری شفق است و بعد از آنکه از ده گهری صبح میشود و در صاحبین میشود و زوایا حشفه واجب نمیشود
 از چنگ تا این ملک چهار گهری در غروب طلوع فرق دارد دلی تا بنگاله یک گهری و در سند و گهری
 تحت قطبین ششماه را روز و شب میشود از غر تا طلوع آفتاب و اندازه هفت روز چنانچه در دنیا
 و نیز از رده فرنگیان فرق شب در زیر میفاد است و افق کره و صلیق این میدانستند که در ششماه
 درجه آبادی بود حالا آنطرف فرنگیان بست پنج درجه آبادی قرار داده و دیانته اند و تذکره بعضی
 اتباع جدید است و بعضی اتباع فقه میکنند و دلیل خود را در مناظره می آرند ارشاد فرمود که چون
 حدیث بصوت است اتباع آن ضرر و چون مذہب بعضی اکابر معجایه مثل حضرت عمر و حضرت علی در دم
 خواندند و محبت بیع ام دلد و غیره بعد ثبوت حدیث صحیح متروک شده پس قول بی حنیفه هم مجتہین لیکن
 متابیان هر یک را وجهی است بآن مابور خواهد شد چنانچه آنحضرت سیریه بر بنی قریضه فرستاده
 بود و فرمود نماز نکنید مگر در بنی قریضه بعضی بظاہر عمل کرده فوت کردند و بعضی نماز را کرده رختند
 و دانستند که مدعا از جلدی است آنحضرت بعد استماع هر یک بهتر فرموده همچنین قصه استخراج وقت هر یک
 فحاجه از کلام اسد شریف درباره قسم خورنده که سابق تسلیم یافته فرمود که اجتهاد تا آنجا است که حدیث
 بصوت فرسد در جواب بیانی فرمود که آنحضرت پشتو گاهی نگفته مگر افغانان ادعای نمایند و فارسی
 هم سوائی آنچه اسامول بود نگفته بزبان عربی میفرمود فقط چیزی ادعای هندی صاحب تواریخ

در حدیث و کتب معتبره

در کتب معتبره

فرشته کرده بجهان فارسی از قصه شیراز به و یا آباد در دانشم بدو موافق محاوره نعمانیان که با
 طرف را پس میکنند لیکن صحیح نشده در جواب سبلی ارشاد شد که عالم را بر حفظ فضل است چنانچه
 سبلی بر الفاظ لیکن کسی را بر کسی فضیلت دادن خوب نیست خدا بهتر میداند موافق ظاهر نیست در
 حدیث آمده اکثر تلاوت کنندگان قرآن اند که قرآن بر اینها لعنت میکند یعنی ظلم هم میکنند و قرآن هم بخواند
 عیسی علیه السلام که بی عمل اند در حقشان هم مذمت آمده و باز فرمود غذا علم دین است و دیگر علوم هم بمصلح
 است باز فرمود که از تنی سال نوعی تذکره و ذکر دین است والا از صبح تا شام سوای عقل حدیث و تقیه
 نخواند و بی پرسید و طالب حق نمیشد حالا بسیار رواج این شده است که الله مریدی عرض کرد که در تاریخ
 طاق العقاد نکاح منعی است فرمود نه نزد ما مسلمانان تاریخ هیچ کس باید گریز نکند و این بخانه آید و در
 مبارک یعنی غیبتش یا دوشنبه اگر باشد به و الا به روز روز خدمت ارشاد شد که چنانچه بدین حال
 الغیب نزد ما مردم هیچ اثری ندارد و هیچ حقیقت نزد علما ندارد مگر بعضی اهل کشف تجربه خود نقل کرده
 اند مریدی عرض کرد که اگر حافظه بعد ختم تراجم ختم دیگر کنند اهای سنت میشود یا نه فرمود آری میشود و اینها که
 جایز نمیدانند متعسف اند مریدی عرض کرد که تاریخ منسوخ در حدیث چرا میرسد نکرده اند او شاد شد
 کرده اند لیکن این شبیه گاهی بر طرف شدنی نیست جهت اختلاف انرا مریدی عرض کرد که چون حدیث
 صحیح معلوم کرد پس چرا در عمل بشبه منسوخیت یا تاویل بسببی های دیگر عمل نکنند ارشاد شد این وقت
 منفع است خواهی گفت مجمل آنکه مذہب فقها آنست که عمل بر قول مجتهد نماید و محدثان میگویند عمل بر حدیث
 کنند و شبهه و احتمال آنکه دلیل نیست بیکسو نهند یا از فرمود درین مقدمه اختیار حضرت دالیه خوب
 است یعنی اگر یکی هم از مجتهدان یا فعل کرده باشد ترجیح حدیث است عمل کند والا ترک دهد چرا که غالی
 از سبب سکوت همه باینست و این چنین شاید چهار حدیث خواهند بود در آنچه ثابت شود عمل نماید
 در آنچه نداند سوال نماید بقول مجتهد عمل کند قاسموا اهل الذکر ان یکنتم تعلمون ارشاد شده
 که در حدیث صحیح آمده که هر که سوره یسین بکبار خواند چندان ثواب یابد که اگر قرآن شریف تمام بی یسین
 ده بار خواند برابر است هر گاه سوال کرد که هنوز در اینهم رسائی تا ذات بخت بشود ارشاد شد که دنیا

و بقای می شود و منتهی به هم حال میگردد سه خلاف پیمبر کسی که گزیده که بر گزینش نزل شود و هر سید
 پس فرمود تو چه بذات بخت بهم میرسد و نوعی صفائی نیز حاصل میگردد و میدانند و مولی شدن پس قضا
 شیخ علی هدائی یا هندوی در قضا و بقا بوی بد و کمی انگشت بیان فرمود شخصی عرض کرد که ایندینوخ
 کلمه که اسلام حقیقی است نماز و روزه فرض میشود یا بعد از اظهار و تندرستی و ارشاد شد که در کن
 ایمانست که تصدیق دوم افراز را نیز کن فرموده اند اظهار اگر در بر یکی کس هم باشد قضا
 نماز و روزه باید کرد شخصی عرض کرد که خواب دیده ام که چهاردهم ماه برآمد فرمود و باد مرکب خواهد بود
 باز عرض کرد که دیده ام آفتاب قریب غروب است فرمود و مولوی رفیع الدین مردند آفتاب غروب شد
 باز ارشاد شد که شخصی در حالت وجد و شورش میگفت عشق بازی شکل است شخصی که بیچاره در پیش
 عواض دنیا مبتلا بود و وجد گفتن گرفت قبلیه داری مشکل است در جواب شخصی ارشاد شد که اگر کسی
 بر این شال شدن دیگر آن قرات طول کند جایز است چنانچه محسن آنحضرت فعل آورده یعنی می فرمود
 که بعضی اوقات میخواهم که طول قرات کنم چون میگویم که طفلک کنز که میگردد یقیناً میایم پس قیاس بالاولی
 شد که در هر نماز نکته عجیب است و اسرار باست یعنی نماز جامع عبادت است نظریه پای دول همه
 اعضا را پای بند میکنند لهذا دست بر دست لیکن بکار آوردن است و الاستغفر شود بشغول بطور خود
 کرد و وضع قبض سر دو آنده اکثر آنحضرت و صحابه کلهای بر وضع یعنی دست بر پشت دست لی گزینش
 از خضر و خضر میگردد اگر بگیریم در دست است بعضی صحابه گفته اند و فقها میگویند ارشاد شد که بعض
 اوقات فکر معروف بسبب غلبه حال میشود چنانچه حضرت امیر و حمید مردم را از نوافل منع نکرد و می
 گفتند بن یا امیر فرمود هرگز منع نخواهم کرد ای آیت اللهی بنی عبد الله از اهل اسلام تو برائے
 وصل کردن آمدی یا برائے فصل کردن آمدی پس فرمود علمای فقهی درین جا علو میکنند صوفی
 منش این حال را میفهمد که چنین هم میشود میکنند و باز سالیان را در جمعه زد و منع کرد و سخن دیگر بود یعنی طمع
 مال دنیا ارشاد شد سال تاریخ ابراهیم کوردی است **اللَّهُ أَنَا يَوْمَ تَكُونُ يَا إِبْرَاهِيمَ**
 یا فرمود سالو تاریخ تولد امام مالک موقوفه **لَا تُجْمَعُ هَذِي وَفَاتِهِ** **فَاتِهِ** **مَالِكِ** **أَخْضَرْتَ عَبْدَ الْأَحَدِ نَقْتِ بِنْدِي**

نایب زینت الدین پادشاه شمس علی التتقی می کند اولی که در ارشاد شد که بعضی خبر در سربلک می شود
 مثل خروست که بعضی مخصوص است بعضی بلا مثل جاموش در سربلک و بعد از دروم و حجاز و عجم یافته
 نمی شود و همچنین قلیه و شافیه و کافیه در سربلک است فرمود که علم حدیث از مدینه آورد و پدر من وقت
 رخصت از مدینه از او متاد و خود عریض کرد و ادخوش شد که هر چه خوانده بودم فراموش کردم الا علم دین
 حدیث ارشاد شد و الدین پادشاه و الیه جناب رسول بود و قصاصه غرادر میج حضرت توحید دارد و چهارده
 پایه در حرمین بوده و دند کرده بعضی جا او متاد میفرمود معنی این حدیث تو بفرا در رسد اجازت نوشته
 سندان من کرد اگر چه به زمین است در جواب سالی ارشاد شد هر جا نور که حلال است لعاب
 پس خورده و عرق او همه پاک است تا جلاله شود یعنی مردار خوار آن زمان مکرده است بی حس
 و مزه را سوز گاو را هفت روز نباید خورد و در تذکره ارشاد شد که هرگاه حضرت علی در بازار کو فیه گشت
 کو دکان میگفتند اشکم بزرگ اشکم بزرگ چون حضرت شخص فرمود بایه اعلی علمه و اهلها طعام باز
 فرمود که چنانچه چهار سن آدم را ضروری است همچنین چهار درجه خلافت راننده بود و محمد ابو که بگو
 وقت کودکی که باوصت ضعیف کمال شود و نما بود و در عهد عثمانی در وقت عثمان الخطاط که
 پیرمردی در دست و پیرمردی نادرست و در عهد علی پیری باز فرمود که صحابه کس در مدینه آمده خالین
 ولید بن عبیده و وقت عثمان صوبه دار کابل بود و قلعه صیر بنا کرده اوست و عمر قدیم در همین وقت فتح شده
 بود از اندلس تا کابل در طول و بنقدر در عرض و طره آنکه هر شهره و ملکی که در وقت خلافت فتح شده
 سوا اسلام در انجا راجع نیست گویند با هم طایف دارند و جانی که آنحضرت فتح کرده سوا اسلام نیست
 و در خبر عرب نام شرک نیست و آنحضرت فرموده بود ترک ارتک نمایند تا شمارانیا از زلفی ابل خطا
 و حق چنانچه غالب شد و چون چنگیز خان و غیره ایند ابل اسلام رسانید و محو بش را تا آنکه شمار گذاردند
 این قوم مقدس است و ارشاد شد ملا جامی از فرزندان امام محمد شبانی است شبیان قوم عرب است
 چون فرید که را و قطعه خط طلبی باظهار کمال انضباط در صورت رفیقش آمده او مترو بوده
 رفیقش چنین چون قصد مجرای کرد برای تحقیق منع فرمود و عذر داشت که نباید اتفاق رسد شود

فرمود مصراع گردی چو با سنی پیش منی باز فرمود حال قلب تو خوش معلوم شود و عذر شکرت دارم
 به سوره غاشی موجب ترقی میشود و غنائی تا ابد معصیت که همیشه حشاش بشدش میماند هر وقت ترقی
 در ترقی میماند هریدی سوال کرد که بعضی علما میگویند که ریشی بر طریق عادت آنحضرت میشت
 نه بر سبیل عبادت فرموده بلکه از بعضی احادیث حکم معلوم میگردد و فرمود که خلاصت یہود کینه یعنی ارسال
 نجبه و قهر شارب و نیز در حضرت انبیا آمده پس چنین فعل یا واجب باشد یا سنت مگر ه هریدی
 پرسید که مقدار ریش چه باشد ارشاد کرد حال این ثبوت رسیده حتی همین است لیکن بعضی مثل عیسی
 بن عباس یکشیت از ریش بچه میداشتند و باقی قصر میکردند ریش حضرت عمر و حضرت صدیق کم
 از قبضه بود در ریشهای حسین طویل و دیگر ریش آنحضرت یک قبضه بود آنحضرت موسی طول بود
 چنانچه هر دو را که سیاهی بودند قصر میفرمودند یا از ارشاد فرمود که آنکه مورچه نمیکند آن بچه خلق است
 آنقدر را باید که بنیده ریش ندارد ارشاد فرمود که از کفار که عرق عادت میشود چه توان گفت
 ارشاد فرمود که عرق عادت شش قسم است اول معجزه که بمقابل کفار خواه از بنی خواه از ولی چنانچه
 از آنحضرت یا از خواجہ معین الدین و ویکم کرامت از بنی یا از ولی سیوم ارماس که پیش از نبوت
 عباد شود بلکه از ولایت بلکه پیش از وجود چهارم برای عامه مومنین مثل اجابت دعا و غیره خواه
 زاهد باشد یا فاسق پنجم آنکه از کفار که بمقابله و دعوی و قوی یاد آنرا استدراج گویند یعنی درجه بدرجه
 کشیدن جانب ضلالت او را تا بعین او را فضل من بشناسد و نیز ارشاد فرمود که چون خوب تامل
 کردم شاید در آن زمان سابق از یہنا استدراج میشد حالا سوای تلبیس واقع نمیشود مثل چپ
 از و در با اجار و در طلبیدن از سحر جن با شتر یا گاهی از قدری صفائی ششم امانت که
 مخالفت دعوی واقع شود چنانچه مسلم کذاب را اکثر واقع شده خیالی بنا بر ادعائی خوب فحشه
 آورد خوش شده گفت بخواه هر چه خواهی گفت یک ششم گل دارم دفع شود چون دست جبر شمش
 مالید کور شد دعوی عذر کرد اگر بچنین امر از نیکان صادر شود و ارجح باید گفت فرمود تنبیه
 درین ضمن پاره ذکر فقرت رسول شاهی و غیره بمیان آمد فرمود از ایشان ملاقاتها نباید کرد بسیار

که درت خاصه این شود بلکه ملاقات از من بود و پاداران چنان مکرر میست از نشا و شد که با نخبه
آید نباید گفت چه که پیش از بعثت حضرت علیه السلام بود و نیز ارشاد شد که چهل غزل میرشد
همدانی به بیوت رسیده در آن شکی نیست یعنی چهل کس جهان طلبیده بودند بجز آنکه هر کس رفت
و غزل بهر یک گفته داده آمد هر کس یا هم نترس کردند چون معلوم شد هر جا بود بازار شاد و شد که
غزایل بدست خود تقی جمیع ارباب بقول احم میکنند و توابعانش سعی در تکمیل آن می نمایند بازار شاد
شد که چهار دفتر بهر یک ملک مخترب به شب برات عنایت میشود حضرت امیر خلیل را حکم می شود که در لوح
مخفوظ حوادث اس سال را مطابق مود هر کار ارباب کارکنان انکار سپرد نمایند پس دفتر سوت مصائب
امراض بقید شخص وقت حواله حضرت غزایل و تابعان او شان میشود و دفتر رزق و بارش باران پیل
شدن جوب و غله و میوه با و نباتات بقید قطع و ملک بلکه شاخ و رزق هر کس حواله حضرت میکائیل
و توابعان ایشان میشود و دفتر شکست و فتح لشکر با و غلبه قومی بر قومی و تقسیم ولایات و خدایات
مثل قطبیت غوثیت و ابلیت و بر داشتن عبادت عبادان و ذکر ذاکران و قراءت تالیان حواله
حضرت جبرئیل می شود و دفتر تقی ارواح حیوانی و انسانی و مقدمات این کار شلی نکاح
و ازدواج خواه بر وجه حلال باشد خواه حرام حواله حضرت اسرافیل نمایند و الله اعلم بالحوادث ارشاد
شد که تاریخ تولد غوث الاعظم رضی الله عنه **شهر سنینش کامل و عاشق تولد** و
و فالتش دان تو معشوق الهی و دامت و ریاضه و شفت و دودجری ارشاد شد که ماده تاریخ چاک
دلفی صدق و عاشق حمید و دات فی نور ارشاد شد تاریخ شروع حفظ قرآن شاه عالم گیر مورخی گفت
سفر اک فلک تنس با تاریخ حفظ فی لوح محفوظ باز فرمود بادشاهی انگشتری پوشیده تاریخ خواست
شاعر گفت انگشتری باز دیگر پوشید گفت و انگشتری ارشاد شد که تاریخ وفات حضرت امیر خلیل
و حضرت قطب الدین که بفاصله دو ماه رحلت فرمودند و اجماع یافتند تاریخ تراویح خوانیدن حضرت
دام ظلّه **شعار** عبدالغفر آن خلف خاندان فضل که کوکب است لطف نازل ایا و ثول
و در گهواره بود که با شیر دانه کرد اینو بدل بدو شبنم حلول و آفتند قدسیان که تراویح تو قبول

ناده تبارخ همین مهره اخیر است مرید می خورند که میگویند بدن عاقل را زمین نمی خورد در کتاب
 آمده است ارشاد شد در کتاب بنده لایم لیکن به تجربه ثابت شده چنانچه محمد علی نامی مرد بزرگ
 به چشم دیوه خود نقل میکرد که در گجرات شاه دوله راه سرور از انطرف لاهور بر سب دریا ای چلیا که کلان
 است دو قبر بود مردمان خوف دریا انقبر بنا کرده جا و گیر بودند کفن یک لاش میله بود و دیگر سفید
 و لاشها سالم چون تفحص کردند هر دو عاقل بودند یکی بطهارت کمال تلاء است میکرد و دیگر چندان
 مراعات منظور نمیداشت بزرگ می رسید که در غیر طهارت یعنی جهالت بصورت خجسته حکم است مثل
 تعلیم صیان ارشاد فرمود که درست خوانند الحمد لله گفته باز رب العالمین گویم چنان زن عاقلین
 با دیگر که راجح است باز ارشاد فرمود که حضرت سید راجی حاجه شاه که انپران ماند و سلسله
 تا تان بزرگ منتهی میشود فریب شخصیت سال میشود از ان نادر شاه در مکان مالک پور شاید بر مراد
 شریف نشان در تنه بنده بود از خجسته فوت بکنید ان افتاد مردم شهر بلکه اطراف شهر جمع بودند
 دیدند که لاش مسلم است کفن سفید و عجب تر آنکه لاش کلان بنده و موسی سر بر نه نموده و عجب
 تر آنکه بر یک کفن رومال مسواک بر جانب دیگر تسبیح همه صحیح و مسلم این قصه را گرد و نقل نمود
 اند چنانچه محمد نمان صاحب سلک بریلی پسر زاده سادات قطبی شفی و بزرگ در ان مجمع حاضر بود
 بلکه بعضی از فرزندان آن بزرگ راضی شده بودند ترک رض کردند بمعاضه این کرامت باز
 ارشاد شد حکما در مقدمه اناسیدن میگویند که در بدن هر که پیر و گویست کم باشد نمی آماند خشک
 میشود و ما مردم مسلمان میگویم که کرامت الهیست چنانچه این شرف حادث است نقل حال صاحب لایل
 اخیرات هم چنین است بلکه پیشانی آن بزرگ کسی دست نهاده بود چون آلود گشت همچو زنده و تمام
 بدن تر و تازه بود بلکه تمام صحران و خشت و مردمان محسوس کردند این نقل هم تو اثر ثابت شده بزرگ
 پس که حکم نازعت اول ظاهر که بسبب جماعت فوت بنده چیست ارشاد شد تسبیح میشود و اگر خواند بهتر
 والا خیر هر در طول او اکتفا است بعضی قبل و در وقت سنت و بعضی بعد آن بخوانند و هر یک
 دجی لطیف بیان میسازد و میگوید که تا شوره آود آه قعت آو آه قعت که ملفوظ بزرگان می نویسند

راست نداشت ارتقا و تشدید و هیچ سوره که بمثل خبرگان است ضحیت سه عوره از حدیث ثنوت رسیده بقس برای قضای حاجت بعد صبح و عجم داد و گفت اولا بعد شام یعنی شب حضرت خوابد که هر که او دست کند فاقه کند باند و به تجربه هم رسیده که تبارک بعد عشا قبل خضن در روضه عذاب اخر و خوشی باغخانه که بین ظهر و غروب بعد عصر خوانند به ثنوت رسیده نمودگی پرسید که کل بل سلام از چند سال در دست نشان خلافت خلفای عباسیه مدین ایشان را اندازد رسانی شان بسادت خوشی شان بین فضل تقسیم ملک است طلیم سلطنت هر یکی از پنج خصه و هر یک حصه احوال عال بل سلام تا پیش الدین بنش که غلامان عالم خود فروزی داد و پدرش از طرف سالیان با و از طرف خلفای عباسیه فتوح اسلام قصه ایاز و نه باز آمدن محمود ساقی مساجد غلبه اجداد با و غلبه و او به شید شدن جوید از ان دشتل سید سالار بعضی کرامت عسل الدین بنش مساحه جوین و غایت ای در باب علم قادر شدنش بر کتیک که خوبه دریافت که آن از شرف الدین هر دوری که محرم بود و دیوان فرمود و مردی درین شاعر فکر کرد که چون ایشان بنفشه سینه را بنزد طهارت فقط در علم خود باید در علم حاضر و حیات پس معونت جبار در حق او شد فرمود بشود و تمام حسان الهی است تبارک خفی از احوال قبحی بی پرسید ارشاد فرمود که مجد الدین نامی بزرگند سابق از آبادی شهر در آید و چون چهار نفر دیگر هر یک نام و روسی گفت که انو فرزندان خواجه معین الدین است فرمود شاید از فرزندان شان بوده باشد هر چند مردم در فرزندی آن با که در جمیع شریف حساب کرده اند گفتو میکنند و دختر شاهرهان نامش بر که بسیار مقصد بود و جواهر گوی خود را برادران حضرت سپانیده و این جادگی غیره نظر کرده و سلسله نسب انهم درست خست مگر در عقب حضرت شیه نیست چنانچه خود به خانوگوا الیاری بی شباهت فرزندان حضرت است معقبی زند شاهی نامی صاحبزاده غوث قطب الدین هم بود لیکن غصب شانده در تعیین کرد و بار شریف امرای حضرت معین الدین یکی بنابر ملاقات قطب الدین بگری بنای خرمان جانی بنایر قهر و زور باد شاه فتن ایشان با پیغمبر دست و زر سکونت در بغداد خانقاها حضرت غوث الاعظم در بیت صحیح ملاقات نشد آن بزرگ سبب نبود از آنکه قبول ضعیف شریف اندیش بنابر ملاقات فرق معمر مرد و بزرگ بجای چند سال عدم قربت شان که شهرت بیان فرمود و بنوقت سبب ضیق فرصت تعلیم آید بگرد است انشا الله تعالی بنابر فرصت و خود هم گشت مریدی فکر کرد که تاریخ قول حضرت اگر یاد باشد فرمایند ارشاد فرمود که از فقهیه طریقه ششم شده کتابها این فرقی بر او خود و او هم باز فرمود شعر را بخواند که ای مراموش کرده که الحمد لله دست مکرر میکنم یعنی سو اقران شریف و صبر و دلالت از فرموده شخصی از قرآن شریف نام نایمی بنده بر آورده بود و غشیه با جلاله کلید مریدی عسکره که است سائرت است ارشاد فرمود آن که در او یک امامت کند و وسط صفای شده شود جایز است که در عرض مکرده عالمی سو الکره که فعل و جیش معر فرمود و بنوقت جانی از فرموده ای که کسی از او میگیرد فعل لازم می آید لیکن محض تا م در هیچ دایره ارشاد شد که در وقت خود چهار شاعر و معمری محمدی از فرقی فرمودی معمری بنام شاه گفته که توان شریفی و دست بجای می دهد و دیگر بر سوا سلمان همی گویند در تملیل و تبیین ایای قبضه و گردان و در جواب شاهانند که بعضی میگویند که بزرگوار است ارشاد و بنده حضرت را در بار که بنصف صید داده و بعد و بر این سینه را در از ان بعد در شرف غیبت بجهت جبار دنیا بخیر برای کفایتی میبارک که بادیشان سید صیت کرده بود که در این نزد شخصی پرسید که بعضی

[illegible]

مستی نمانی دیگورین امر فرموده اند چنانچه ای حال نادرین حضرت حبیبی در مانع نوحانی درختان
و غیره بیان فرموده در جواب مرید فرمود که عرب سور کلان را مور سلیمان گویند شاید همین
مور باشد لیکن پاس هر دو باید الناس علی دین ملوکهم قول عقلا است شوقی عین کرد
که هر ایمنخواهم و تلویح و توضیح خوانده ام ارشاد فرمودست چنان مطالعه روی تو کرده خرم
که دل ملال گرفت از مطول و تلویح باز فرمود که روزی در مجلسی با منرا پیغمبر و دند و علما
و فضلا هم بودند این بیت میخواندند در کفر و قدری نتوان یافت خدا را + دل نسخه عشق است
کن بی به ازین نیست - درین اثنا ز س السلام علیکم و آداب کرد ارشاد فرمود و علیکم السلام -
مرید عرص کرد عورت را هم جواب باین لفظ بود فرمود مضافه نیست این حکم غیر محرم
است اگر جوان اجنبی محل شهوت باشد ابتدا هرگز نباید والا است با هم اگر گفت کند باز فرمود از ابتدا
جوانی وقت شباب از رقص و غیره ممنوع است تنظر طبی داشتیم چنانچه عورت جوان بچو دیوار بنظر من آمد
نگار دو امر بر خود بسیار ترسان بودم حالا هم یکے ازان با هستم یکے غیبت که البته استماع آن محسن
منے آمد حالا خدا نجات بخفیده چنانچه می بینی که بطورے دفع میازم اگر کسی قصد گفتن نمیکند
دیگر مرا میر که حالا هم ازان سے ترسم بجز و استماع دل از دست میرود باز فرمود از حضرت علیه السلام
سوال کردند که میل از کس فرموده اند که مستاد شد از سے دوبار و آن چه بود که در جوانی شنیدم که
قصه خوانے خوش گو آمده است تر خیب احیا قصد کردم ناگاه آواز مرا پیرو قصه بگوش رسید
خواستم که زیر دیوار نشسته شنیده را سه مقصد شوم بجز دشمنی خواب غلبه کرد چون چشم باز کردم صبح
بود باز گیرم همین ماجرا پیش آمد ارشاد فرمود در قصه لغو و دروغ هم گناسے است چرا که اکثر
قصه زنان و مردان و عشق ایشان و کیفیت این امر بیان میشود پس میفانده شد قصه
ملاقات شان و استعداد و قابل نبوت باز فرمود حضرت باقی باشد عظم کرد و نکته ها با شمر مریدان را
جواب دادند و سکھ را بر سر نهادند و کسے را جاسے فرستادند و سام الدین که غلبه اجل میخفت قوی
داشت اگر چه همه صاحب کمال بودند لکن تا یزید سے باشد نوعی از طرقتی سے باشد بسبب

محبت منتهی خواست که جدا شود و اچار قسم که چون در آید رسید زیر دیوار و به سبب گراما
 نشست ناگاه آنجا قصد بود و این بیست و سه سرودند سه تو خواهی آشتین افشان دخواهی
 دامن اندر کشن و گیس هرگز نخواهد رفت از دوکان حملوئی پس جوشه و خروشه کرده مراجعت
 کرده پیش شیخ همی بیت می خواند و مستی با همی کرد شیخ هم در کسب که نیت ترک خلوت بالکل
 نمود و ارشاد شد که آنحضرت فرمود که خطوط را بعد از نوشتن خاک آلوده باید کرد که بر آید
 اجتماع مطلب تاثیر می دارد هر یک از این حقیقت خطاب بی که مراد بی و غیره میگویند
 پسیدار شاد و در اصطلاح توران بی امیر را گویند و بعضی بیگ را هم همین قرار میدهند
 و بعضی میگویند در فتنه رفته بیگ و بیگم هم از همین اعتبار است میم تانیث اصطلاح خود در
 بیگش اخل کرده اند و در اصطلاح شان خان بادشاه را میگویند اکثر بادشاه خود را خان
 میگویند بزرگه سوال کرده که حکم مسیحی و اطفال میخورد یکسان است نیست طوائف خوب
 و فاضل میخورد احتمال خوبی دارد من از جایتر شاید که ثوابنا مسجد نیاید مگر حکم مسجد بلان خواهد شد
 باز فرمود که موجب قاعده مقرر کرده که بارها گفته ام مسجد مال مخصوص نمی شود و مال حرام
 مثل نخ نایشو همدین محل فرمود که امیر میخالف حضرت امیر مسجد از متصا و ده ساخته بود حضرت
 امیر منتهی بیت نوشته بودند و منموشش که شنیده ام که تو مسجد را از چنین مال ساخته چرا از مال
 خود ساختی مثل تو چنان که زنی از اجرات زنا طعام میباید اهل عقل و تمیز گفتندش
 که ترک کن تا کنی طعام مده کسی را صاحبزاده میان موسی صاحب سوال کردند در وقت حضرت
 کدام خط بود ارشاد شد که خط تعلیلی همه سپید نوشته حضرت علی موجب خط کوفی شد و چنانچه
 هر چه خط آنحضرت نزد خود دارم و قرآن شریف در خط حضرت امام حسن علیه السلام در مسجد
 از خط کوفی ثلثین موجودش شاید خط لیل باشد از ان ثلث شد و از ثلث نسق شد و
 از تعلیق و چون هر دو را با هم کردند و نستعلیق شد سوائی خط و اصناعی مثل نگار و سر و هفت
 قلم مشهور اند باقی اسرار و کشفه نسق و ثلث و شکست و ریجان و ششعلیق و تعلیق شقیه که

پس از خوب شعور است از شاه فرمود شیخ قرآن نوشته حضرت عثمان در مدینه
موجود است بلا شبهه و شک خون شهادت میان هم در آن موجود فرمود که کتاب نهضایه
همین علی و عثمان بودند و در خلفا شاعر شده بودند علی و ابوبکر و عمر گاهی مایه گو عثمان در خضر خضر
میگویند گاهی شمر نگفته ام و عثمان نگرفته ام و ذکر خود را از روز بیعت مس نکرده ام پس
در توصیف عثمان فرمود که وقت شهادت خود شش هزار غلام با سلاح را بر معتد جنگ بودند
فرمودند که از شما سلاح اندازد از اگر دم و از دیگر بجا به که مستعد بودند فرمود که من ستم نخواهم کرد
نیست بلکه گویان که شمر بخت تو ضعیف صبر و شهادت عثمان و عدم قصد اید که کله گویان و پاس
کلیه بیان فرموده فرمود این بزرگان هر یک کتاب دور کمال که خود یکتا بوده اند بنحان الله
بنحان الله باز فرمود عثمان همه را منع کرده خود مشغول تلاوت شد و سر خود را بر نیاید و اوست
ارشاد فرمود که قدم بوسی اولیا و فرزندان آمده است و مکروه نیست پیش آنحضرت هم کرده اند
اینقدر تعظیم دلی و نادر و پدید در سنت است و این اثبات بر گشته اند مرید که پرسید که تقریر در حد
وجود تمام شد گفت مثل آنها که از آن برآمد مطلب تواند شد مگر تقریر آن زبان منبایک
منظور است نشده ارشاد شد که رشید الدین خان در جواب مولوی عبدالحکیم مسکن فرمود
وجود چیز که بعضی او گفته بنده نوشته آن را نقل باید گرفت و من هم مختصری عنده است
خواهم تو بیایند بازان بزرگ گفت خلاف مجرب خواهد شد فرمود باید فهمید که اتباع پیرو رسا
و ذکر و افکار باید در معارف مکشوفات خود است اگر همچنین باشد مجرب و هم خلاف پیران خود باشد
حال آنکه حضرت باقی بالله و عبد الله احرار و غیره اکابر و جودی بحضرت بودند و نیز غوث الاعظم که پیر
است جنلی ما خفی و معین الدین پیر ما شافعی و قطب الدین حنفی بازان بزرگ پرسید
که حضرت نقش چند چه مذہب داشت ارشاد فرمود که بزرگان طریق کسی بصیرت تقریر این معنی
فرموده مگر با اشاره و در قرآن و حدیث هم با اشاره آمده چنانچه در صحیح ترمذی خواند با شمسند
که فرموده اگر بمثل سب از بالاس آسمان اندازند در زمین سیف مفتوح بهم بر خیزد خواهد افتاد

باز فرمود که سخن دیگر هست که بسیار کتر است نه منتهی الی این را که بر او تسلیم میشود و در هنگام بعضی
 اوقات همین نمود را صریحاً مثل حضرت علی که فرموده من کشتی نوح را تسکین داده بودم و من
 باعث قیامت ام و من زنده غیر میر بنده ام یا بزرگان دیگر که در خویشتن تجلی الی من چنین مثل
 موسی که در کار وید یا مثل آن حضرت که دست من بردست بیعت کنندگان یا توفیق سنگ
 یا خدا زده و فی الواقعی بکشت سنگ چشم هزار کس کور نمیشد و حضرت عثمان
 را همین معلوم شد که دستیکه بدست خدا رسیده چرا من ذکر کند طوری که یک کوزه
 آب از دریا آید و تیکه قید سب و جدای دریا آب را ملا حظہ مانند بے تامل خواهد گفت منم که در
 من کشتی میرود و من دریا ام و من در اکبر آباد هستم و من در سارنگ پور بودم غرضیکه اینچنین
 میگویند و این را تجلیات گویند و وجودی و شهودی همه قابل این تجلیات هستند
 مانند اینکه این حال را نفس الامر هر شے هست یا نه این تحقیق دیگر است و چون نیک
 تامل کردم غرض هم موقوف بر تحقیق این امر در نفس الامر نیست بلکه غرض دانتهی سلوک نیست
 که تجلیات الی شوه اگر نشود ولی شد و چون ضعف بسیار بود درین تقریر چهره آن حضرت
 بر افروخت و تقویت نور میفرمود درین اثنا آن بزرگ التماس کرد که بنده را وادی د
 که منم تمام عالم یک نور شده و باز از آن نور سگه بنیز روگا و آدم شد در روزی منم
 که منم گویم یک لکبه سال با خدا یعنی نزد خدا نشد بودم و پنجاه هزار سال در آنجا بودم باز
 چون چشم باز کردم هیچ نبود فرمود مقدمه توجیب است همچنین میگوید این آنای خود را کم
 میکند اشاره بطرف خود که کرد و حالا بطرف خدا میکند مرید عرصن کرد که در جواب
 سوالات حضرت تحقیق مسئله نفس الامر وحدت وجود فرموده اند جائے تقریر صاف
 شد مختصر نفس الله باید فرمود که برائے متابعان حضرت کافیت اختیار لال
 عقلا و نقلی اثبات است باید فرمود و تحقیق حضرت معانی همه خواهد بود و فرمود انشاء الله تعالی
 نور سانسید شخصه در خواست دفع بیماری با و شاه وقت کرد و اسفا شد که یک نفر نر

صحیح الاعضاء زیادہ از یک سال مجھو گئے کہ باشد و سہرہ و گوش او پیکہ ششہ بعد غسل
 دوس بائیک کسے سورہ یسین خواندہ ترتیب بروقت شب بطوریکہ در میان مریض رہے
 نگذرد بستمج بنیت و من نفی بنام خدا فرج کند شفا خواهد شد شہتہ حصہ سرد چاہے
 پنج حصہ دل یک حصہ باقی باقی حصہ کردہ تقسیم ماکین پوست یک حصہ بایک فلوس
 ملاجلال الدین دوانی سے درخلافہ و مدد گشتیم بے - انصاف کہ در پردہ ندیدیم کسے -
 دیدیم بے بیہودہ گوئی چہ رسد + مانع شدہ از دوست بہانہ جبر سے + حضرت اہل اللہ
 سے در صحبت اہل دل رسیدیم بے - بس و روینہ کنان زیباہر کسے یک نفس
 اند چشمہ آب زندگانی قدم سے - و ز آتش داوی مقدس قبے - در تعریف
 قشر لیف بردن والدہ ماجدہ و بگفتن صاحبزادہ در حق شیخ آدم بنوز و ناراضی شان یہ
 شخصہ بخوردہ گیری ما عا ہزان فتاد - زان زد کہ در طریقہ مجذوم ادیم - گفتیم کہ خیر
 راست بگویم زمانہ رخ - نو آدمی بنودی و ما آدمی شدیم - صاحبزادہ کلام نواب را برائے
 بسم اللہ آوردند آنحضرت اول کلمہ گوئیدہ انرا اول اقرار خوانیدہ مبارک باد گفت درین اثنا
 ذکر نواب روشن الدولہ و پیر پرستے شان بہمان آمد فرمود مقبرہ شان را کہ قریب قدم خیر
 است من خود دیدہ ام کہ بخط زرین یہ غلاف قبر اللہ محمد و ہمسکہ نوشتہ بودند حسب کہ
 ارشاد فرمود کہ درین تہذیب از احتیاج ارتکاب منافی برائے ملامتے شدن نیست جز
 کتابست کہ ملامتے شد شخصہ از فرج نمودن بزوغیرہ بنام بزرگے سوال کرد شاہ
 فرمود کہ ممنوع است فرج بنام خدا کردہ گوشت تقسیم کردہ ثواب تقسیم گوشت بروح بزرگ
 نذر کند و سوائے ہنگام بقرعید قربانی از طرف بزرگ ہر گز بنام کسے فرج نباید کرد ارشاد
 شد کہ ہنہد کس معہ فرعون معہ مال متاع بالکل بدعائے موسی غرق شد ہر چہ
 تو ہا سیکر و موسی پذیر نہ نمود حق سبحانہ تعالی با موسی گفت کہ تو سخت سخت دلی کہ چہ دین
 الحاشیہ صحیح فکری اگر یا من چہا دم آپ تضرع میکرد جبے بخشیدم ہر یکے عرض کرد

که آن حضرت بمقتضای خود خود کرده بود فرمود ثابت نیست سبب هر کرده اند اگر کسی خود کند از طرف آن
خود نماید شاید که ثواب بمادر و پدر برسد ^{فقط} ^{فقط} سوال کرد که ختنه نو مسلم بالغ باید کرد یا نه ارشاد
فرمود ختنه منع میکنند دلیل آنکه ختنه راست است میدانند و دست و عورت فرمن و شافعی ختنه را هم
فرمن میدانند پس استجواب میکند متاخر ختنه بنا بر صحت جایگزین خوف ارتداد و باریست و بختیاری
جائز داشته اند ^{فقط} از لباس عرب پرسید فرمود حالا همین پایجا بپوش و غیره بپوشند
سابق البته بند بپوشیدند ^{فقط} پرسید که من عرف لقمه فقط عرف ^{فقط} حدیث صحیح است
فرمود در کتاب صوفیه دیده ام باریا نکس سوال از معنی این فرمود ارشاد شد این وقت ضعیف
غالب است باز فرمود قدری به پاس خاطر شما بگویم از آن قیاس نمایند یعنی چنانچه روح شما
بجای بدن نیست و هم جایست همچنین در تقالیه در هم جایست و سبب از هم سبب نه بود هیچ سبب
نمکایی نه زو خالی - اگر انقیاد هم نماند البته خدا را نوبی نه شناخته باشد ^{فقط} پرسید
که حدیث انا احمد بلا منیم و اما عرب بلا عین فرمود این در کتاب صوفیان معتقد هم کمتر
و هیچ نیست باز ^{فقط} از معنی سخن اقرب الیه من جبل الوریس سوال کرد فرمود علیا قرب
علی صوفیه قرب وجودی میگویند و همچنین جایجا در قرآن آمده ^{فقط} از شان مجاهده پرسید
ارشاد شد شانه عظیم است یعنی چهار چیز است - شیطان - نفس - خلق و دنیا
این هم باید جنگید هر چه از روزی و نماز و دعا و خطای اینها سبب قتل و اندام عمل آرد میگویند
بالکل تسباه هم نشود چنانچه میرا ایم ادهم برائے دفع غصه ادهم را حکم کرد که برائے اسپ دانه
و لیده باشد بعد یک سال استخاره کرد که طمانچه بر ویش از دست کسی زد تا آخر گفت از
قصه شاه ملایر پرسیدند ارشاد فرمود که طیفور شاهی یزرگ بود که بیع الدین ملایر را
از دین یهودی مسلمان ساخته بودند شجره لیسان بچند واسطه تا عبداللہ شان بردارید
از او شان بصیون اکبر لیکن کار ملایر تمام نشده بود بطلب آنحضرت در مدینه رفت و از آنجا باز
نخست و کربلا و فایده با بر داشته حکم شریف به بیت آمده در کاپی بود و باهمندوان هم صحبت داشت

پس آنچه در دست باجی غلو شد داشت که با شاه بنای ملاقات آمده شاه مدار متوجه حالش نشد
 بادشاه غصه نمود و بر قلمستری رفت و از ملک خود دیگر کرد شاه از اینجا عبور کرده تصرف بجال
 بادشاه کرد که آبله با پدید آمدن سوزش افت و مردمان صلاح دادند که رجوع بشاه نمایند
 بادشاه غیرت کرده نبرد شاه نیا مد مکر نبرد سراج الدین سوخته کپیرش او را لقب داده بود یعنی
 سوخته عشق خلیفه نصیر الدین بی بی رفت او شان که تبه خود عنایت فرمود و رفع سوخته شد
 بلج الدین ناراض شده گفت نهاد و دلا تو ولی نشود سوخته او شان گفتیم سلسله توجیه باد شود و
 کبره کرد بعد از آن بر خاسته بیکه نو و از اینجا در کن چو راستقامت کرد شخص پیر سید که در
 وقت نسبت چیز فرستاده بود حالا نسبت موقوف شد باز می طلب حکم چیست میزد
 که اگر به نسبت شادی کردن داد واپس خود بد شد و اگر به نسبت داد و آنچه پنج شش خیم
 باقی واپس است از تم نقد و زیور و اگر بطور عیدی و غیره که بعد نسبت میدهند هرگز تاج
 نخواهد شد اربشاد شد اول که سایه آفتاب است و به طاعت مرتبه زیاد می افتد
 همیشه در آخر دین ملک نیم قدم می ماند باز تلاوت آیت الهم التالی ریک کیفیت مد الظل فرمود
 اربشاد کرد بخدا غیر خدا در دو جهان چیز نیست - می شایست که روانم و نشان
 چیز نیست - باز فرمود این سخن مطابق حدیث است آنحضرت فرموده است که اصدق
 تو لے کہ عرب گفته قول لبید است جمله که گفته آلا کل شے ما خلا الله باطل درین اثنا مذکور
 سخن اقربا الیه من قبل الوریث و علی العرش استغوی و حدیث لبیط علی الله و اینما کتم -
 در پیش شد حال موافق ظاهر چیز می تاویل کرد آنحضرت فرمود که لفظ اینما کتم سخن اقرب
 الیه لبیط علی الله را خیال باید کرد و علم و غیره را باید فهمید باز فرمود نزد علی لے ظاهر و باطن پنج
 پنج اشکال نیست هر جا ظهورات است مثل همین آدمی است که واجب القتل و
 واجب التعظیم و در زیار و جو کب در چنانچه ان در افراد خود موجود است یعنی مرتبه ان نیست
 است مذکور ان سر حیثیت انانیت هر جا موجود است و فی نفس موجود نیست جسم هر جا

موجود است عرش هم جسم و فرشتن هم جسم و عطر هم نجاست هم لهذا گفته اند اگر فسق
مرتیب کنی ز زینتی پس فاسق کرده اند که اطلاق لفظ الله بر کسی نباید کرد که نام مرتبه جامع است به
نبی همین بامست ارشاد فرمود که عبادت هر کس نباید کرد و بحسب انداز بیان فرمود که در هر مرتبه
ذو مال شکست ثبوت یقین پیدا آمده دانستن که بحقیقت دیگر کسی موجود نیست و فوق مرتبه
ضرورت است و هر چیز برای هر جا چنانچه تجلی خاص بر عرش و نیز پاک باید خود و فیل ناپاک
نباید خود را تقرب به ارشاد شد که در وهایای و سمیلات بجزم گویند که روز بارش
روز عیش و طرب و لواحق آن بود و روز آفتاب روز در بارعام و روز ابر به بارش روز شکار
در روز هوا سس شد و روز نوم سقر کرده بود و روز فرمود باز فرمود مودام روز روز نوم است مردمان
جمع شده غرض کردند که حالا پیچ بزرگ در تمام دنیا نباشد و اولیا را امر لازم است
تجانی حضرت را است و در ضمن میباشند و نیز گفتند که در تعریف نظام الدین اولیا نوشته اند
که چنان مشهور شد که هالش در کتب ولایت نوشته اند از فضل الهی در روم و شام و
مغرب و بلخ و بخارا و مرقند و دمشق و مکه و مدینه و مصر و عراق و بغداد و فرنگ نام حضرت مشهور
و در کتب با ستود حضرت تواضع میفرمود و درین اثنا ناگاه قصه در فیضیاب شدن ارشاد فرمود
که در وقت محمد شاه بادشاه بنست دو بزرگ صاحب اموثا و از هر خانواده در دهلی بودند و این
چنین اتفاق کم میشود چنانچه بنجله ایشان شاه دوست محمد قادری بود و روزی بر رسیدند
که سلسله کلام است گفت هر چند مریدم و ارشاد تلقین یافته ام لیکن اصل اینست که خدا
بیک خرمه خرمه خرمه ام و آن چنان است که روزی نه بر ملازمت سلطان که ملازم بودم
رفته بودم و دو پیچ در موسم گیر نصرت شدم ز صراحی دار آب طلبیم نبود از سقفه و غیره هم بهم
قریب ملاکت بودم ناگاه قریباً جمیری دروازه از سقاسی ملاقی گشتم یک کتوره آب بقیعت
یک خرمه خرمه فروخت میشد دستباز شد بنخواستم که بنوشم ساسی بلجا جت تمام باها
تشنگی خود طلبیدم چند نفس بنیخ است لیکن غلبه کردم و آدم چون آنکس شروع نوشیدن نمود

شک و سرور و تجلی الهی در نفس خود می یافتیم تا که بعد چندی ترک دنیا کردم اصل و منبع بهرین است
 مابعد همه طفیلی این امر نشیبه شد کردم باز فرمود هر کس که قصد حیر می کند و بنجد تمام می طلبد البته
 می باید مرید بی عرض گردد که این حدیث است فرمود در شل آمده و نیز فرمود که من هیچ
 پلای و لج نیز نمی چنم این است هر که دوید گرفت نه هر که دید کور گرفت کار قسمت است در تذکره ارشاد
 رفعتی تا چشم تو دیدیم دل است کشیدیم - ماطاقت تیمار و بیمار نداری کم - در ذکر امر و
 پرستی مرزا مظفر خاں بجائ دو حیه تسمیه شان و خوشگوئی و خوشخوئی و نازک مزاجی ارشاد
 شد که جد شان بجان خدمت کار عالمگیر باد شاه بود هنگام تولد شان موافق معمول است عا
 نام کرد فرمود که تو جانی فرزند تو خاں جلن باشد روزی فرمود که حالا دار الضرب امار و خانقا
 خردین شد هم تو دایم یعنی ما از کار فقیه دین آشنا بزرگ از بیت الله آمده قد مبوس کرده آب
 زمزم نیاز نمود از چهار پائی بنا بر تعظیم آب فرود آمده است نام شده بعد دعائے قدری نوش جان
 فرموده بعد کدو و دیگر جعفران مجلس تبرک داد بزرگ فرمودند آب زمزم قدری شوریست
 دارد این آب شیرین است شاید بسیار آسیرش کرده اند ارشاد فرمود ما معتقد قائلانم
 در حق ما هر یک که بآن نام باشد زمزم خواهد بود یعنی ثواب آن خواهم یافت باز ارشاد شد که در
 حدیث صحیح آمده که آب زمزم بهر نیت یک بنوشد امید که حصول مطلب است و هر که آب زمزم شکم
 می نوشد آتش و فرخ بر دگر نخواهد کرد و بعضی تجربه کاران می گویند و می نویسند که آب زمزم در شب
 قریب کناره می آید و نیز فرموده که جافوران پرند از بالای سقف حرم می پرند و نیز درندگان
 می آید که داخل حرم شد پس می گذارند و باز می گردند مرید عرض کرد که کدام خرق عادت
 مستمر در حال سلام است فرمود در مکه شریفه من حدام نمیشود گاهی نشسته و نخواهد ارشاد
 فرمود که بیت المقدس هم معقل بود می گویند باد شاه بنابر مصلحت که بعضی زمانه را وضع حل
 از جهت خوف میشد و یوار کرده باز فرمود تعظیم مکه و بیت المقدس نزد بنودان هم است
 یکسر دایره می گویند باز که تعظیم اماکن بمیان آمده شخصی گفت کوه شاه مردان درون است

بران کنده اند که سه هر کجا نام اوست قریباً هم که عاشقان را چه کار با تحقیق - فرمود اگر
 رفته عشق شود شاید جانش را بشود و الامر در پیشی را امر تحقیق ضرورت نیست خصوصاً احتمال هم چنان
 ارشاد شد روشنی سوائی غرض بر قبر نیاید کرد و مسجد نیاید ساخت ارشاد شد
 که دو ماه میشود که نابریارت سلطان المشایخ رفته بودم عجب کیفیت بود که با فرامیز میسر
 لیکن مرا طلب نشد متوجه آن نبودم باز که سجده کرد و خلعت آن اثر کرد که از پنجه شاه
 مردان پرسید ارشاد کرد در بلخ قبر می باشد و قریباً نام شاه مردان نهاده اند
 حال آنکه آنجا حضرت نرسیده و کرامت بسیار مثل ابرصه دانه دفع برص و غیره امراض
 میشود و قصه این پنجه چنین شنیده ام که در وقت عالمگیری یا میرزا شیعہ مجتمع شده گفتند
 مرده ما دفن در قبور سنیان میشوند قبور را باید ساخت که مدفن شیعہ باشد چنانچه
 پنجه کشته مثل قدم شریف که در صحت آن هم گفتگو است در میانها و اندازین جا این قصه
 بعد سه ماه بموجب یاد خود که با عتقاد آن سفیدی گذاشته بودم نوشته ام چون خبر
 عالمگیری رسید از کن تقید خراب ساختن آن مکان نوشت چنانچه خراب کردند باز بعد
 مردن عالمگیری سنی سلطنت آن سنگ با سنگ دیگر در آنجا نهادند رفته رفته قبرگاه شیعیان
 یکمات و غیره مکان ساختند تا در عهد مرزا نجف خان و غیره کمال دفن گرفت حالا از زیارتگاه
 عوام خلایق خصوصاً شیعی شده است بسیار هجوم و میل میشود و نذر و فتنه
 و مجادله شده اند و حق بررگه که طلب عابران حاجات کرده بود ارشاد شد که
 ما دعائے کفر اختیارید مستحقنا راست مثل آنها نیم گفته اند هر که در جهان بگردد
 یا آبله کن - گریه کن یا بی با ناله کن - جل صبح با خلاص بیا بر در ما - که کار تو بر نیاید
 یا ناگاکر کن - این مقوله حضرت بجا و الدین نقشبند است فرمود چه روز است در جواب
 ارشاد فرمود که اگر این سه یا نذر سه سال تمام شود گوستان و حیض نشد و برآمده نماز
 و روزه فرض میشود در جواب سائل دیگر فرمود که اگر نام را منع از خاستن و نشستن بدان

یا حرکت قویه دست کرد نماز رفت اگر بجهان آید پناه با نیکوئی کرد نماز در شب است و نیکو
 فرمود که شیخ علی خنری را تعصب با مردم نیست و بر مقدمه مذہب بسیار بود و ثابت است
 لاکه طوائف ملوک بود و نادر شاه اشجارا کشت این گریخته آمد بعضی گویند که خزان
 اشجارا کشتش بود و بعضی معتقد دست غیش فی الواقع خرج امیرانه داشت و از کت پندان
 نمیکرفت مردم است خصوصاً ائراج الدین آرد و توبه العالمین در طعنه و تحقیر مشر و ستم
 بعضی جاحض تعصب است قدر عسعریت هم داشت و فارسی و دست میدانست و آن
 نهنگام که بدلی آمده جوئی گرایه کرده بود بر در آن قبر بود بدست و فقر نامهای پیران صبح
 خواند روز صاحب خانه نفقش خیریت جوئی و غیره کرد گفت تمام آرام است مگر این
 تذکره الاولیاء را از دروازه بردارید و نیز مرز گرائی و غیره شعرا جمع شده آمده بودند شعرا با نیکی
 و تحسین با با هم میکردند بر مزاج نازکش گران باز بر جاسته رفتن نشان باد و شسته بیا کرد
 که شنیده بودم در هند بود که میشود چنانچه جوئی من امر و زوایا افتاده بود شخصی عرض کرد
 که در شجره حضرت نام من دیگر نوشته مردم دیگر میگویی فرمود این چنین میشود و تصحیر نماید
 بلکه نامهای دیگر نهند چنانچه هند را عورات سبیه میگفتند و جیش آنکه و شب بیستم
 رمضان وقت سحر تولد شده بودم چون والدین را کوک بسیار مرده بودند گمراست من
 آرزو کمال بود و آن هنگام بسیار و اولیایا را زیاران والد ماجد مثل شاه
 محمد عاشق و مولوی نور محمد و غیره معتکف مسجد نهاده بودند پس ما را غسل داده در حجاب
 انداختند گویا مرده اگر دند پس بزرگان ما را قبول کرده از طرف خدا انعام کردند ارشاد
 شد که بجهت ضرورتی در قریب شادی بر فیل سوار شده ام و الا اتفاق نیفتاد و سخت
 تکلیف کشیدم و آخر پیاده شدم ارشاد شد که چو فیل فلان زیر کمر بزرگ دیگر
 حیوان میشد و چه درین ملک به در ملک گیر مگر عفا و غیره در قصه اش ارشاد کرد که در زبان
 سابق در عهد ما فیلبانی بود که با خیال طبع استثنائی داشت روزی پارچه سرخ

میدوخت چون فیل بالبح از پاهای منجسته وارد دست بود و در محرم آنسوی انداخت خفاط از
 سوزن سوزی زد چون از دریا مراجعت کرد قریب ده گاهش رسیده آب که آورده بود بجا نهن
 انداخت که پاسبان پاترگشت درزی اقرار کرد که جرم من بود و نیز ارشاد شد که قریب عهد
 من فیلبان بادشاه مرد بادشاه خواست که کسی دیگر بگوید که دشمن که خورد بود و فیل بسیار
 بزرگ و بهتر خواهد بود فیمل با شمع این خبر بگویی و شوخی آغاز کرد و سواری نمیداد و آب چاره
 نمی خورد و هم فیلبانان حیران شده عرض پیادشاه کردند که بادشاه حیران بود که ناگاه زیر کس
 حکمت دانست و عرض کرد که فیلان قدیم را بر بند چنان کردند که درام شد و وفا و خطن او آفرینها کردند
 در جواب سئال ارشاد شد که قصب لطیف یعنی ملوک دران فرمان بادشاه را می برد
 در هر شهر هم بود که بر سر بسته می برند بخوردیدن صوبه داران و غیره تقطیم میکردند و در ولایت
 حبیب میر گویان می سازند پس دران انداخته می برند ارشاد شد که اگر تمام
 قران در غار نشوند مشین قران نمیشود اگر چه یک آیت هم باشد و در قرص باد نیز نماند
 که نباید در فضل مضائقه نیست تخریف خواندن قران مولوی قادری عبدالقادر و در ذکر
 و ترویج و تبیحات شان در خلال محافل بارها فرموده که بال مرتبه تعریف نمود و در ذکر شرح اهل
 دلی ارشاد شد که بخانه قمرالدین خان عورات غسل اخیر از کلاب میکردند و بخانه دیگر نواب سید
 صدر رویه را هر روز گل و پان برای عورات میرفت شخصی عرض کرد که با وجود استعدادهای
 امران بتضاده قویه هوش و حواس حضور بجاست این قوت ملک است کار بشر نیست ارشاد
 فرمود که مشهور است و به تجربه آمده که خادم علم حدیث را اگر چه حسن از ضد تجاوز کند خرافات
 نمیشود و حواس بر جای باشد و بنده را از خودی همین کار مانده پس تغییر حقیق خواب فرموده اند
 مرید عرصن کرد که تغییر خواب ارشاد میشد و امتیاز خواب هم باشد فرمود آری
 بنده را مفهوم میکرد در سه قسم خواب را تغییر نیست چنانچه خواب عادت یعنی آنچه کس میکند
 و مزاج مثل غلبه حرارت و برودت و غلبه شیطانی که تحریف میکند پس فرمود فرق امتیاز خوابها

دشوار است چنانچه آنحضرت تعبیر خوابیکه صواب دینده بود که گویا سمر را بریده اند و می غلطند
 حضرت فرمود و شیطان نیست که فراموشسانند چه که دیدن تعلق از سمر است چون سمر خاند بگوید و دید
 بعضی گفته اند که خواب منوحش بود آنحضرت پس تعبیر نفرمود و آنچه واقع حضرت بود که سمر است
 بود خواب قابل تعبیر و بایستی غیبی که اسمعیل نام فرشته است ملک الانبیاء که آنچه
 شد نیست حکم خدا بشعری بنیادنا سحره هم ملک همین است دیگر روایات مکی آنکه در
 افعال خیر مثل حج و عمره و وضو و غسل بشرطیکه خیر عتاد باشد چنانچه وضو برد یا یا قرآن در
 تعبیه با محافل قس علی نه یکم روحانی دیدن و شنیدن زیارت مشاهدت که کردن چهارم
 روایات الهی یعنی کشش قلب با جسم بے توسل مثل چنانچه انبیاء را همین بے باشد
 فرشته را مدخل نه آنحضرت را همین اکثر می شد فرق میان روایات الهی و غیبی بلکه جمیع
 سخت امورات مشکل است کلام بے بصورت بد چنانکه گویا بنیاد چنانچه خواب زبیده
 خانم و تعبیر امام اعظم در مقدمه نه چنانچه در مکمل شد سبحان الله قصه عجیب نوشته اند
 که در وقت امام جعفر صادق شخص از سفر آمده قریب شهر فرود آمد شب در خواب دید که گویا
 دو غم بر فرس زلزل می بیند متوحش شده قصد طلاق کرد پس از امام پرسید آنحضرت
 فرمود بسبب خبر آمدن تو از مضاف من موئے زهار می برید فرمود عکس آن در وقت
 فوج سیر قریب عهد ما شخص در خواب دید که بر تخت سوارم و فیل و غیره اسباب همراه است از عا
 تقسیم خدمات میگرد و ملکه با همای بخشید و منتظر آن روز بود که ناگاه روز سه شنبه
 که بطور معمول شکار بود آمده حکم طیاری کرده خوش خوش رفت با جد شریف هم گفته بود ایشان
 حقیقت امر میدادند اگر چنانکه تغییر سلطنت داده بودند عند الامر اجعت چنان اتفاق
 شد که در بازار اسب افتاد و پایش شکست و پیش دم کرد و کله با باد رسید و هنگامه
 برپا شد باد شاه عقرب سید رسید گفتند فلان منصب دار این حادثه شد تخت
 راستاده کرده به شهنشاه فرمود بر دارند تخت از دوکان گرفته پیشش پیش شاه و فوج

تا قتلہ بردند پس شد سخن از اینچنین غلطی افتد پس فرمود که سلطان عالمی
 منجمان تو را در آب بسیار خواهد بارید و طوفان عظیم خواهد شد چنانکه برگزیده بادش گشتی
 خواهد رفت بادشاه متحیر شده بسبب حرارت فرموده منجمان را قید دارند زینهار که از شهر
 برکوه نرو و چنانچه بروز موجود منتظر بودند که ناگاه ابرو باد پیش آمد و اندک بارید و بر طرف شد
 بادشاه از منجمان پرسید که ساعت گذشت گفتند آری و نیز گفتند که گشتی برگزیده روان
 معلوم میشود چون دریافتند سنگی از کنگره خم شده بود و پوست بادام بران افتاده بود و موثر
 مع کاسه در دست دلان بادام و بر آب جمع گشته به یکو گشتی میگردد معلوم کردند که این باعث
 غلطی منجمان شد و نیز فرمود که سلطان محمود را با منجمان سرکار می بود ابو نعش منجم را
 حکم کرد که هر جا که یابند بکشند چنانچه گزیده ترز که خود رفت و گفت ادا کبلی را سرنگون
 کرده بملگنی آب پر کرده نهد و بر آن بنشیند چون مرا . دشاہ بنا بر تحبس رفتند نیافتن
 آخرش از منجمان خصوصاً از ابو الحسان و غیره پرسید که ساعت بعد دریافت عرض کردند
 که جانب جنوب است در شهر مس که گرد او آب است و در آن مناوه ایست آهنی بران
 مناوه نشسته است بادشاه دانست که حرام نهاده ایست جائے خواهد بود پس منادی امن
 کرد حاضر شد و قصه خود باز گفت هر یک که گفت چنانچه در بنوم حکما آثار ظاهر میشود چنان
 آم کم عقل معتقد نگردد و فرمود دید اعتقادے اهل اسلام از انکار نیست فرمود که ما را هم اینقدر
 اعتقاد از بنوم است چنانچه از بعض قاروره بعض حالات بنص معلوم میگردد و همچنین از بعض
 علامات و ثواب بنوم حال حادثات معلوم میشود این با علامات اندامیهات نیست اگر
 خدا میخواهد بظهور می آرد والا لا فکرة تاثيرات بنوم هم است مثل تاثيراتش و غیره اشیاء باشد
 شخصی از دور آمده در میان سخن عرض کرد که حضرت قطب زمانه اندازشاد شد استغفر الله بار
 فرمود از همین جهت زمانه تراست که همچون قطب اندازان فرمود حضرت بهاء الدین ذکر یا الله
 بادشاه قوتی ملی آمده بودند حضرت نظام الدین اویسیانیت کردند در میان طبع

اعلان

یرضائے ارباب بصائر پوشیده میاد که حسب

نشاء قانون بستم ۱۲۶۷ تمامای حقوق این کتاب

مستطاب محفوظ و مصون است چنانچه هیچ کسی را

نباید که بر تصدیقه طبع این نسخه و یا ترجمه پردازد

آرے هر قدر که جلد های دیگر باشند از احتقر و یا

والد ماجدم قاضی عبدالهادی هشتم مطبع مجتبی

میر محمد طلب فرمایند


المشیر

محمد بشیر الدین مدرس

تألیف و تصنیف

تألیف و تصنیف

CALL No. { ۲۹۷۵۵ } ACC. No. ۱۷۰۱۸
 AUTHOR مفتی محمد عابدی
 TITLE _____

RUST 7.08 			
-------------------------------------------------------------------------------------------------	--	--	--

MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

